
القلم
قرآن مجید
به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر
به زبان های زنده دنیا
آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ۵
۶۸. سوره القلم ۷
مشخصات کتاب ۷
سوره القلم ۷
آشنایی با سوره ۱۰
شان نزول ۱۱
اعراب آیات ۱۵
آوانگاری قرآن ۲۸
ترجمه سوره ۳۱
ترجمه فارسی استاد فولادوند ۳۱
ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی ۳۵
ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان ۴۰
ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای ۴۴
ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی ۴۸
ترجمه فارسی استاد مجتبوی ۵۲
ترجمه فارسی استاد آیتی ۵۷
ترجمه فارسی استاد خرمشاهی ۶۲
ترجمه فارسی استاد معزی ۶۶
ترجمه انگلیسی قرائی ۷۰
ترجمه انگلیسی شاکر ۷۶
ترجمه انگلیسی ایروینگ ۸۱
ترجمه انگلیسی آربری ۸۶
ترجمه انگلیسی پیکتال ۹۰
ترجمه انگلیسی یوسفعلی ۹۶

ترجمه فرانسوی ---- ۱۰۲
ترجمه اسپانیایی ---- ۱۰۸
ترجمه آلمانی ---- ۱۱۲
ترجمه ایتالیایی ---- ۱۱۸
ترجمه روسی ---- ۱۲۳
ترجمه ترکی استانبولی ---- ۱۲۸
ترجمه آذربایجانی ---- ۱۳۲
ترجمه اردو ---- ۱۳۸
ترجمه پشتو ---- ۱۴۲
ترجمه کردی ---- ۱۴۵
ترجمه اندونزی ---- ۱۴۹
ترجمه مالیزیایی ---- ۱۵۵
ترجمه سواحیلی ---- ۱۶۳
تفسیر سوره ---- ۱۶۷
تفسیر المیزان ---- ۱۶۷
تفسیر نمونه ---- ۲۲۵
تفسیر مجمع البیان ---- ۲۷۸
تفسیر اطیب البیان ---- ۳۳۵
تفسیر نور ---- ۳۵۴
تفسیر انگلیسی ---- ۳۷۵
درباره مرکز ---- ۳۸۷

۶۸. سوره القلم

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره القلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ (۱)

ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ (۲)

وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ (۳)

وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ (۴)

فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ (۵)

بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ (۶)

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۷)

فَلا تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ (۸)

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ (۹)

وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ (۱۰)

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ (۱۱)

مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ (۱۲)

عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنِیمٍ (۱۳)

أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ (۱۴)

إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵)

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۶)

إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ (۱۷)

وَ لا يَسْتَثْنُونَ (۱۸)

فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ (۱۹)

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰)

فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۱)

أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ (۲۲)

فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ (۲۳)

أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (۲۴)

وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ (۲۵)

فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (۲۶)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷)

قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ (۲۸)

قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ (۲۹)

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ (۳۰)

قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ (۳۱)

عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ (۳۲)

كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ

أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (٣٣)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (٣٤)

أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (٣٥)

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (٣۶)

أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (٣٧)

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ (٣٨)

أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ (٣٩)

سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ (۴٠)

أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ (۴١)

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ (۴٢)

خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (۴٣)

فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ (۴۴)

وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵)

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶)

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴٧)

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴٨)

لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴٩)

فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵٠)

وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵١)

وَ ما هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (۵٢)

آشنایی با سوره

۶۸- قلم

در آیه های اول سوره، خدا به «قلم و «آنچه می نویسند» سوگند یاد کرده است. سوگند به قلم و نوشته، از دین پیامبری که «امی و درس ناخوانده است، و در میان قوم خود از سوی مخالفین به جنون و دیوانگی متهم شده، اعجاز دیگری از آیات قرآنی است. بعد از سوره «علق نازل شده و بعضی گفته اند که دومین سوره نازله است. این سوره، ضمن دفع اتهام جنون از پیامبر و تاکید روی رسالت او، فرمان

اعراض از آنان را می دهـد. بعد از مقداری بیان آخرت و بهشت و کیفرها، فرمان صبر و اسـتقامت می دهد. آیه معروف «و ان یکاد ...» که برای دفع نظرهای بد است در آخر این سوره می باشد. ۵۲ آیه دارد و در اوائل بعثت در مکه نازل شده است.

شان نزول

چشم زخم

شأن نزول آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم

اقـدامات توطئه آمیز قریش برای از میـان برداشـتن و قتـل آشـکار پیامبر، پی آمـدهای سـنگینی از جمله، ایجاد شـکاف و خون ریزی هـای قـبیله ای و دشـمنی همیشـگی داشت که این روش هـای خشونت آمیز را ناکارآمـد می کرد. آنـان تصـمیم گرفتند همـان هـدف؛ یعنی قتـل پیـامبر یـا آسـیب رسانـدن به او را پنهانی دنبال کننـد تا اثر جرم یا رد پایی نیز از خود باقی نگذارنـد. بنابراین، به سـراغ کسانی رفتنـد که به قـدرت چشم در میان قریش مشـهور بودنـد. یکی از آنان برای چشم زخم زدن به پیامبر قیمت بالاـیی را درخواست کرد. وی از قبیله «بنی اسـد» و به بدچشـمی مشـهور شـده بود. او بـا خیره شـدن و تعریف بسـیار از هـدف مورد نظر، به آن آسـیب می رساند. آن مرد برای چشم زخم زدن، نزد پیامبر آمد و پیش روی او ایسـتاد و در حالی که رسول خدا به قرائت قرآن مشغول بود، چشم خود را به پیامبر دوخت و به تعریف و توصـیف رسول خدا پرداخت و گفت: من مثل این مرد تاکنون ندیـده ام. فصاحت و بلاغت او کامل است و از قـدرت اسـتدلال بالایی نیز بهره مند است. او بسـیار زیبا و خوش اخلاق و در صله رحم بی نظیر است و عدالت او نیز بر کسی پوشیده نیست. نگاه خیره آن مرد به پیامبر و تعریف

و توصیف های او، یک ساعت به طول انجامید و پیامبر، بی توجه به مرد به تلاوت قرآن ادامه داد. آن مرد می پنداشت که چشم زخم او بر رسول خدا اثر گذاشته است، ولی این گونه نشد. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم نازل شد و از ناکامی آنان در این توطئه خبر داد.

بسیاری از مردم باور دارند که در بعضی از چشم ها اثر ویژه ای است که وقتی از حیرت به چیزی بنگرند، ممکن است به آن آسیب برساند و اگر هدف مورد نظر، انسان است، او را بیمار یا دیوانه کند. این مسئله از نظر عقلی، امر محالی نیست؛ زیرا بسیاری از دانشمندان امروزه معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارآیی زیادی دارد. حتی با ممارست می توان آن را پرورش داد. خواب مغناطیسی نیز از راه همین نیروی مغناطیسی چشم هاست. در دنیایی که «اشعه لیزر» به گونه ای نامرئی و پرقدرت تر از هر سلاح مخرّبی وجود دارد، پذیرش این نیرو در بعضی از چشم ها که از راه امواج ویژه در طرف مقابل اثر بگذارد، شگفت آور نخواهد بود. بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که از این نیروی مرموز چشم بهره مند بوده اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از راه چشم زدن از کار انداخته اند. بنابراین، نباید با پافشاری این امور را انکار کرد، بلکه باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایت های اسلامی نیز تعبیرهای گوناگونی دیده می شود که وجود چنین امری را تأیید می کند. در حدیثی می خوانیم که «اسماء بن عمیس» به پیامبر گفت: گاه فرزندان «جعفر» را چشم می زنند، آیا رَقیه ای (دعایی) برای

آنان بگیرم. پیامبر فرمود: آری، مانعی نـدارد. اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم، حقیقت چشم زخم را بیان می کند:

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: او واقعا دیوانه است «» و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

چشم زخم

شأن نزول آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم

اقـدامات توطئه آمیز قریش برای از میـان برداشـتن و قتـل آشـکار پیامبر، پی آمـدهای سـنگینی از جمله، ایجاد شـکاف و خون ریزی هـای قـبیله ای و دشـمنی همیشـگی داشت که این روش هـای خشونت آمیز را ناکارآمـد می کرد. آنـان تصـمیم گرفتند همـان هـدف؛ یعنی قتـل پیـامبر یـا آسـیب رسانـدن به او را پنهانی دنبال کننـد تا اثر جرم یا رد پایی نیز از خود باقی نگذارنـد. بنابراین، به سـراغ کسانی رفتنـد که به قـدرت چشم در میان قریش مشـهور بودنـد. یکی از آنان برای چشم زخم زدن به پیامبر قیمت بالا ـیی را درخواست کرد. وی از قبیله «بنی اسـد» و به بدچشـمی مشـهور شـده بود. او بـا خیره شـدن و تعریف بسـیار از هـدف مورد نظر، به آن آسـیب می رساند. آن مرد برای چشم زخم زدن، نزد پیامبر آمد و پیش روی او ایسـتاد و در حالی که رسول خدا به قرائت قرآن مشـغول بود، چشم خود را به پیامبر دوخت و به تعریف و توصـیف رسول خدا پرداخت و گفت: من مثل این مرد تاکنون ندیـده ام. فصاحت و بلاغت او کامل است و از قـدرت اسـتدلال بالایی نیز بهره مند است. او بسـیار زیبا و خوش اخلاق

و در صله رحم بی نظیر است و عدالت او نیز بر کسی پوشیده نیست. نگاه خیره آن مرد به پیامبر و تعریف و توصیف های او، یک ساعت به طول انجامید و پیامبر، بی توجه به مرد به تلاوت قرآن ادامه داد. آن مرد می پنداشت که چشم زخم او بر رسول خدا اثر گذاشته است، ولی این گونه نشد. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم نازل شد و از ناکامی آنان در این توطئه خبر داد.

بسیاری از مردم باور دارند که در بعضی از چشم ها اثر ویژه ای است که وقتی از حیرت به چیزی بنگرند، ممکن است به آن آسیب برسانند و اگر هدف مورد نظر، انسان است، او را بیمار یا دیوانه کند. این مسئله از نظر عقلی، امر محالی نیست؛ زیرا بسیاری از دانشمندان امروزه معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارآیی زیادی دارد. حتی با ممارست می توان آن را پرورش داد. خواب مغناطیسی نیز از راه همین نیروی مغناطیسی چشم هاست. در دنیایی که «اشعه لیزر» به گونه ای نامرئی و پرقدرت تر از هر سلاح مخرّبی وجود دارد، پذیرش این نیرو در بعضی از چشم ها که از راه امواج ویژه در طرف مقابل اثر بگذارد، شگفت آور نخواهد بود. بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که از این نیروی مرموز چشم بهره مند بوده اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از راه چشم زدن از کار انداخته اند. بنابراین، نباید با پافشاری این امور را انکار کرد، بلکه باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایت های اسلامی نیز تعبیرهای گوناگونی دیده می شود که وجود چنین امری را

تأیید می کند. در حدیثی می خوانیم که «اسماء بن عمیس» به پیامبر گفت: گاه فرزندان «جعفر» را چشم می زنند، آیا رَقیه ای (دعایی) برای آنان بگیرم. پیامبر فرمود: آری، مانعی ندارد. اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم، حقیقت چشم زخم را بیان می کند:

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: او واقعا دیوانه است «» و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{ن} {وَالْقَلَمِ} (و) حرف قسم / اسم مجرور یا در محل جر {وَما} (و) حرف عطف / حرف مصدری {یَسْطُرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{ما} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {أَنْتَ} اسم ما، مرفوع یا در محل رفع {بِنِعْمَهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَبِّکَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِمَجْنُونٍ} (ب) حرف جر زائد / خبر ما، منصوب یا در محل نصب

{وَإِنَّ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لَکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إنَّ محذوف {لَأَجْراً} (ل) حرف ابتدا / اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {غَیْرَ} نعت تابع {مَمْنُونٍ} مضاف الیه، مجرور

یا در محل جر

{وَإِنَّکَ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَعَلی} (ل) حرف مزحلقه / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {خُلُقٍ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر إنَّ محذوف {عَظِیمٍ} نعت تابع

{فَسَتُبْصِرُ} (ف) رابط جواب برای شرط / (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {وَیُبْصِرُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{بِأَیِّکُمُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدّم محذوف {الْمَفْتُونُ} مبتدا مؤخّر

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {رَبَّکَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / خبر إنَّ محذوف {بِمَنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ضَلَّ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَنْ} حرف جر {سَبِیلِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُوَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِالْمُهْتَدِینَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{فَلا} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جزم {تُطِعِ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {الْمُکَذِّبِینَ}

مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَدُّوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَوْ} حرف مصدری {تُدْهِنُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فَيُدْهِنُونَ} (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَلا۔} (و) حرف عطف / حرف جزم {تُطِعْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {كُلَّ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {حَلَّافٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مَهِينٍ} نعت تابع

{هَمَّازٍ} نعت تابع {مَشَّاءٍ} نعت تابع {بِنَمِيمٍ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{مَنَّاعٍ} نعت تابع {لِلْخَيْرِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مُعْتَدٍ} نعت تابع {أَثِيمٍ} نعت تابع

{عُتُلٍّ} نعت تابع {بَعْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {ذٰلِكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {زَنِيمٍ} نعت تابع

{أَنْ} حرف مصدری {كانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {ذا} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {مالٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَبَنِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تُتْلى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {عَلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آياتُنا} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر /

مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل {أَساطِيرُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْأَوَّلِينَ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر

{سَنَسِمُهُ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {عَلَى} حرف جر {الْخُرْطُومِ} اسم مجرور یا در محل جر

{إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {بَلَوْناهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {كَما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {بَلَوْنا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَصْحابَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الْجَنَّةِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {أَقْسَمُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَيَصْرِمُنَّها} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) محذوف در محل رفع و فاعل / نون تأکید ثقلیه / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {مُصْبِحِينَ} حال، منصوب

{وَلا} (و) حرف اعتراض / حرف نفی غیر عامل {يَسْتَثْنُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{فَطافَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَلَيْها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {طائِفٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر

{رَبِّكَ} اسم مجرور یا در محل جر / (ک) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {نائِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَأَصْبَحَتْ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / اسم أصبح، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {كَالصَّرِيمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر أصبح محذوف

{فَتَنادَوْا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مُصْبِحِينَ} حال، منصوب

{أَنِ} حرف تفسیر {اغْدُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلى} حرف جر {حَرْثِكُمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنْ} حرف شرط جازم {كُنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {صارِمِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب

{فَانْطَلَقُوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {يَتَخافَتُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقـدیر یا محذوف یا در محل

{أَنْ} حرف تفسیر {لا} حرف جزم {يَدْخُلَنَّهَا} فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الْيَوْمَ} ظرف یـا مفعـولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب {عَلَيْكُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {مِسْكِينٌ} فاعل، مرفوع یا در

محل رفع

{وَغَدَوْا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم غدا {عَلى} حرف جر {حَرْدٍ} اسم مجرور یا در محل جر {قادِرِينَ} خبر غدا، منصوب یا در محل نصب

{فَلَمَّا} (ف) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {رَأَوْها} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَضَالُّونَ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{بَلْ} حرف اضراب {نَحْنُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَحْرُومُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {أَوْسَطُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَلَمْ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جزم {أَقُلْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَوْلا} حرف تحضیض {تُسَبِّحُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {سُبْحانَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {رَبِّنا} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ /

(نـا) ضـمير متصـل در محـل نصـب، اسم إنّ {كُنَّا} فعـل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (نـا) ضـمير متصـل در محـل رفـع، اسم كـان {ظالِمِينَ} خبر كان، منصوب يا در محل نصب / خبر إنَّ محذوف

{فَأَقْبَلَ} (ف) حرف استيناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری {بَعْضُهُمْ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع / (ه) ضمير متصـل در محـل جر، مضـاف اليه {عَلی} حرف جر {بَعْضٍ} اسم مجرور يـا در محـل جر {يَتَلاوَمُونَ} فعـل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل

{قـالُوا} فعـل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمير متصـل در محل رفع و فاعل {يا} (يا) حرف نـدا {وَيْلَنا} منادا، منصوب يا در محـل نصب / (نـا) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه {إِنَّا} حرف مشـبه بالفعل يا حرف نفی ناسـخ / (نا) ضـمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {كُنَّا} فعل ماضی، مبنی بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {طاغِينَ} خبر كان، منصوب يا در محل نصب / خبر إنَّ محذوف

{عَسـی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری {رَبُّنا} اسم عسی، مرفوع يا در محل رفع / (نا) ضمير متصل در محل جر، مضـاف اليه {أَنْ} حرف نصب {يُبْدِلَنا} فعـل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری يا تقـديری / (نا) ضـمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقـدير / خبر عسـی محـذوف {خَيْراً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصـب {مِنْها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمير متصل

در محل نصب، اسم إنّ {إِلى} حرف جر {رَبِّنـا} اسم مجرور یـا در محـل جر / (نـا) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {راغِبُونَ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{كَذٰلِكَ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {الْعَذابُ} مبتدا مؤخّر {وَلَعَذابُ} (و) حرف عطف / (ل) حرف ابتـدا / مبتـدا، مرفوع یـا در محـل رفع {الْآخِرَةِ} مضـاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَكْبَرُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {لَوْ} حرف شـرط غیر جـازم {كـانُوا} فعـل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصـل در محل رفع، اسم کان {يَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{إِنَّ} حرف مشـبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لِلْمُتَّقِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إنَّ محذوف {عِنْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب {رَبِّهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {جَنَّاتِ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {النَّعِيمِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{أَفَنَجْعَلُ} همزه (أ) حرف اسـتفهام / (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مستتر (نحن) در تقدیر {الْمُسْلِمِينَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {كَالْمُجْرِمِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{ما} مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {كَيْفَ} حال، منصوب {تَحْكُمُونَ} فعل مضارع، مرفوع

به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{أَمْ} حرف عطف {لَکُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {کِتابٌ} مبتدا مؤخّر {فِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَدْرُسُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لَکُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إنَّ محذوف {فِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَما} (ل) حرف ابتدا / اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {تَخَيَّرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{أَمْ} حرف عطف {لَکُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {أَيْمانٌ} مبتدا مؤخّر {عَلَيْنا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {بالِغَةٌ} نعت تابع {إِلى} حرف جر {يَوْمِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْقِيامَةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لَکُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إنَّ محذوف {لَما} (ل) حرف ابتدا / اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {تَحْکُمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{سَلْهُمْ} فعل امر مبنی بر سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَيُّهُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِذلِکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{زَعِيمٌ} خبر، مرفوع يا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {شُرَكاءُ} مبتدا مؤخّر {فَلْيَأْتُوا} (ف) رابط جواب براى شرط / (ل) امر / فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {بِشُرَكائِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {إِنْ} حرف شرط جازم {كانُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {صادِقِينَ} خبر كان، منصوب يا در محل نصب

{يَوْمَ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {يُكْشَفُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى {عَنْ} حرف جر {ساقٍ} اسم مجرور يا در محل جر / نائب فاعل محذوف {وَيُدْعَوْنَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع، نائب فاعل {إِلَى} حرف جر {السُّجُودِ} اسم مجرور يا در محل جر {فَلا} (ف) حرف عطف / حرف نفى غير عامل {يَسْتَطِيعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل

{خاشِعَةً} حال، منصوب {أَبْصارُهُمْ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {تَرْهَقُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {ذِلَّةٌ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {وَقَدْ} (و) حاليه / حرف تحقيق {كانُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {يُدْعَوْنَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و)

ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {إِلَى} حرف جر {السُّجُودِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سالِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَذَرْنِی} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / (ن) حرف وقایه / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {وَمَنْ} (و) حرف عطف / عطف (ی) {یُکَذِّبُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِهذَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْحَدِیثِ} بدل تابع {سَنَسْتَدْرِجُهُمْ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {حَیْثُ} اسم مجرور یا در محل جر {لا} حرف نفی غیر عامل {یَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَأُمْلِی} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {کَیْدِی} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ی) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مَتِینٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {تَسْئَلُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{أَجْراً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَهُمْ} (ف) حرف تعلیل / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {مَغْرَمٍ} اسم مجرور یا در محل جر {مُثْقَلُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {عِنْدَهُمُ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدّم محذوف {الْغَيْبُ} مبتدا مؤخّر {فَهُمْ} (ف) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَكْتُبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{فَاصْبِرْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لِحُكْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَبِّكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَكُنْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / اسم کان، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {كَصاحِبِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْحُوتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {نادى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَكْظُومٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لَوْلا} حرف شرط غیر جازم {أَنْ} حرف نصب {تَدارَكَهُ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب،

مفعولٌ به {نِعْمَةٌ} فاعـل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {رَبِّهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضـاف الیه {لَنُبِذَ} (ل) حرف جواب / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری / نائب فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {بِالْعَراءِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {مَـذْمُومٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَاجْتَباهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {رَبُّهُ} فاعـل، مرفوع یـا در محـل رفع / (ه) ضـمیر متصـل در محل جر، مضاف الیه {فَجَعَلَهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظـاهری یـا تقـدیری / (ه) ضـمیر متصـل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {مِنَ} حرف جر {الصَّالِحِینَ} اسم مجرور یا در محل جر

{وَإِنْ} (و) حرف استیناف / حرف توکید {یَکادُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقدیری {الَّذِینَ} اسم کاد، مرفوع یا در محل رفع {کَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَیُزْلِقُونَکَ} (ل) فارقه / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / خبر کاد محذوف {بِأَبْصـارِهِمْ} حرف جر و اسـم بعـد از آن مجرور / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیـه {لَمَّا} ظرف یـا مفعـولٌ فیـه، منصوب یا در محل نصب {سَمِعُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه

/ (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الذِّكْرَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَيَقُولُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَمَجْنُونٌ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{وَما} (و) حالیه / حرف نفی غیر عامل {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِلَّا} حرف استثنا {ذِكْرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {لِلْعالَمِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Noon waalqalami wama yasturoona.۱

Ma anta biniAAmati rabbika bimajnoonin.۲

Wa-inna laka laajran ghayra mamnoonin.۳

Wa-innaka laAAala khuluqin AAatheemin.۴

Fasatubsiru wayubsiroona.۵

Bi-ayyikumu almaftoonu.۶

Inna rabbaka huwa aAAlamu biman dalla AAan sabeelihi wahuwa aAAlamu bialmuhtadeena.۷

Fala tutiAAi almukaththibeena.۸

Waddoo law tudhinu fayudhinoona.۹

Wala tutiAA kulla hallafin maheenin.۱۰

Hammazin mashsha-in binameemin.۱۱

MannaAAin lilkhayri muAAtadin atheemin.۱۲

AAutullin baAAda thalika zaneemin.۱۳

An kana tha malin wabaneena.۱۴

Itha tutla AAalayhi ayatuna qala asateeru al-awwaleena.۱۵

Sanasimuhu AAala alkhurtoomi.۱۶

Inna balawnahum kama balawna as-haba aljannati ith aqsamoo layasrimunnaha.۱۷ musbiheena

Wala yastathnoona.۱۸

Fatafa AAalayha ta-ifun min rabbika wahum na-imoona.۱۹

Faasbahat kaalssareemi.۲۰

Fatanadaw musbiheena.۲۱

Ani ighdoo AAala harthikum in kuntum sarimeena.۲۲

Faintalaqoo wahum yatakhafatoona.۲۳

An la yadkhulannaha alyawma AAalaykum miskeenun.۲۴

Waghadaw AAala hardin qadireena.۲۵

Falamma raawha qaloo inna ladalloona.۲۶

Bal nahnu mahroomoona.۲۷

Qala awsatuhum alam aqul lakum lawla tusabbihoona.۲۸

Qaloo subhana rabbina inna kunna thalimeena.۲۹

Faaqbala baAAduhum AAala baAAdin yatalawamoona.۳۰

Qaloo ya waylana inna kunna tagheena.۳۱

AAasa rabbuna an yubdilana khayran minha.۳۲

inna ila rabbina raghiboona

Kathalika alAAathabu walaAAathabu al-akhirati akbaru law kanoo yaAAlamoona.۳۳

Inna lilmuttaqeena AAinda rabbihim jannati alnnaAAeemi.۳۴

AfanajAAalu almuslimeena kaalmujrimeena.۳۵

Ma lakum kayfa tahkumoona.۳۶

Am lakum kitabun feehi tadrusoona.۳۷

Inna lakum feehi lama takhayyaroona.۳۸

Am lakum aymanun AAalayna balighatun ila yawmi alqiyamati inna lakum lama.۳۹
tahkumoona

Salhum ayyuhum bithalika zaAAeemun.۴۰

Am lahum shurakao falya/too bishuraka-ihim in kanoo sadiqeena.۴۱

Yawma yukshafu AAan saqin wayudAAawna ila alssujoodi fala yastateeAAoona.۴۲

KhashiAAatan absaruhum tarhaquhum thillatun waqad kanoo yudAAawna ila.۴۳
alssujoodi wahum salimoona

Fatharnee waman yukaththibu bihatha alhadeethi sanastadrijuhum min haythu la.۴۴
yaAAlamoona

Waomlee lahum inna kaydee mateenun.۴۵

Am tas-aluhum ajran fahum min maghramin muthqaloona.۴۶

Am AAindahumu alghaybu fahum yaktuboona.۴۷

Faisbir lihukmi rabbika wala takun kasahibi alhooti ith nada wahuwa makthoomun.۴۸

Lawla an tadarakahu niAAmatun min rabbihi lanubitha bialAAara-i wahuwa.۴۹

mathmoomun

Faijtabahu rabbuhu fajaAAalahu mina alssaliheena.۵۰

Wa-in yakadu allatheena kafaroo layuzliqoonaka bi-absarihim lamma samiAAoo.۵۱
alththikra wayaqooloona innahu lamajnoonun

Wama huwa illa thikrun lilAAalameena.۵۲

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، (۱)

[که تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی. (۲)

و بی گمان، تو را پاداشی بی منت خواهد بود. (۳)

و راستی که تو را خویی والاست (۴)

به زودی خواهی دید و خواهند دید، (۵)

[که کدام یک از شما دستخوش جنونید. (۶)

پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده، و [هم او به راه یافتگان داناتر است. (۷)

پس، از دروغزنان فرمان مبر. (۸)

دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند. (۹)

و از هر قسم خورنده فرو مایه ای فرمان مبر: (۱۰)

[که عیبجوست و

برای خبرچینی گام برمی دارد، (۱۱)

مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، (۱۲)

گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است، (۱۳)

به صرف اینکه مالدار و پسردار است، (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «افسانه های پیشینیان است.» (۱۵)

زودا که بر بینی اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم . (۱۶)

ما آنان را همان گونه که باغداران را آزمودیم، مورد آزمایش قرار دادیم، آنگاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و [میوه آن [باغ را حتماً بچینند. (۱۷)

و[لی «ان شاء الله» نگفتند. (۱۸)

پس در حالی که آنان غنوده بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن [باغ به گردش در آمد. (۱۹)

و [باغ،] آفت زده [و زمین بایر] گردید. (۲۰)

پس [باغداران بامدادان یکدیگر را صدا زدند، (۲۱)

که: «اگر میوه می چینید، بامدادان به سوی کشت خویش روید.» (۲۲)

پس به راه افتادند و آهسته به هم می گفتند (۲۳)

«که: امروز نباید در باغ بینوایی بر شما در آید.» (۲۴)

و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع [بینوایان توانا می دیدند، رفتند. (۲۵)

و چون [باغ را دیدند، گفتند: «قطعاً ما راه گم کرده ایم. (۲۶)

[نه بلکه ما محرومیم. (۲۷)

خردمندترینشان گفت: «آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟» (۲۸)

گفتند: «پروردگارا، تو را به پاکی می ستاییم، ما واقعاً ستمگر بودیم. « (۲۹)

پس بعضی شان رو به بعضی دیگر آوردند و همدیگر را به نکوهش گرفتند. (۳۰)

گفتند: «ای وای بر ما که سرکش بوده ایم (۳۱)

امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد، زیرا ما

به پروردگارمان مشتاقیم. (۳۲)

عذاب [دنیا] چنین است، و عذاب آخرت، اگر می دانستند قطعاً بزرگتر خواهد بود. (۳۳)

برای پرهیزگاران، نزد پروردگارشان باغستانهای پر ناز و نعمت است. (۳۴)

پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟ (۳۵)

شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ (۳۶)

یا شما را کتابی هست که در آن فرا می گیرید، (۳۷)

که هر چه را برمی گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟ (۳۸)

یا اینکه شما تا روز قیامت [از ما] سوگندهایی رسا گرفته اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟ (۳۹)

از آنان بپرس: کدامشان ضامن این [ادعا] یند؟ (۴۰)

یا شریکانی دارند؟ پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند. (۴۱)

روزی که کار، زار [و رهایی دشوار] شود و به سجده فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند. (۴۲)

دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می گیرد، در حالی که [پیش از این به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند. (۴۳)

پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند واگذار. به تدریج آنان را به گونه ای که در نیابند [گریبان خواهیم گرفت، (۴۴)

و مهلتشان می دهم، زیرا تدبیر من [سخت استوار است. (۴۵)

آیا از آنان مزدی درخواست می کنی، و آنان خود را زیر بار تاوان، گرانبار می یابند؟ (۴۶)

یا [علم غیب پیش آنهاست و آنها می نویسند؟ (۴۷)

پس در [امتثال حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی [=یونس مباش، آنگاه که اندوه زده ندا درداد. (۴۸)

اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک [حال او نمی کرد، قطعاً نکوهش شده بر زمین خشک انداخته می شد.

(۴۹)

پس پروردگارش وی را برگزید و از شایستگانش گردانید. (۵۰)

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.» (۵۱)

و حال آنکه [قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. (۵۲)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» ن، سوگند به قلم و آنچه مینویسند،

«۲» که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی،

«۳» و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!

«۴» و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

«۵» و بزودی تو می بینی و آنان نیز می بینند،

«۶» که کدام یک از شما مجنونند!

«۷» پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد!

«۸» حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن!

«۹» آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها [هم] نرمش نشان دهند [نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق]!

«۱۰» و از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن،

«۱۱» کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند،

«۱۲» و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است؛

«۱۳» علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است!

«۱۴» مبادا بخاطر اینکه صاحب مال و فرزندان فراوان است [از او پیروی کنی]!

«۱۵» هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: (اینها افسانه های خرافی پیشینیان است!)

«۱۶» [ولی] ما بزودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم!

«۱۷» ما آنها را آزمودیم، همان گونه که (صاحبان باغ) را آزمایش کردیم، هنگامی

که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان [دور از چشم مستمندان] بچینند.

«۱۸» و هیچ از آن استثنا نکنند؛

«۱۹» امّا عذابی فراگیر [شب هنگام] بر [تمام] باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند،

«۲۰» و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد!

«۲۱» صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند،

«۲۲» که بسوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید!

«۲۳» آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند:)

«۲۴» (مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!)

«۲۵» [آری] آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند.

«۲۶» هنگامی که [وارد باغ شدند و] آن را دیدند گفتند: (حقّاً) ما گمراهیم!

«۲۷» [آری، همه چیز از دست ما رفته] بلکه ما محرومیم!)

«۲۸» یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت: (آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گویید؟!

«۲۹» گفتند: (منزّه است پروردگار ما، مسلّماً ما ظالم بودیم!)

«۳۰» سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند،

«۳۱» [و فریادشان بلند شد] گفتند: (وای بر ما که طغیانگر بودیم!

«۳۲» امیدواریم پروردگارمان [ما را ببخشد و] بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم!)

«۳۳» این گونه است عذاب [خداوند در دنیا]، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند!

«۳۴» مسلّماً برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغهای پر نعمت بهشت است!

«۳۵» آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟!

«۳۶» شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟!

«۳۷» آیا کتابی دارید که از

آن درس می خوانید...

«۳۸» که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شماست؟!

«۳۹» یا اینکه عهد و پیمان مؤکّد و مستمرّی تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟!

«۴۰» از آنها بپرس کدام یک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند؟!

«۴۱» یا اینکه معبودانی دارند که آنها را شریک خدا قرار داده اند [و برای آنان شفاعت می کنند]؟! اگر راست می گویند معبودان خود را بیاورند!

«۴۲» [به خاطر بیاورید] روزی را که ساق پاها [از وحشت] برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند، امّا نمی توانند [سجود کنند].

«۴۳» این در حالی است که چشمهایشان [از شدّت شرمساری] به زیر افتاده، و ذلّت و خواری وجودشان را فراگرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند [ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند]!

«۴۴» اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم.

«۴۵» و به آنها مهلت [بازگشت] می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

«۴۶» یا اینکه تو از آنها مُزدی می طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟!

«۴۷» یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن را می نویسند [و به یکدیگر می دهند]؟!

«۴۸» اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش، و مانند صاحب ماهی [= یونس] مباش [که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد] در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.

«۴۹» و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده

بود، [از شکم ماهی] بیرون افکنده می شد در حالی که نکوهیده بود!

«۵۰» ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

«۵۱» نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می گویند: (او دیوانه است!)

«۵۲» در حالی که این [قرآن] جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، (۱)

که به سبب نعمت و رحمت پروردگارت [که نبوّت، دانش و بصیرت است] تو مجنون نیستی؛ (۲)

و بی تردید برای تو پاداشی دایم و همیشگی است؛ (۳)

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری. (۴)

پس به زودی می بینی و [منکران هم] می بینند، (۵)

که کدام یک از شما دچار جنون اند؛ (۶)

بی تردید پروردگارت بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و او به راه یافتگان داناتر است.... (۷)

از تکذیب کنندگان [قرآن و نبوّت] فرمان مبر. (۸)

دوست دارند نرمی کنی تا نرمی کنند، (۹)

و از هر سوگند خورده زبون و فرومایه فرمان مبر، (۱۰)

آنکه بسیار عیب جوست، و برای سخن چینی در رفت و آمد است، (۱۱)

به شدت بازدارنده [مردم] از کار خیر و متجاوز و گنهکار است. (۱۲)

گذشته از این ها کینه توز و بی اصل و نسب است، (۱۳)

[سرکشی و یاغی گری اش] برای آن [است] که دارای ثروت و فرزندان فراوان است. (۱۴)

هنگامی که آیات ما را بر او می خوانند، گوید: افسانه های پیشینیان است! (۱۵)

به زودی بر بینیِ [پر باد و خرطوم مانند]ش داغ رسوایی و

خواری می نهیم. (۱۶)

بی تردید ما آنان را [که در مکه بودند] آزمودیم همان گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که سوگند خوردند که صبحگاهان حتماً میوه های باغ را بچینند، (۱۷)

و چیزی از آن را [برای تهیدستان و نیازمندان] استثنا نکردند. (۱۸)

پس در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، بلایی فراگیر از سوی پروردگارت آن باغ را فرا گرفت. (۱۹)

پس [آن باغ] به صورت شبی تاریک درآمد [و جز خاکستر چیزی در آن دیده نمی شد!] (۲۰)

وهنگام صبح یکدیگر را آوازدادند، (۲۱)

که اگر قصد چیدن میوه دارید بامدادان به سوی کشتزار و باغتان حرکت کنید؛ (۲۲)

پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم می گفتند: (۲۳)

امروز نباید نیازمندی در این باغ بر شما وارد شود (۲۴)

و بامدادان به قصد اینکه تهیدستان را محروم گذارند به سوی باغ روان شدند. (۲۵)

پس چون [به باغ رسیدند و آن را نابود] دیدند، گفتند: یقیناً ما گمراه بوده ایم [که چنان تصمیم خلاف حقّی درباره مستمندان و تهیدستان گرفتیم.] (۲۶)

بلکه ما [از لطف خدا هم] محرومیم. (۲۷)

عاقل ترینشان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] یاد نمی کنید [و چرا او را از انتقام گرفتن درمانده می دانید؟!] (۲۸)

گفتند: پروردگارا! تو را به پاکی می ستاییم، مسلماً ما ستمکار بوده ایم. (۲۹)

پس به یکدیگر رو کرده به سرزنش و ملامت هم پرداختند. (۳۰)

گفتند: وای بر ما که طغیان گر بوده ایم. (۳۱)

امید است پروردگارمان بهتر از آن را به ما عوض دهد چون ما [از هر

چیزی دل بریدیم و] به پروردگارمان راغب و علاقه مندیم. (۳۲)

چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است. (۳۳)

بی تردید برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشت های پرنعمت است. (۳۴)

آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] را چون مجرمان قرار می دهیم؟ (۳۵)

شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟! (۳۶)

آیا شما را کتابی [آسمانی از نزد خدا]ست که در آن می خوانید (۳۷)

که در آن جهان هر چه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود؟! (۳۸)

یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هر چه را به سود خود حکم کنید ویژه شماست؟! (۳۹)

از آنان بپرس کدامشان ضامن آن ادعاست [که مسلمان و مجرم یکسانند؟!!] (۴۰)

یا شریکانی [در ربوبیت خدا] دارند [که از آنان نزد خدا شفاعت کنند که در اجر و ثواب با مسلمانان یکسان شوند؟] پس اگر راستگویند، شریکانشان را [به میدان] آورند. (۴۱)

[یاد کن] روزی را که کار بر آنان به شدت سخت و دشوار شود، [و آن روز که جای هیچ تکلیف و عبادتی نیست به عنوان سرزنش و ملامت] به سجده کردن دعوت شوند، ولی در خود قدرت و استطاعت [سجده کردن] نیابند! (۴۲)

دیدگانشان از شرم و حیا، فرو افتاده، خواری و ذلت آنان را فرا گیرد و اینان [در دنیا] به سجده [بر خدا] دعوت می شدند در حالی که تندرست بودند [ولی از فرمان خدا متکبرانه روی می گرداندند.] (۴۳)

پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند واگذار، به زودی ما آنان را به

تدریج از آن جا که نمی دانند [به سوی عذاب] می کشانیم؛ (۴۴)

و [البته] آنان را مهلت می دهیم [تا گناهشان را در حال بی خبری به نهایت برسانند]، بی تردید نقشه و تدبیر من استوار است. (۴۵)

[اینکه دعوتت را نمی پذیرند] مگر از آنان در برابر ابلاغ رسالت پاداشی می طلبی که از خسارت و زیانش سنگین بارند؟ (۴۶)

یا غیب نزد آنان است و آنان از روی آن] می نویسند [و خود با تکیه بر آن به ادعاهای خود یقین می کنند و به دیگران هم خبر می دهند؟ (۴۷)

پس در برابر حکم و قضای پروردگارت [که هلاک کردن تدریجی این طاغیان است] شکیبا باش و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش [که شتاب در آمدن عذاب را برای قومش خواست و به این علت در شکم ماهی محبوس شد] و در آن حال با دلی مالامال از اندوه، خدا را ندا داد. (۴۸)

اگر رحمت و لطفی از سوی پروردگارش او را در نیافته بود، یقیناً نکوهش شده به صحرایی بی آب و گیاه افکنده می شد. (۴۹)

پس پروردگارش او را برگزید و از شایستگان قرار داد (۵۰)

و کافران چون قرآن را شنیدند، نزدیک بود تو را با چشمانشان بلغزانند [و از پای درآورند] و می گویند: بی تردید او دیوانه است! (۵۱)

در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست. (۵۲)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ن قسم به نون که شاید نام نور و ناصر حق یا لوح نور خداست و قسم به قلم علم فعلی ازلی و آنچه تا ابد در لوح محفوظ عالم خواهد نگاشت (۱)

که تو به لطف و رحمت پروردگارت عقل کامل

و نعمت نبوت یافتی و هرگز چنان که کافران پندارند دیوانه نیستی (۲)

و البته تو را در مقابل خدمت رسالت حق پاداشی نامحدود است (۳)

و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم و آئین و شرعی بزرگ آراسته ای (۴)

و به زودی تو و مخالفانت مشاهده میکنید؟ (۵)

که از شما کدام یک به اوهام و خیالات باطل مفتون و دیوانه اند (۶)

البته خدا داناتر است که از راه خدا گمراه کیست و بهتر میداند که هدایت یافتگان عالم کیانند و هر کدام را به پاداش خود می رساند (۷)

پس تو و امتت ای رسول هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می کنند پیروی مکن (۸)

کافران بسیار مایلند که تو با آنها مداهنه و مدارا کنی و متعرض بتهاشان نشوی تا آنها هم به نفاق با تو مدارا کنند (۹)

و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان دون را که دایم به دروغ سوگند می خورند (۱۰)

و دایم عیبجوئی و سخن چینی میکنند (۱۱)

و خلق را هر چه بتوانند از خیر و سعادت و ایمان بازمیدارند و به ظلم و بدکاری می کوشند (۱۲)

با این همه عیب باز متکبرند و خشن با آنکه حرامزاده و بی اصل و نسبند (۱۳)

پیرو چنین مردمی برای این که مال و فرزندان بسیار دارند نباید شد (۱۴)

در صورتی که چون آیات ما را بر او تلاوت کنند گوید این سخنان افسانه پیشینیانست (۱۵)

به زودی بر خرطوم و بینیش داغ شمشیر نهیم این آیات در حق ولید مغیره عم ابوجهل که روز بدر بر

حسب وعده حق به شمشیر علی (ع) بینیش بشکافت نازل آمدولی بر هر که مانند اوست تا ابد شاملست (۱۶)

ما کافران را نیز به قحط و سختی مبتلا کنیم چنان که اهل آن بستان را که ازمرد صالح باسخاوتی بود اولاد ناخلفش جز یک نفر شبی قسم خوردند که صبحگاه میوه اش را بچینند تا فقیران آگاه نشوند (۱۷)

و هیچ استثنار نکردند انشاء الله نگفتند و به خواست خدا معتقد نبودند (۱۸)

بدین سبب همان شب هنوز به خواب بودند که از جانب خدا آتش عذابی نازل شد (۱۹)

و بامدادان نخلهای آن بستان چون خاکستری سیاه گردید (۲۰)

صبحگاه یکدیگر را صدا کردند (۲۱)

که برخیزید اگر میوه بستان را خواهید چید بنخلستان رویم (۲۲)

آنها سوی بستان روان شده و آهسته سخن می گفتند (۲۳)

که امروز مواظب باشید فقیری وارد نشود (۲۴)

و صبحدم با شوق و عزم و توانائی به باغ رفتند (۲۵)

چون باغ را به آن حال دیدند از فرط غم با خود گفتند باغ ما نه اینست ما یقینراه را گم کرده ایم؟ (۲۶)

یا بلکه باغ همانست و ما به قهر خدا از میوه اش محروم شده ایم؟ (۲۷)

یک نفر بهترین اولاد و عادلترینشان به آنها گفت من به شما نگفتم چرا شکر نعمت و تسبیح و ستایش خدا را بجا نیاورید؟ و به فقیران به شکرانه نعمت احسان نکنید؟ (۲۸)

آنان همه گفتند خدای ما از ظلم منزه است آری ما خود در حق خویش ستم کردیم که ترک احسان نمودیم (۲۹)

و رو به یکدیگر کرده به ملامت و نکوهش هم پرداختند

(۳۰)

و با توبه و انابه گفتند ای وای بر ما که سخت سرکش و گمراه بودیم (۳۱)

اینک به درگاه خدا توبه کرده و امیدواریم که پروردگار ما به جای آن بستان بهتری از لطف به ما عطا کند که از این پس ما همیشه به خدای خود معتقد و مشتاقیم (۳۲)

اینگونه است عذاب دنیا و البته عذاب آخرت بسیار سختتر است اگر مردم بدانند (۳۳)

در آخرت برای متقیان نزد پروردگارشان باغهای بهشت پرنعمت خواهد بود (۳۴)

آیا هرگز اهل اسلام را با کافران بدکار یکسان قرار میدهیم؟ (۳۵)

چنین نیست چگونه شما این چنین حکم ظالمانه میکنید؟ (۳۶)

یا آنکه شما را کتابیست آسمانی در او این حکم میخوانید؟ (۳۷)

و در آن کتاب هر آنچه به هوای نفس بخواهید نگاشته اند؟ (۳۸)

یا شما را بر ما به عدم عقاب عهد و سوگند دائمی تا روز قیامت است که چنین حکمی به یقین بر نفع خود می کنید؟ (۳۹)

از آنان بپرس تا کدام در گرو این پیمانند (۴۰)

یا آنها گواهان بر دعوی خود دارند اگر راست میگویند آن گواهان را حاضر کنند (۴۱)

یاد کنند روز سختی را که دامن به میان زنند و با کمال جهد بر نجات خود بکوشند و سودی نبرند و به سجده خدا خوانده شوند و نتوانند (۴۲)

چشمانشان ذلیل و ترسان، ذلت و حسرت آنها را فرا گرفته و از این پیش به دنیابا تن سالم به طاعت خدا آنها را خواندند اجابت نکردند (۴۳)

ای رسول تو کیفر مکذبان و منکران قرآن را به من واگذار که ما آنها را از

آنجا که نفهمند و گمان نعمت کنند به عذاب سخت درافکنیم (۴۴)

و آنها را مهلت ده که البته کید من قوی و قهر من بسیار سخت است (۴۵)

آیا تو از کافران امت مزد رسالت خواهی که بار غرامتش بر آنها گرانست؟ (۴۶)

یا آنکه از عالم غیب آگاهند تا از آنجا چیزی بر نویسند؟ (۴۷)

باز ای رسول تو بر انکار و آزارشان برای حکم خدای خود صبر کن و مانند یونس که از خشم در عذاب امت تعجیل کرد مباش که عاقبت پشیمان شد و در ظلمت بطن حوت و زندان شکم ماهی افتاد و به حال غم و اندوه خدا را بر نجات خود خواند (۴۸)

که اگر لطف و رحمت پروردگارش درنیافتی با نکوهش به کیفر ترک اولی از بطن ماهی دریا به صحرای بی زب و گیاه در افتادی و هلاک شدی (۴۹)

باز چون به درگاه حق نالید خدایش برگزید و از صالحانش گردانید (۵۰)

ای رسول نزدیک بود که کافران به چشمان بد، چشم زخمت زنند که چون آیات قرآن بشنوند و در فصاحتش حیرت کنند از شدت حسد گویند که این شخص عجب دیوانه است (۵۱)

و حال آن که این کتاب الهی جز ذکر و پند و حکمت برای عالمیان هیچ نیست (۵۲)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

نون. به قلم و آنچه می نویسند سوگند. (۱)

که تو به خاطر (لطف و) نعمت پروردگار دیوانه نیستی. (۲)

و همانا برای تو پاداش بی پایان است. (۳)

و حقّاً که تو بر اخلاق بزرگی استواری. (۴)

پس به زودی می بینی و آنها نیز می بینند، (۵)

که کدامیک

از شما (تو یا دشمنانت) گرفتار جنونید. (۶)

همانا پروردگارت، خود به آنکه از راهش منحرف شده، آگاه تر است، و همو به هدایت یافتگان داناتر است. (۷)

پس، از تکذیب کنندگان اطاعت نکن. (۸)

آنان دوست دارند که تو سازش کنی و آنان نیز با تو سازش کنند. (۹)

و از هر فرومایه که بسیار سوگند یاد می کند، پیروی نکن. (۱۰)

(آن که) عیب جوست و برای سخن چینی در جنب و جوش است. (۱۱)

برای جلوگیری از کارهای خیر اصرار می ورزد، متجاوز و گنه پیشه است. (۱۲)

خشن و بی اساس و تبار است. (۱۳)

(تمام این زشتی ها) به خاطر آن است که او دارای مال فراوان و فرزندان نیرومند است. (۱۴)

هرگاه آیات ما بر آنان تلاوت شود، گویند: افسانه های پیشینیان است. (۱۵)

به زودی بر بینی اش مهر ذلت می نهیم. (۱۶)

همانا یا مردم (مکّه را) آزمودیم، همان گونه که صاحبان آن باغ (در یمن) آزمودیم، آنگاه که سوگند یاد کردند صبحگاهان میوه های باغ را بچینند. (۱۷)

و چیزی را (برای فقرا) استثناء نکردند. (۱۸)

از طرف پروردگارت آفتی بر گرد باغ چرخید (و باغ را سوزاند). (۱۹)

پس صبح شد در حالی که (اصل باغ به کلی) برچیده شده بود. (۲۰)

(آنان بی خبر از ماجرا) بامدادان یکدیگر را ندا داند. (۲۱)

که اگر قصد چیدن میوه دارید به سوی کشتزار حرکت کنید. (۲۲)

پس به راه افتادند، در حالی که آهسته با یکدیگر می گفتند. (۲۳)

که مبادا امروز مسکینی بر شما وارد شود. (۲۴)

در آن صبحگاهان قصد باغ کردند در حالی که خود را قادر (بر جمع محصول) می پنداشتند. (۲۵)

پس چون آن را

(سوخته) دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده ایم، (این باغ ما نیست). (۲۶)

بلکه ما از محروم شدگانیم. (۲۷)

عاقل ترین آنها گفت: آیابه شما نگفتم چرا خدا را منزّه نمی دانید (و با تصمیم بر بخل خیال کردید خدا عاجز و شما همه کاره اید). (۲۸)

گفتند: پروردگار ما منزّه است، قطعاً ما ستمکاریم. (۲۹)

پس به یکدیگر روی آورده در حالی که به ملامت هم می پرداختند. (۳۰)

گفتند: وای بر ما که سرکش بودیم. (۳۱)

امید است پروردگار ما بهتر از آن رابرای ما جایگزین کند، همانا ما به پروردگارمان رغبت و امید داریم. (۳۲)

اینگونه است عذاب و اگر بدانند عذاب آخرت بزرگتر است. (۳۳)

همانا برای پرواپیشه گان نزد پروردگارشان باغ های پر نعمت است. (۳۴)

آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟ (۳۵)

شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟ (۳۶)

آیا برای شما مکتوبی است که در آن می خوانید، (۳۷)

هر چه را اختیار کنید برای شما خواهد بود؟ (۳۸)

یا مگر برای شما بر گردن ما پیمان هائی است که تا روز قیامت، هرچه را حکم کنید برای شما باشد؟ (۳۹)

از آنان سؤال کن که کدام یک از آنان ضامن این ادعا است؟ (۴۰)

یا برای آنان شریکانی است (که در قیامت به دادشان رسد) پس اگر راست گو هستند، شریکانشان را بیاورند. (۴۱)

روزی که کار بر آنان دشوار شود و به سجده کردن دعوت شوند ولی نتوانند. (۴۲)

دیدگانشان (از ترس) فرو افتاده و ذلّت و خواری وجودشان را فرا گرفته است. آنان (در دنیا) به سجده دعوت می شدند در حالی که سالم بودند (ولی سجده نکردند و امروز دیگر عاجزند.)

(۴۳)

پس مرا با کسی که (قرآن،) این حدیث (الهی) را تکذیب می کند واگذار، ما آنان را از راهی که نمی دانند تدریجاً (به سوی عذاب) پیش می بریم. (۴۴)

و به آنان مهلت می دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است. (۴۵)

آیا (در برابر انجام رسالت) مزدی درخواست می کنی که آنان از پرداخت آن سنگین بارند؟ (۴۶)

یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن ها می نویسند. (۴۷)

پس برای (تحقّق) فرمان پروردگارت صبر کن و همانند (یونس) صاحب ماهی مباش آن گاه که با دلی پر اندوه ندا در داد. (۴۸)

اگر رحمت پروردگارش او را در نیافته بود قطعاً به صحرائی بی گیاه افکنده می شد در حالی که مستحقّ مذمّت بود. (۴۹)

پس خداوند او را برگزید و از شایستگان قرارش داد. (۵۰)

و نزدیک بود کسانی که کفر ورزیدند، چون قرآن را شنیدند، تو را چشم بزنند و می گویند: او دیوانه است. (۵۱)

در حالی که آن قرآن جز مایه بیداری برای جهانیان نیست. (۵۲)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، (۱)

که تو به نعمت پروردگارت - نبوت و رسالت - دیوانه نیستی. (۲)

و هرآینه تو راست مزد بی پایان. (۳)

و هرآینه تویی بر خویی بس بزرگ. (۴)

پس زودا که ببینی و آنها نیز ببینند، (۵)

که کدامین شما دیوانه و شوریده است. (۶)

همانا پروردگارت داناتر است به کسی که از راه او گم گشته و داناتر است به ره یافتگان. (۷)

پس دروغ انگاران را فرمان مبر. (۸)

دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند. (۹)

و هر بسیار سوگند خورنده خوار و بی ارزشی

را فرمان مبر، (۱۰)

که عیبجو، بدگو، رونده به سخن چینی، (۱۱)

بازدارنده نیکی، از حد درگذرنده، گنه پیشه، (۱۲)

[و] پس از این همه، سخت دل و درشت خو و بی تبار است، (۱۳)

از آن رو که دارای مال و پسران است، (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود گوید: افسانه های پیشینیان است. (۱۵)

بر خرطوم - بینی - او داغ خواهیم نهاد. (۱۶)

ما آنها - اهل مکه - را بیازمودیم - به آنها نعمت دادیم ولی کفر ورزیدند - چنانکه خداوندان آن بوستان را آزمودیم، آنگاه که سوگند خوردند که هرآینه بامداد پگاه - پنهان از مستمندان - میوه آن را خواهیم چید (۱۷)

و استثنا، نکردند - نگفتند اگر خدای خواهد -، (۱۸)

پس شبانگاه که خفته بودند آفتی از سوی پروردگارت برگرد آن (بوستان) بگردید. (۱۹)

پس مانند باغی شد که میوه آن چیده و بریده باشند - درختانش سوخته و سیاه شد -. (۲۰)

پس بامدادان یکدیگر را ندا دادند: (۲۱)

اگر میوه چین هستید پگاه به کشتزار خود درآیید. (۲۲)

پس به راه افتادند و با هم آهسته می گفتند: (۲۳)

امروز مبادا درویشی در آن (بوستان) بر شما درآید. (۲۴)

و پگاه برفتند بدین آهنگ که بر [چیدن و] منع درویشان توانایند. (۲۵)

پس چون آن را دیدند - خشک و سوخته - گفتند: هرآینه ما گمراهیم - این باغ ما نیست -. (۲۶)

[نه،] بلکه ما ناکام شده ایم. (۲۷)

بهترینشان - به خرد و میانه روی - گفت: آیا شما را نگفتم: چرا خدای را به پاکی یاد نمی کنید؟ (۲۸)

گفتند: پاک است پروردگار ما، همانا ما

ستم کار بوده ایم. (۲۹)

پس برخی از ایشان بر برخ دیگر سرزنش کنان روی آورده، (۳۰)

گفتند: وای بر ما، همانا ما سرکش بوده ایم. (۳۱)

امید است پروردگار ما بهتر از آن را به ما باز دهد، ما به پروردگارمان گراینده ایم. (۳۲)

چنین است عذاب [این جهانی]، و هرآینه عذاب آن جهان بزرگتر است، اگر می دانستند. (۳۳)

همانا پرهیزگاران را نزد پروردگارشان بهشتهای پرنعمت است. (۳۴)

پس آیا مسلمانان - گردن نهادگان - را همچون بزه کاران می سازیم - یکسان و برابر -؟! (۳۵)

شما را چیست؟! چگونه داوری می کنید؟! (۳۶)

یا مگر شما را کتابی است که در آن می خوانید، (۳۷)

که شما راست در آن [جهان] هر چه گزینید؟! (۳۸)

یا مگر شما را بر ما پیمانهایی است رسا و پیوسته تا روز رستاخیز، که هر چه حکم کنید شما را باشد؟! (۳۹)

از آنها بپرس که کدامشان ضامن این [دعوی]اند، (۴۰)

یا مگر ایشان را انبازانی است - بتها و معبودانی جز خدا که پشتیبان آنها باشند -؟! پس اگر راستگویند انبازان خویش بیارند، (۴۱)

در روزی که کار [بر کافران] سخت و دشوار شود، و آنان به سجود خوانده شوند ولی نتوانند، (۴۲)

در حالی که دیدگانشان از ترس فرو شده، خواری و زبونی آنها را فرو گرفته است، و همانا به سجود خوانده می شدند و حال آنکه تندرست بودند - می توانستند سجده کنند ولی اجابت نمی کردند -. (۴۳)

پس مرا با کسانی که این سخن - قرآن - را دروغ می انگارند واگذار، آنها را اندک اندک و پایه پایه از آنجا که ندانند فرو گیریم - به هلاکت و نابودی کشانیم -. (۴۴)

و آنان را مهلت دهم، که تدبیر من استوار است. (۴۵)

یا مگر از آنان مزدی می خواهی که از تاوان گرانبارند؟! (۴۶)

یا مگر نزدشان علم غیب است که [آن را] می نویسند – و به دیگران می دهند -؟! (۴۷)

پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن و مانند صاحب ماهی - یونس - مباش آنگاه که با دلی پر اندوه [در شکم ماهی] ندا داد. (۴۸)

اگر نه آن بود که نعمتی – بخشایش و نیکو داشتی – از پروردگارش او را دریافت هرآینه به صحرایی بی گیاه افکنده می شد و نکوهیده می بود. (۴۹)

پس پروردگارش او را برگزید و از نیکان و شایستگانش ساخت. (۵۰)

و هرآینه نزدیک است آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند – که می خواندی – تو را با چشمهای خود بلغزانند و بیفکنند، و می گویند: همانا او دیوانه است. (۵۱)

و نیست این [قرآن] مگر یاد و پندی برای جهانیان. (۵۲)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند. (۱)

که تو، به فضل پروردگارت، دیوانه نیستی . (۲)

و تو راست پاداشی پایاناپذیر. (۳)

و تو راست خلقی عظیم. (۴)

زودا که تو ببینی و آنها نیز ببینند. (۵)

که دیوانگی در کدام یک از شماست. (۶)

هر آینه پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از طریق او گمراه گشته ، که او به ره یافتگان داناتر است. (۷)

پس، از تکذیبکنندگان، اطاعت مکن. (۸)

دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند. (۹)

از هر فرومایه ای که بسیار سوگند می خورد، پیروی مکن: (۱۰)

عیبجویی که برای سخن چینی اینجا

و آنجا می رود، (۱۱)

بازدارنده از خیر، متجاوز گناهکار، (۱۲)

خشن- مردی ، ناشناخته نسب، (۱۳)

بدان جهت که صاحب مال و فرزند است، (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: اساطیر پیشینیان است. (۱۵)

زودا که بر بینی اش داغ گذاریم. (۱۶)

ما آنها را آزمودیم، چنان که صاحبان آن بستانها را آزمودیم. آنگاه که قسم خوردند که فردا بامداد میوه ها را خواهند چید. (۱۷)

و ان شا، الله نگفتند. (۱۸)

پس شب- هنگام که به خواب بودند آفتی از آسمان آمد، (۱۹)

و بستانها سیاه شد. (۲۰)

و سحرگاهان یکدیگر را ندا دادند: (۲۱)

اگر می خواهید میوه بچینید، بامدادان به کشتزار خود بروید. (۲۲)

به راه افتادند و آهسته می گفتند: (۲۳)

که امروز نباید بینوایی به بستان شما درآید. (۲۴)

صبحگاهان بدین آهنگ که می توانند بینوا را منع کنند بیرون شدند. (۲۵)

چون بستانهای خود را دیدند گفتند: راه را گم کرده ایم. (۲۶)

نه ، ما از حاصل محروم شده ایم. (۲۷)

نیکمردشان گفت: شما را نگفتم، چرا خدا را تسبیح نمی گویید؟ (۲۸)

گفتند: منزه است پروردگار ما، ما ستمکار بودیم. (۲۹)

پس زبان به ملامت یکدیگر گشودند. (۳۰)

گفتند: وای بر ما، ما مردمی سرکش بوده ایم. (۳۱)

باشد که پروردگار ما در عوض، چیزی بهتر از آن ما را ارزانی دارد. ما به پروردگار خود روی آورده ایم. (۳۲)

اینچنین است عذاب. و اگر بدانند، عذاب آخرت بزرگتر است. (۳۳)

برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بستانهایی است پر نعمت. (۳۴)

آیا با تسلیمشدگان چون مجرمان رفتار می کنیم؟ (۳۵)

شما را چه

می شود؟ چسان داوری می کنید؟ (۳۶)

آیا شما را کتابی است که از آن می خوانید؟ (۳۷)

و هر چه اختیار کنید در آن هست؟ (۳۸)

یا با ما پیمانی که به روز قیامت کشد بسته اید، که به هر چه حکم کنید حق شما باشد؟ (۳۹)

از ایشان بپرس کدام یکشان ضامن چنین پیمانی است؟ (۴۰)

یا آنها را بتانی است. اگر راست می گویند بتان خود را بیاورند. (۴۱)

روزی که آن واقعه عظیم پدیدار شود و آنها را به سجود فرا خوانند، ولی نتوانند. (۴۲)

وحشت در چشمانشان پیداست، ذلت بر آنها چیره شده است. پیش از این نیز آنها را در عین تندرستی به سجده فرا خوانده بودند. (۴۳)

پس مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار تا اندک اندک، چنان که درنیابند، فرو گیریمشان. (۴۴)

و به آنها مهلت دهم. هر آینه مکر من مکری استوار است. (۴۵)

یا از آنان مزدی طلبیده ای و اکنون از ادای آن در رنجند؟ (۴۶)

یا علم غیب می دانند و آنهایند که می نویسند؟ (۴۷)

در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهی مباش که با دلی پر اندوه ندا در داد. (۴۸)

اگر نعمت پروردگارش نبود، در عین بد حالی به صحرایی بی آب و گیاه می افتاد. (۴۹)

پس پروردگارش او را برگزید و در زمره صالحانش آورد. (۵۰)

و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را با چشمان خود به سر- درآورند و می گویند که او دیوانه است، (۵۱)

و حال آنکه قرآن برای جهانیان جز اندرزی نیست.

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ن (نون)، سوگند به قلم و آنچه نویسند (۱)

تو - به لطف پروردگارت - دیوانه نیستی (۲)

و تو را پاداشی ناکاسته [/ بی منت] است (۳)

و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه ای هستی (۴)

زودا که بنگری و بنگرند (۵)

که کدامیک از شما دیوانه اید (۶)

بی گمان پروردگارت به کسی که از راه او گم گشته و به ره یافتگان آگاه تر است (۷)

پس از منکران اطاعت مکن (۸)

خوش دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند (۹)

و از هیچ بیهوده - سوگند خوار پستی اطاعت مکن (۱۰)

عیبجوی روانه در پی سخنچینی (۱۱)

باز دارنده، از نیکی، تجاوزگر گناهکار (۱۲)

درشتخوی، و بعد از این همه، ناپاکزاد (۱۳)

به خاطر آنکه مالدار است و صاحب پسران (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه های پیشینیان است (۱۵)

زودا که بر بینی او نشانه ای بگذاریم (۱۶)

ما آنان را آزموده ایم، همچنانکه باغداران را هم آزموده ایم، آنگاه که سوگند خوردند که صبحگاهان میوه های آن را

بازچینند (۱۷)

و ان شاء الله نگفتند (۱۸)

سپس بلایی شبانه از جانب پروردگارت، در حالی که ایشان خفته بودند، بر آن زد (۱۹)

و مانند خاکستر سیاه شد (۲۰)

[آنان بی خبر] صبحگاهان همدیگر را فراخواندند (۲۱)

که اگر میوه چین هستید، پگاه به سراغ کشتزارتان بروید (۲۲)

سپس رهسپار شدند، در حالی که آهسته با همدیگر سخن می گفتند: (۲۳)

که مبادا بی نوایی به آنجا بر شما وارد شود (۲۴)

و بر منع و مضایقه توانا شدند (۲۵)

و چون آن [باغ سیاه سوخته] را دیدند [جا خوردند

و] گفتند ما گم گشته ایم (۲۶)

نه، مثل اینکه، بی بهره ایم (۲۷)

بهترینشان گفت مگر به شما نگفته بودم که چرا تسبیح [و ان شاء الله] نمی گویید؟ (۲۸)

گفتند پاک است پروردگارمان، ما خود ستمکار بودیم (۲۹)

سپس به سرزنش به همدیگر روی آوردند (۳۰)

گفتند وای بر ما، ما سرکش بوده ایم (۳۱)

چه بسا پروردگارمان بهتر از آن را برایمان جانشین گرداند، ما به سوی پروردگارمان می گراییم (۳۲)

این چنین است عذاب، و اگر می دانستند عذاب اخروی سهمگینتر است (۳۳)

برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پرناز و نعمت است (۳۴)

آیا مسلمانان را همانند گناهکاران می شماریم؟ (۳۵)

شما را چه می شود چگونه داوری می کنید؟ (۳۶)

یا مگر کتابی دارید که در آنها مطالعه می کنید (۳۷)

که در آن برای شما هرچه آرزو کنید هست؟ (۳۸)

یا شما را پیمانهایی است با ما که حکم آن تا قیامت باقی باشد که هر چه حکم کنید برای شما باشد؟ (۳۹)

از ایشان بپرس که کدامیک از آنان ضامن این امر است؟ (۴۰)

یا شرکایی دارند، پس اگر راست می گویند شریکانشان را به میان آورند (۴۱)

روزی که هنگامه بالا گیرد، و آنان را به سجده دعوت کنند ولی نتوانند (۴۲)

دیدگانشان [از ترس] فرو افتاده باشد، غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته، و چنین بود که به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند (۴۳)

پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می کند، وابگذار، زودا که آهسته آهسته به نحوی که در نیابند، فرو خواهیمشان گرفت (۴۴)

و مهلتشان می دهم، زیرا تدبیر من سخت استوار است (۴۵)

یا مگر از آنان مزدی درخواست می کنی،

و آنان خود را زیر بار تاوان، گرانبار می یابند؟ (۴۶)

یا مگر علم و اسرار غیب با ایشان است و از روی آن می نویسند؟ (۴۷)

پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود (۴۸)

اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد، به کرانه [ی بی آب و علف] افکنده شده بود و قابل ملامت بود (۴۹)

سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگانش قرار داد (۵۰)

و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، تو را با دیدگانشان آسیب برسانند و گفتند او دیوانه است (۵۱)

و حال آنکه آن جز پندی برای جهانیان نیست (۵۲)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ن سوگند به قلم و آنچه نویسند (۱)

نیستی تو به نعمت پروردگارت دیوانه (۲)

و همانا تو را است مزدی بی منت (یا بی پایان) (۳)

و همانا توئی بر خوئی بزرگ (۴)

پس زود است بنگری و بنگرند (۵)

کدامیک از شمائید فریب خورده (کم خرد) (۶)

هر آینه پروردگارت داناتر است بدانکه گمراه است از راه او و او است داناتر به راه یافتگان (۷)

پس فرمانبری مکن تکذیب کنندگان را (۸)

دوست داشتند کنار آبی (چاپلوسی کنی) تا کنار آیند (۹)

و فرمان نبر هر فراوان سوگندخورنده زبونی را (۱۰)

نکوهش گری پوینده به سخن چینی (۱۱)

بسیار بازدارنده از نیکی تجاوزکننده گنهکاری (۱۲)

درشتخوئی پس از آن بی تباری (۱۳)

که هست دارای خواسته و فرزندانی (۱۴)

هر گاه خوانده شود بر او آیتهای ما گوید افسانه های پیشینیان است (۱۵)

زود است مُهر نهیمش به پیشانی

(داغ بر بینی) (۱۶)

همانا آزمودیم ایشان را چنانکه آزمودیم یاران بهشت را گاهی که سوگند یاد کردند که برندش البته بامدادکنان (۱۷)

و استثناء نکنند (۱۸)

پس گردش کرد بر ایشان گردکننده ای از پروردگار تو و بودند خسبیدگان (۱۹)

پس بامداد کرد مانند شب تاریک (بریده) (۲۰)

پس بانگ دادند همدیگر را بامدادکنان (۲۱)

که بامداد کنید (بروید) بر کشت خود اگر هستید برندگان (۲۲)

پس روی آوردند و بودند رازگویان (۲۳)

که نبادا درآیدش امروز بر شما بینوائی (۲۴)

و بامداد کردند بر بازداشتن بینوایان نیرومندان (۲۵)

تا هنگامی که دیدندش گفتند همانا مائیم گمراهان (۲۶)

بلکه مائیم بی بهره گان (۲۷)

گفت میانی ایشان آیا نگفتم به شما چرا تسبیح نکنید (۲۸)

گفتند منزّه است پروردگار ما همانا بودیم ما ستمگران (۲۹)

پس روی آوردند برخیشان به برخی نکوهش کنان (۳۰)

گفتند وای بر ما همانا بودیم ما سرکشان (۳۱)

امید است پروردگار ما تبدیل کند ما را به از این که مائیم بسوی پروردگار خویش گرایندگان (۳۲)

چنین است عذاب همانا عذاب آخرت است بزرگتر اگر باشند بدانند (۳۳)

همانا پرهیزکاران را است نزد پروردگار ایشان بهشتهای نعمتها (۳۴)

آیا گردانیم مسلمانان را چون گنهکاران (۳۵)

چه شود شما را چگونه حکم کنید (۳۶)

یا شما را است کتابی که در آن درس خوانید (۳۷)

همانا شما را است در آن آنچه برگزینید (۳۸)

یا شما را است بر ما سوگندهائی رسنده به روز قیامت که شما را است آنچه فرمان دهید (۳۹)

بپرسشان کدامین از ایشان است بدان گروندگان (یا پندارنده) (۴۰)

یا ایشان را است شریکانی پس بیارند شریکان خویش را اگر

هستند راستگویان (۴۱)

روزی که گشوده شود از ساق (پرده از روی کار برداشته شود) و دعوت شوند به سجده کردن پس نتوانند (۴۲)

سرافکنده باشد دیدگانشان چیره گردد بر ایشان خواری و همانا بودند دعوت می شدند به سجده کردن حالیکه بودند تندرستان (۴۳)

پس بهل مرا با آنکه تکذیب کند بدین داستان زود است به آهستگیشان گیرم از آنجا که ندانند (۴۴)

و نیرنگ کنم برای ایشان که نیرنگ من است استوار (۴۵)

یا پرسیشان پاداشی که ایشانند از هزینه سنگین باران (۴۶)

یا نزد ایشان است ناپیدا پس ایشان می نویسند (۴۷)

پس شکیبا شو برای فرمان پروردگار خویش و نباش مانند خداوند ماهی که بانگ برآورد و او بود از خشم گلوگیر (۴۸)

اگر نه دریافته بودش نعمتی از پروردگارش هرآینه افکنده می شد به دشت و می بود او نکوهیده (۴۹)

پس برگزیدش پروردگارش و گردانیدش از شایستگان (۵۰)

و همانا نزدیک است آنان که کفر ورزیدند بلغزانندت با دیدگان خویش هنگامی که شنیدند ذکر را و گویند او است دیوانه (۵۱)

و نیست او جز ذکری از برای جهانیان (۵۲)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

:Nun. By the Pen and what they write ۱

,you are not, by your Lord’s blessing, crazy ۲

,and yours indeed will be an everlasting reward ۳

.and indeed you possess a great character ۴

,You will see and they will see ۵

۶ which one of you is crazy.

۷ Indeed your Lord knows best those who stray from His way, and He knows best
those who are guided.

۸ So do not obey the deniers,

۹ who are eager that you should be pliable, so that they may be pliable [towards you].

۱۰ And do not obey any vile swearer,

۱۱ scandal-monger, talebearer,

۱۲ hinderer of all good, sinful transgressor,

۱۳ callous and, on top of that, baseborn,

۱۴ —[only] because he has wealth and children.

۱۵ When Our signs are recited to him, he says, ‘Myths of the ancients!’

۱۶ Soon We shall brand him on the snout.

۱۷ Indeed we have tested them just as We tested the People of the Garden when they vowed they would gather its fruit at dawn,

۱۸ and they did not make any exception.

۱۹ Then a visitation from your Lord visited it while they were asleep.

۲۰ So by the dawn it was like a harvested field.

۲۱ At dawn they called out to one another,

۲۲ ‘Get off early to your field if you have to gather [the fruits].’

۲۳ So off they went, murmuring to one another:

۲۴ ‘Today no needy man shall come to you in it.’

۲۵ They set out early morning, [considering themselves] able to grudge.

۲۶ But when they saw it, they said, ‘We have indeed lost our way!’

۲۷ ‘No, we are deprived!’

٢٨ The most moderate among them said, ‘Did I not tell you, “Why do you not glorify
Allah[[?” ’

٢٩ They said, ‘Immaculate is our Lord! We have indeed been wrongdoers!’

٣٠ Then they turned to one another, blaming each other.

٣١ They said, ‘Woe to us! Indeed we have been

.rebellious

Maybe our Lord will give us a better one in its place. Indeed we turn earnestly to ۳۲
’.our Lord

Such was the punishment; and the punishment of the Hereafter is surely greater, ۳۳
.had they known

.Indeed for the Godwary there will be gardens of bliss near their Lord ۳۴

?Shall We, then, treat those who submit [to Us] as [We treat] the guilty ۳۵

!What is the matter with you? How do you judge ۳۶

Do you possess a scripture in which you read ۳۷

?that you shall indeed have in it whatever you would like ۳۸

Do you have a pledge binding on Us until the Day of Resurrection, that you shall ۳۹
?indeed have whatever you decide

!Ask them, which of them will aver [any of] that ۴۰

Do they have any partners [they ascribe to Allah]? Then let them produce their ۴۱
.partners, if they are truthful

The day when the catastrophe occurs, and they are summoned to prostrate them- ۴۲
.[selves, they will not be able [to do it

With a humbled look [in their eyes], they will be overcast by abasement. Certainly ۴۳
.they were summoned to prostrate themselves while they were yet sound

So leave Me with those who deny this discourse. We will draw them imperceptibly ۴۴
.[into ruin], whence they do not know

.I will grant them respite, for My devising is indeed sure ۴۵

?Do you ask them for a reward, so that they are weighed down with debt ۴۶

[access to] the Unseen so that they write it down?

۴۸ So submit patiently to the judgement of your Lord, and do not be like the Man of the Fish who called out as he choked with grief.

۴۹ Had it not been for a blessing that came to his rescue from his Lord, he would surely have been cast on a bare shore while he were blameworthy.

۵۰ So his Lord chose him and made him one of the righteous.

۵۱ Indeed the faithless almost devour you with their eyes when they hear the Reminder, and they say, 'He is indeed crazy.'

۵۲ Yet it is just a reminder for all the nations.

ترجمه انگلیسی شاکر

(۱) Noon. I swear by the pen and what the angels write,

(۲) By the grace of your Lord you are not mad.

(۳) And most surely you shall have a reward never to be cut off.

(۴) And most surely you conform (yourself) to sublime morality.

(۵) So you shall see, and they (too) shall see,

(۶) Which of you is afflicted with madness.

(۷) Surely your Lord best knows him who errs from His way, and He best knows the followers of the right course.

(۸) So do not yield to the rejecters.

(۹) They wish that you should be pliant so they (too) would be pliant.

(۱۰) And yield not to any mean swearer

(۱۱) Defamer, going about with slander

(Forbidder of good, outstepping the limits, sinful, (١٢

(Ignoble, besides all that, base-born; (١٣

Because he possesses wealth

(and sons. (۱۴

(When Our communications are recited to him, he says: Stories of those of yore. (۱۵

(We will brand him on the nose. (۱۶

Surely We will try them as We tried the owners of the garden, when they swore that (they would certainly cut off the produce in the morning, (۱۷

(And were not willing to set aside a portion (for the poor). (۱۸

(Then there encompassed it a visitation from your Lord while they were sleeping. (۱۹

(So it became as black, barren land. (۲۰

(And they called out to each other in the morning, (۲۱

(Saying: Go early to your tilth if you would cut (the produce). (۲۲

(So they went, while they consulted together secretly, (۲۳

(Saying: No poor man shall enter it today upon you. (۲۴

(And in the morning they went, having the power to prevent. (۲۵

(But when they saw it, they said: Most surely we have gone astray (۲۶

(Nay! we are made to suffer privation. (۲۷

(The best of them said: Did I not say to you, Why do you not glorify (Allah)? (۲۸

(They said: Glory be to our Lord, surely we were unjust. (۲۹

(Then some of them advanced against others, blaming each other. (۳۰

(Said they: O woe to us! surely we were inordinate: (۳۱

Maybe, our Lord will give us instead one better than it; surely to our Lord do we make (our humble petition. (۳۲

Such is the chastisement, and certainly the chastisement of the hereafter is greater, did

(they but know! (۳۳

(Surely those who guard (against evil) shall have with their Lord gardens of bliss. (۳۴

(What! shall We then make (that is, treat) those who submit as the guilty? (۳۵

(What has happened to you? How do you judge? (۳۶

(Or have you a book wherein you read, (۳۷

(That you have surely therein what you choose? (۳۸

Or have you received from Us an agreement confirmed by an oath extending to the (day of resurrection that you shall surely have what you demand? (۳۹

(Ask them which of them will vouch for that, (۴۰

(Or have they associates if they are truthful. (۴۱

On the day when there shall be a severe affliction, and they shall be called upon to (make obeisance, but they shall not be able, (۴۲

Their looks cast down, abasement shall overtake them; and they were called upon to (make obeisance indeed while yet they were safe. (۴۳

So leave Me and him who rejects this announcement; We will overtake them by (degrees, from whence they perceive not: (۴۴

(And I do bear with them, surely My plan is firm. (۴۵

(Or do you ask from them a reward, so that they are burdened with debt? (۴۶

(Or have they (the knowledge of) the unseen, so that they write (it) down? (۴۷

So wait patiently for the judgment of your Lord, and be not like the companion of the (fish, when he cried while he was in distress. (۴۸

Were it not that favor from his

Lord had overtaken him, he would certainly have been cast down upon the naked
(Found while he was blamed. (۴۹

(Then his Lord chose him, and He made him of the good. (۵۰

And those who disbelieve would almost smite you with their eyes when they hear the
(reminder, and they say: Most surely he is mad. (۵۱

(And it is naught but a reminder to the nations. (۵۲

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

,N. By the pen and whatever they record (۱)

!you, by your Lord's favor, are no madman (۲)

.You will receive payment which will never be withheld (۳)

,You have been [formed] with tremendous character (۴)

,so you will observe even as they observe (۵)

.which of you is being tested (۶)

Your Lord is quite Aware as to who has strayed from His path, just as He is quite (۷)
.Aware as to who are guided

;Do not obey rejectors (۸)

.they would love to have you shift about so they too may shift around (۹)

,Do not obey every contemptible oathmonger (۱۰)

,any faultfinder who goes around spreading gossip (۱۱)

,hindering good, defiant, vicious (۱۲)

(١٣) brawling, and a bastard besides that

(١۴) .even though he possesses both money and children

(١۵) "!Whenever Our verses are recited to him, he says. "Legends by primitive people

(١۶) !We shall brand him on the snout

(١٧) We shall test them just as We tested the owners of the orchard when they swore
they would pick its fruit

next morning I

(۱۸) ;and did not make any reservation about having a second chance

(۱۹) so a calamity from your Lord came round to them while they were sleeping

(۲۰) ! and one morning it lay as if it had been already harvested

(۲۱) :Thus they called out to one another next morning

(۲۲) "!Get out early to your crop if you [want to] harvest it"

(۲۳) :They hurried off muttering to one another

(۲۴) " !Don't admit any needy person in on you today"

(۲۵) !So they went off early, grumbling yet ready for work

(۲۶) !and when they saw it, they said: "We must be lost

(۲۷) ".In fact, we feel destitute

(۲۸) Someone more considerate among them said "Did I not tell you: 'Why do you not glorify [God]?'"

(۲۹) ".They said: "Glory be to our Lord; we have been doing (something) wrong

(۳۰) ;Still some of them pounced on others, blaming one another

(۳۱) .they said: "It's too bad for us; we have been so arrogant

(۳۲) Perhaps our Lord will exchange it for something even better than what we already have. We will plead with our Lord!"

(۳۳) Such is torment, although torment in the Hereafter will be even greater if they only realized it.

(۳۴) .The heedful will have gardens of bliss alongside their Lord

?Are We to treat Muslims as if they were criminals (٣٥)

?What is wrong with you? How do you decide matters (٣٦)

?Or do you have some book to study from (٣٧)

(٣٨)

?Do you have whatever you select from it

(۳۹) Or do you have some pledge binding on Us until Resurrection Day that you shall have whatever you decide upon?"

(۴۰) .Ask them which of them will lay claim to that

(۴۱) Or do they have associates [along with God]? Well, let them bring on their associates if they are so truthful.

(۴۲) Some day when their shinbone will be laid bare and they will be called upon to bow down on their knees, and they will not manage to;

(۴۳) with their eyes cast down, disgrace will overwhelm them. They had been called upon to bow down on their knees while they still felt safe.

(۴۴) Leave Me Alone as well as anyone who rejects this account: We will lead them on gradually by means they do not recognize.

(۴۵) .I shall even put up with them for a while; for My plan is certain

(۴۶) ?Or are you asking them for some fee while they are weighted down with debt

(۴۷) ?Or do they hold the Unseen which they are writing down

(۴۸) Be patient with your Lord's decision and not like the Whale's Companion when he called out as he felt stifled.

(۴۹) If favor from his Lord had not reached him, he would have been flung upon the empty beach while he was still to blame.

(۵۰) .His Lord picked him out and placed him with honorable people

(۵۱) The ones who disbelieve almost trip you up by glaring at you whenever

"!they hear the Reminder, and they say: "He's deranged

.Yet it is merely a Reminder to [everybody in] the Universe (۵۲)

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(NunBy the Pen, and what they inscribe, (۱

(thou art not, by the blessing of thy Lord, a man possessed. (۲

(Surely thou shalt have a wage unfailing; (۳

(surely thou art upon a mighty morality. (۴

(So thou shalt see, and they will see, (۵

(which of you is the demented. (۶

Surely thy Lord knows very well those who have gone astray from His way, andHe (knows very well those who are guided. (۷

(So obey thou not those who cry lies. (۸

(They wish that thou shouldst compromise, then they would compromise. (۹

(And obey thou not every mean swearer, (۱۰

(backbiter, going about with slander, (۱۱

(hinderer of good, guilty aggressor, (۱۲

(coarse-grained, moreover ignoble, (۱۳

(because he has wealth and sons. (۱۴

(When Our signs are recited to him, he says, `Fairy-tales of theancients!' (۱۵

(We shall brand him upon the muzzle! (١۶

Now We have tried them, even as We tried the owners of the garden when (theyswore they would pluck in the morning (١٧

(and they added not the saving words. (١٨

(Then a visitation from thy Lord visited it, while they were sleeping, (١٩

(and in the morning it was as if it were a garden plucked. (٢٠

(In the morning they called to one another, (٢١

'!Come forth betimes upon your tillage, if you would pluck`

(۲۲)

(So they departed, whispering together, (۲۳

(No needy man shall enter it today against your will.' (۲۴`

(And they went forth early, determined upon their purpose. (۲۵

(But when they saw it, they said, `Surely we are gone astray; (۲۶

(nay, rather we have been robbed!' (۲۷

Said the most moderate of them, `Did I not say to you, "Why do younot give glory?" ' ((۲۸

(They said, `Glory be to God, our Lord; truly, we were evildoers.' (۲۹

(And they advanced one upon another, blaming each other. (۳۰

(They said, `Woe, alas for us! Truly, we were insolent. (۳۱

It may be that our Lord will give us in exchange a better than it; to ourLord we humbly (turn.' (۳۲

Such is the chastisement; and the chastisement of the world to come isassuredly (greater, did they but know. (۳۳

(Surely for the godfearing shall be Gardens of Bliss with their Lord. (۳۴

(What, shall we make those who have surrendered like to thesinners? (۳۵

(What ails you then, how you judge? (۳۶

(Or have you a Book wherein you study? (۳۷

(Surely therein you shall have whatever you choose! (۳۸

Or have you oaths from Us, reaching to the Day of Resurrection? Surely youshall have

(whatever you judge! (۳۹

(Ask them, which of them will guarantee that! (۴۰

Or do they have associates? Then let them bring their associates, if theyspeak truly.
((۴۱

Upon the day when the leg shall be bared, and they shall be summoned to (bowthemselves, but they cannot; (۴۲

humbled shall be their eyes, and abasement shall overspread them, for theyhad been (summoned to bow themselves while they were whole. (۴۳

So leave Me with him who cries lies to this discourse! We will draw them onlittle by (little whence they know not; (۴۴

(and I shall respite them--assuredly My guile is sure. (۴۵

(Or askest thou them for a wage, and so they are weighed down with debt? (۴۶

(Or is the Unseen in their keeping, and so they are writing it down? (۴۷

So be thou patient under the judgment of thy Lord, and be not as the Man ofthe Fish, (when he called, choking inwardly. (۴۸

Had there not overtaken him a blessing from his Lord he would have been castupon (the wilderness, being condemned. (۴۹

(But his Lord had chosen him, and He placed him among therighteous. (۵۰

The unbelievers wellnigh strike thee down with their glances, when they hearthe (Reminder, and they say, `Surely he is a man possessed!' (۵۱

(And it is nothing but a Reminder unto all beings. (۵۲

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(Nun. By the pen and that which they write (therewith), (۱

(Thou art not, for thy Lord's favor unto thee, a madman. (۲

(And lo! thine verily will he a reward unfailing. (۳

(And lo! thou art of a tremendous nature. (۴

(And thou wilt see and they will see (۵

(Which of you is the demented. (٦

Lo! thy Lord is best aware of him who strayeth from

(his way, and He is best aware of those who walk aright. (٧

(Therefor obey not thou the rejecters (٨

(Who would have had thee compromise, that they may compromise. (٩

(Neither obey thou each feeble oath monger, (١٠

(Detractor, spreader abroad of slanders? (١١

(Hinderer of the good, transgressor, malefactor (١٢

(Greedy therewithal, intrusive. (١٣

(It is because he is possessed of wealth and children (١۴

That, when Our revelations are recited unto him, he saith: Mere fables of the men of (old. (١۵

(We shall brand him on the nose. (١۶

Lo! we have tried them as We tried the owners of the garden when they vowed they (would pluck its fruit next morning. (١٧

(And made no exception (for the will of Allah); (١٨

(Then a visitation came upon it while they slept (١٩

(And in the morning it was as if plucked. (٢٠

(And they cried out one unto another in the morning, (٢١

(Saying: Run unto your field if ye would pluck (the fruit). (٢٢

(So they went off, saying one unto another in low tones: (٢٣

(No needy man shall enter it today against you. (٢۴

(They went betimes, strong in (this) purpose. (٢۵

(But when they saw it, they said: Lo! we are in error! (٢٦

(Nay, but we are desolate! (٢٧

(The best among them said: Said I not unto you: Why glorify ye not (Allah)? (٢٨

(They said: Glorified be our Lord! Lo! we have been wrong doers. (٢٩

Then some of them drew near unto

(others, self reproaching. (٣٠

(They said: Alas for us! In truth we were outrageous. (٣١

It may be that our Lord will give us better than this in place thereof. Lo! we beseech (our Lord. (٣٢

Such was the punishment. And verily the punishment of the Hereafter is greater if (they did but know. (٣٣

(Lo! for those who keep from evil are gardens of bliss with their Lord. (٣۴

(Shall We then treat those who have surrendered as We treat the guilty? (٣۵

(What aileth you? How foolishly ye judge! (٣۶

(Or have ye a Scripture wherein ye learn (٣٧

(That ye shall indeed have all that ye choose? (٣٨

Or have ye a covenant on oath from Us that reacheth to the Day of Judgment, that (yours shall be all that ye ordain? (٣٩

(Ask them (O Muhammad) which of them will vouch for that! (۴٠

(Or have they other gods? Then let them bring their other gods if they are truthful (۴١

On the day when it befalleth in earnest, and they are ordered to prostrate themselves (but are not able, (۴٢

With eyes downcast, abasement stupefying them. And they had been summoned to (prostrate themselves while they were yet unhurt. (۴٣

Leave Me (to deal) with those who give the lie to this pronouncement. We shall lead (them on by steps from whence they know not. (۴۴

(Yet I bear with them, for lo! My scheme is firm. (۴۵

Or dost thou (Muhammad) ask a fee from them so that they

(are heavily taxed? (۴۶

(Or is the Unseen theirs that they can write (thereof)? (۴۷

But wait thou for thy Lord's decree, and be not like him of the fish, who cried out in (despair. (۴۸

Had it not been that favor from his Lord had reached him he surely had been cast into (the wilderness while he was reprobate. (۴۹

(But his Lord chose him and placed him among the righteous. (۵۰

And lo! those who disbelieve would fain disconcert thee with their eyes when they (bear the Reminder, and they say: Lo! he is indeed mad; (۵۱

(When it is naught else than a Reminder to creation. (۵۲

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(Nun. By the Pen and by the (Record) which (men) write. (۱

(Thou art not by the grace of thy Lord mad or possessed. (۲

(Nay verily for thee is a Reward unfailing: (۳

(And thou (standest) on an exalted standard of character. (۴

(Soon wilt thou see and they will see (۵

(Which of you is afflicted with madness. (۶

Verily it is thy Lord that knoweth best which (among men) hath strayed from His Path: (and He knoweth best those who receive (True) Guidance. (۷

(So hearken not to those who deny (the Truth). (۸

(Their desire is that thou shouldst be pliant; so would thy be pliant. (۹

(Need not the type of despicable man ready with oaths. (١٠

(A slanderer going about with calumnies. (١١

Habitually) hindering (all) good transgressing beyond bounds)

(deep in sin. (۱۲

(Violent (and cruel) with all that base-born (۱۳

(Because he possesses wealth and (numerous) sons. (۱۴

(When to him are rehearsed Our Signs "Tales of the Ancients" he cries. (۱۵

(Soon shall We brand (the beast) on the snout! (۱۶

Verily We have tried them as We tried the people of the Garden when they resolved (to gather the fruits of the (garden) in the morning. (۱۷

(But made no reservation ("If it be Allahs Will"). (۱۸

So there came on the (garden) a visitation from thy from thy Lord (which swept away) (all around while they were asleep. (۱۹

So the (garden) became by the morning like a dark and desolate spot (whose fruit had (been gathered). (۲۰

(As the morning broke they called out one to another (۲۱

(Go ye to your tilth (betimes) in morning if ye would gather the fruits." (۲۲"

(So they departed conversing in secret low tones (saying) (۲۳

(Let not a single indigent person break in upon you into the (garden) this day." (۲۴"

(And they opened the morning strong in an (unjust) resolve. (۲۵

(But when they saw the (garden) they said: "We have surely lost our way: (۲۶

(Indeed we are shut out (of the fruits of our labor)!" (۲۷"

Said one of them more just (than the rest): "Did I not say to you `Why not glorify ((Allah)? " (۲۸

(They said: "Glory to our Lord! Verily we have been doing wrong!" (٢٩

.Then they turned one against another in reproach

(۳۰)

(They said: "Alas for us! We have indeed transgressed! (۳۱

It may be that our Lord will give us in exchange a better (garden) than this: for we do" (turn to Him (in repentance)!" (۳۲

Such is the Punishment (in this life); but greater is the Punishment in the Hereafter if (only they knew! (۳۳

(Verily for the righteous are Gardens of Delight in the Presence of their Lord. (۳۴

(Shall We then treat the People of Faith like the People of Sin? (۳۵

(What is the matter with you? How judge ye? (۳۶

(Or have ye a Book through which ye learn (۳۷

(That ye shall have through it whatever ye choose? (۳۸

Or have ye Covenants with Us on oath reaching to the Day of Judgment (providing) (that ye shall have whatever ye shall demand? (۳۹

(Ask thou of them which of them will stand surety of that! (۴۰

Or have they some "Partners" (in Allah)? Then let them produce their "partners" if (they are truthful! (۴۱

The Day that the shin shall be laid bare and they shall be summoned to bow in (adoration but they shall not be able (۴۲

Their eyes will be cast down ignominy will cover them; seeing that they had been summoned aforetime to bow in adoration while they were whole (and had refused). ((۴۳

Then leave Me alone with such as reject this message: by degrees shall We punish (them from directions they perceive not. (۴۴

A ⟨long⟩ respite will I grant them: truly powerful

(is My plan. (۴۵

Or is it that thou dost ask them for a reward so that they are burdened with a load of (debt? (۴۶

(Or that they Unseen is in their hands so that they can write it down? (۴۷

So wait with patience for the command of thy Lord and be not like the Companion of (the Fish when he cried out in agony. (۴۸

Had not Grace from His Lord reached him he would indeed have been cast off on the (naked shore in disgrace. (۴۹

(Thus did his Lord choose him and make him of the company of the Righteous. (۵۰

And the Unbelievers would almost trip thee up with their eyes when they hear the (message; and they say: "Surely he is possessed!" (۵۱

(But it is nothing less than a Message to all the worlds. (۵۲

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

!Noun. Par la plume et ce qu'ils écrivent .۱

.Tu (Muhammad) n'est pas, par la grâce de ton Seigneur, un possédé .۲

.Et il y aura pour toi certes, une récompense jamais interrompue .۳

.Et tu es certes, d'une moralité imminente .۴

.Tu verras et ils verront .۵

.qui d'entre vous a perdu la raison .۶

C'est ton Seigneur qui connaît mieux ceux qui s'égarent de Son chemin, et il connaît .۷ .mieux ceux qui suivent la bonne voie

٨. N'obéis pas à ceux qui crient en mensonge,

٩. Ils aimeraient bien que tu transiges avec eux afin qu'ils transigent avec toi.

١٠.

Et n'obéis à aucun grand jureur, méprisable,

١١. grand diffamateur, grand colporteur de médisance,

١٢. grand empêcheur du bien, transgresseur, grand pécheur,

١٣. au coeur dur, et en plus de cela bâtard.

١٤. Même s'il est doté de richesses et (de nombreux) enfants.

١٥. Quand Nos versets lui sont récités, il dit: ‹Des contes d'anciens›.

١٦. Nous le marquerons sur le museau [nez].

١٧. Nous les avons éprouvés comme Nous avons éprouvés les propriétaires du verger qui avaient juré d'en faire la récolte au matin,

١٨. sans dire: ‹Si Allah le veut›..

١٩. Une calamité de la part de ton Seigneur tomba dessus pendant qu'ils dormaient,

٢٠. et le matin, ce fut comme si tout avait été rasé.

٢١. Le [lendemain] matin, ils s'appelèrent les uns les autres:

٢٢. ‹Partez tt à votre champ si vous voulez le récolter›.

٢٣. Ils allèrent donc, tout en parlent entre eux à vois basse:

٢٤. ‹Ne laissez aucun pauvre y entrer aujourd'hui›.

٢٥. Ils partirent de bonne heure décidés à user d'avarice [envers les pauvres], convaincus que cela était en leur pouvoir.

٢٦. Puis, quand ils le virent [le jardin], ils dirent: ‹vraiment, nous avons perdus notre chemin,

٢٧. Ou plutt nous somme frustrés›.

٢٨. Le plus juste d'entre eux dit: ‹Ne vous avais-je pas dit: Si seulement vous avez
rendu gloire à Allah!›

٢٩. Ils dirent: ‹Gloire à notre Seigneur! Oui, nous avons été injustes›.

٣٠. Puis ils s'adressèrent les uns aux autres, se faisant des reproches.

٣١. Ils dirent: ‹Malheur à nous! Nous avons été des

.rebelles

Nous souhaitons que notre Seigneur nous le remplace par quelque chose de . ٣٢
.‹meilleur. Nous désirons nous rapprocher de notre Seigneur

Tel fut le châtiment; et le châtiment de l'au-delà est plus grand encore, si . ٣٣
!seulement ils savaient

.Les pieux auront auprès de leur Seigneur les jardins de délice .٣۴

?Traiterons-Nous les soumis [à Allah] à la manière des criminels .٣۵

?Qu'avez-vous? Comment jugez-vous .٣۶

Ou bien avez-vous un Livre dans lequel vous apprenez .٣٧

?qu'en vérité vous obtiendrez tout ce que vous désirez .٣٨

Ou bien est-ce que vous avez obtenu de Nous des serments valables jusqu'au Jour .٣٩
?de la Résurrection, Nous engageant à vous donner ce que vous décidez

?Demande-leur qui d'entre eux en est garant .۴٠

Ou encore, est-ce qu'ils ont des associés? Eh bien, qu'ils fassent venir leur associés .۴١
!s'ils sont véridiques

Le jour où ils affronteront les horreurs [du Jugement] et où ils seront appelés à la .۴٢
.Prosternation mais ils ne le pourront pas

Leurs regards seront abaissés, et l'avilissement les couvrira. Or, ils étaient appelés .۴٣
...!à la Prosternation au temps où ils étaient sains et saufs

Laisse-Moi donc avec quiconque traite de mensonge ce discours; Nous allons les .۴۴
!mener graduellement par où ils ne savent pas

!Et Je leur accorde un délai, car Mon stratagème est sûr .۴۵

Ou bien est-ce que tu leur demandes un salaire, les accablant ainsi d'une lourde .۴۶

?dette

?[Ou savent-ils l'Inconnaissable et c'est de là qu'ils écrivent [leurs mensonges .۴۷

Endure avec patience la sentence .۴۸

de ton Seigneur, et ne soit pas comme l'homme au Poisson (Jonas) qui appela (Allah) dans sa grande angoisse.

۴۹. Si un bienfait de son Seigneur ne l'avait pas atteint, il aurait été rejeté honni sur une terre déserte,

۵۰. Puis son Seigneur l'élut et le désigna au nombre des gens de bien.

۵۱. Peu s'en faut que ceux qui mécroient ne te transpercent par leurs regards, quand ils entendent le Coran, ils disent: «Il est certes fou!».

۵۲. Et ce n'est qu'un Rappel, adressé aux mondes!.

ترجمه اسپانیایی

۱. n. ¡Por el cálamo y lo que escriban!

۲. Por la gracia de tu Señor, que tú no eres un posesoi!

۳. Tendrás, ciertamente, una recompensa ininterrumpida.

۴. Eres, sí, de eminente carácter.

۵. Tú verás y ellos verán

۶. quién de vosotros es el tentado.

۷. Tu Señor sabe mejor que nadie quiénes se extravían de Su camino y sabe mejor que nadie quiénes siguen la buena dirección.

۸. No obedezcas, pues, a los desmentidoresi!

۹. Desearían que fueras condescendiente, para serlo ellos también.

۱۰. No obedezcas a ningún vil juradori.

۱۱. al pertinaz difamador, que va sembrando calumnias,

۱۲. a quien impide el bien, al violador de la ley, al pecador,

,al arrogante y, encima, bastardo .۱۳

!so pretexto de poseer hacienda e hijos varones .۱۴

«!Cuando se le recitan Nuestras aleyas, dice: «¡Patrañas de los antiguos .۱۵

!Le marcaremos en el hocico¡ .۱۶

Les hemos probado como probamos a los dueños del jardín. Cuando juraron que .۱۷
,cogerían sus frutos por la mañana

.۱۸

sin hacer salvedad.

۱۹. Mientras dormían, cayó sobre él un azote enviado por tu Señor

۲۰. y amaneció como si hubiera sido arrasado.

۲۱. Por la mañana, se llamaron unos a otros:

۲۲. «¡Vamos temprano a nuestro campo, si queremos coger los frutos!»

۲۳. Y se pusieron en camino, cuchicheando:

۲۴. «¡Ciertamente, hoy no admitiremos a ningún pobre!»

۲۵. Marcharon, pues, temprano, convencidos de que serían capaces de llevar a cabo su propósito.

۲۶. Cuando lo vieron, dijeron: «¡Seguro que nos hemos extraviado!

۲۷. ¡No, se nos ha despojado!»

۲۸. El más moderado de ellos dijo: «¿No os lo había dicho? ¿Por qué no glorificáis?»

۲۹. Dijeron: «¡Gloria a nuestro Señor! ¡Hemos obrado impíamente!»

۳۰. Y pusiéronse a recriminarse.

۳۱. Dijeron: «¡Ay de nosotros, que hemos sido rebeldes!

۳۲. Quizá nos dé nuestros Señor, a cambio, algo mejor que éste. Deseamos ardientemente a nuestro Señor».

۳۳. Tal fue el castigo. Pero el castigo de la otra vida es mayor aún. Si supieran...

۳۴. Los que temen a Alá tendrán, junto a su Señor. los jardines de la Delicia.

۳۵. ¿Vamos, pues, a tratar igual a los que se someten a Alá que a los pecadores?

۳۶. ¿Qué os pasa? ¿Qué manera de juzgar es ésa?

۳۷. ¿O es que disponéis de una Escritura para estudiar?

۳۸. Tendríais en ella lo que deseáis.

۳۹. ¿O es que nos atan a vosotros juramentos que nos obligan hasta el día de la Resurrección? Obtendríais lo que juzgarais.

۴۰. Pregúntales quién responde de ello.

۴۱. ¿O es que tienen

asociados? Pues, ¡que traigan a sus asociados, si es verdad lo que dicen!

۴۲. El día que las cosas se pongan mal y sean invitados a prosternarse, no podrán.

۴۳. Abatida la mirada, cubiertos de humillación, porque fueron invitados a prosternarse cuando aún estaban en seguridad...

۴۴. ¡Déjame a solas con quienes desmienten este discurso! Les conduciremos paso a paso, sin que sepan cómo.

۴۵. Les concedo una prórroga. ¡Mi estratagema es segura!

۴۶. ¿O es que les reclamas un salario tal que se vean abrumados de deudas?

۴۷. ¿O es que conocen lo oculto y toman nota?

۴۸. Espera, pues, paciente la decisión de tu Señor y no hagas como el del pez, cuando clamó en medio de la angustia.

۴۹. Si no llega a alcanzarle una gracia de su Señor, habría sido arrojado a una costa desnuda, reprobado.

۵۰. Pero su Señor le escogió y le hizo de los justos.

۵۱. Poco les falta a los infieles, cuando oyen la Amonestación, para clavar en ti su mirada. Y dicen: «¡Sí, es un poseso!»

۵۲. Pero no es sino una amonestación dirigida a todo el mundo.

ترجمه آلمانی

Im Namen Allahs, des Gnädigen, des Barmherzigen.

۱. Nūn. Bei der Feder und bei dem, was sie schreiben,

۲. Du bist, durch die Gnade deines Herrn, kein Wahnsinniger.

۳. Und für dich ist ganz sicherlich nicht endender Lohn bestimmt.

۴. Und du besitzest ganz sicherlich hohe moralische Eigenschaften.

۵. Also wirst du sehen und sie werden sehen,

۶. Wer von euch der Besessene ist.

۷. Fürwahr, dein Herr

am besten, wer von Seinem Wege abirrt, und Er kennt auch am besten die ك wei
.Rechtgeleiteten

.Drum richte dich nicht nach den Wünschen der Leugner .٨

rest, dann würden (auch) sieنdu entgegenkommend w ك Sie mchten, da . ٩
.entgegenkommend sein

,chtlichen SchwüremacherنUnd füge dich nicht irgendeinem ver .١٠

,Verleumder, einem, der herumgeht, üble Nachrede zu verbreiten .١١

,Hinderer des Guten, bertreter, Sünder .١٢

,Schlechten Benehmens, dazu treulos .١٣

.Nur weil er Reichtümer und Kinder besitzt .١۴

«!Wenn ihm Unsere Zeichen vorgetragen werden, so spricht er: «Fabeln der Alten .١۵

.Wir wollen ihn auf der Nase brandmarken .١۶

Wir prüfen sie, wie Wir die Eigentümer eines Gartens prüften, als sie schworen, sie .١٧
.würden sicherlich seine (ganze) Frucht am Morgen pflücken

.Und sie machten keinen Vorbehalt .١٨

.hrend sie schliefenنDann kam eine Heimsuchung über ihn von deinem Herrn, w .١٩

.(Und der Morgen fand ihn wie einen verwüsteten (Garten .٢٠

:Dann riefen sie am Morgen einander zu .٢١

«.Geht in der Frühe hinaus zu eurem Acker, wenn ihr ernten mchtet» .٢٢

:Und sie machten sich auf und redeten dabei flüsternd miteinander .٢٣

«.Gegen euch darf ihn heute kein Armer betreten» .٢۴

.Und sie gingen in der Frühe mit dem festen Vorsatz, geizig zu sein .۲۵

!Doch als sie ihn sahen, sprachen sie: «Fürwahr, wir sind verloren .۲۶

«.Nein, wir sind beraubt .۲۷

Der Beste unter ihnen sprach: «Habe ich euch nicht gesagt: "Warum preist ihr nicht .۲۸
«"?((Gott

«.wir sind Frevler gewesen ,كNun) sprachen sie: «Preis sei unserem Herrn! Gewi) .۲۹

Dann wandten sich einige von .۳۰

.ihnen an die anderen, indem sie sich wechselseitig Vorwürfe machten

.Sie sprachen: «Weh uns! wir waren fürwahr widerspenstig .٣١

Vielleicht wird unser Herr uns einen besseren (Garten) zum Tausch für diesen .٣٢
«.geben; wir flehen demütig zu unserem Herrn

So ist die Strafe. Und fürwahr, die Strafe des Jenseits ist schwerer. Wenn sie es nur .٣٣
!tenكwü

.rten der Wonne bei ihrem HerrnنFür die Gerechten sind G .٣٤

?Sollten Wir etwa die Muslims wie die Schuldigen behandeln .٣٥

!Was ist euch? Wie urteilt ihr .٣٦

,Habt ihr ein Buch, worin ihr leset .٣٧

?ihr danach alles erhalten sollt, was ihr wünscht كDa .٣٨

كOder habt ihr Gelbnisse von Uns, bindend bis zum Tage der Auferstehung, da .٣٩
?alles für euch ist, was ihr befehlt

.Frage sie, wer von ihnen dafür bürgen mag .٤٠

Oder haben sie Gtter? So sollen sie ihre Gtter herbeibringen, wenn sie die Wahrheit .٤١
.reden

Am Tage, da eine Trübsal kommen wird und sie aufgefordert werden, sich .٤٢
;anbetend niederzuwerfen, werden sie es nicht knnen

Ihre Blicke werden niedergeschlagen sein, (und) Schande wird sie bedecken; denn .٤٣
sie waren aufgefordert worden, sich anbetend niederzuwerfen, als sie gesund und
.(wohlbehalten waren (doch sie gehorchten nicht

Mich allein mit denen, die dies (Unser) Wort verwerfen. Wir werden sie Schritt كLa .٤٤
.um Schritt einholen, von wo wissen sie nicht

.Und Ich gebe ihnen Frist; denn Mein Plan ist fest .۴۵

sie sich von der Schuldenlast bedrückt کVerlangst du einen Lohn von ihnen, so da .۴۶
?fühlen

Ist das Verborgene bei ihnen, so .۴۷

?sie (es) niederschreiben knnen كda

So warte geduldig auf den Befehl deines Herrn, und sei nicht gleich dem Genossen .۴۸
.des Fisches (Jonas), da er (seinen Herrn) anrief, indes er von Kummer erfüllt war

re sicherlich an einen denتtte ihn nicht Gnade von seinem Herrn erreicht, er wنH .۴۹
.ht wordenرre geschmنStrand geworfen worden, und er w

.hlte ihn und machte ihn zu einem der RechtschaffenenنDoch sein Herr erw .۵۰

ubig sind, mchten dich gerne zu Fall bringen mit ihren (zornigen)نUnd jene, die ungl .۵۱
«!verrückt كBlicken, wenn sie die Ermahnung hren; und sie sagen: «Er ist gewi

.Nein, es ist nichts anderes als eine Ehre für alle Welten .۵۲

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

! Nûn . Per il calamo e ciò che scrivono .۱

, Per Grazia di Allah tu non sei un folle .۲

,e in verità ci sarà per te infinita ricompensa .۳

. e in verità di un'immensa grandezza è il tuo carattere .۴

Vedrai, e pure loro vedranno .۵

.chi di voi ha perso la ragione .۶

Il tuo Signore ben conosce chi si allontana dalla Sua via e ben conosce coloro che .۷
.seguono la retta via

.Non obbedire a coloro che tacciano di menzogna .۸

Vorrebbero che tu fossi accondiscente e allora sarebbero accondiscendenti anche .۹
. loro

۱۰. Non dare ascolto ad alcun miserabile spergiuro,

۱۱. al diffamatore, seminatore di maldicenza,

۱۲. a quel grande nemico del bene, trasgressore, peccatore,

۱۳. arrogante e persino bastardo.

۱۴. [anche se] Non dargli ascolto,

.possiede ricchezze e progenie

«! Quando i nostri versetti gli sono recitati, dice: « Favole degli antichi .۱۵

. Lo marchieremo sul grugno .۱۶

Li abbiamo messi alla prova come abbiamo messo alla prova quelli del giardino che .۱۷
, avevano giurato di fare il raccolto al mattino

. senza formulare riserva .۱۸

:Venne un uragano, proveniente dal tuo Signore, mentre dormivano .۱۹

.e al mattino fu come se [il giardino] fosse stato falciato .۲۰

:L'indomani si chiamarono gli uni con gli altri, di buon mattino .۲۱

.«Andate di buonora alla vostra piantagione, se volete raccogliere» .۲۲

:Andarono parlando tra loro a bassa voce .۲۳

. «!Che oggi non si presenti a voi un povero» .۲۴

.[Uscirono di buon'ora, in preda all'avarizia, pur avendo i mezzi [per fare l'elemosina .۲۵

Quando poi videro [quel che era avvenuto], dissero: «Davvero abbiamo sbagliato .۲۶
![[strada

«Ma poi convennero:] Siamo rovinati] .۲۷

Il più equilibrato tra loro disse: « Non vi avevo forse avvertito di rendere gloria ad .۲۸
.«?Allah

.«Dissero: «Gloria al nostro Signore, invero siamo stati ingiusti .۲۹

.Si volsero poi gli uni agli altri, biasimandosi a vicenda .۳۰

.Dissero: « Guai a noi, invero siamo stati iniqui .۳۱

۳۲. E' possibile che il nostro Signore, ci compensi di questo con qualcosa di migliore. Noi bramiamo il nostro Signore«.

۳۳. Questo fu il castigo, ma il castigo dell'altra vita è ancora maggiore, se solo lo sapessero!

۳۴. I devoti avranno presso il loro Signore i Giardini della Delizia.

۳۵. Tratteremo i sottomessi come i

criminali?

۳۶. Che cosa vi prende? Come giudicate?

۳۷. Avete forse una Scrittura che vi istruisca,

۳۸. e in cui troviate quel che desiderate?

۳۹. Ci siamo forse legati a voi con solenni giuramenti che Ci impegnino fino al Giorno della Resurrezione, a darvi quello che chiederete?

۴۰. Interpellali su chi di loro se ne faccia garante.

۴۱. Oppure, hanno forse degli [dèi] associati? Allora facciano venire i loro associati, se sono sinceri.

۴۲. Il Giorno in cui affronteranno gli orrori , saranno chiamati a prosternarsi, ma non potranno farlo:

۴۳. saranno bassi i loro sguardi e saranno coperti di ignominia. Eppure furono chiamati a prosternarsi quando ancora erano sani e salvi.

۴۴. LasciaMi solo con coloro che tacciano di menzogna questo Discorso. Li condurremo passo passo per vie che non conoscono .

۴۵. Concedo loro una dilazione: in verità il Mio piano è infallibile.

۴۶. Forse chiedi loro un compenso che li gravi di un peso insopportabile ?

۴۷. Forse possiedono l'invisibile e lo descrivono?

۴۸. Sopporta dunque con pazienza il Decreto del tuo Signore e non essere come l'uomo del Pesce , che invocò al colmo dell'angoscia.

۴۹. Se una grazia del tuo Signore non lo avesse toccato, sarebbe stato gettato sulla riva deserta, reietto.

۵۰. Poi il suo Signore lo scelse e ne fece uno dei giusti.

۵۱. Manca poco che i miscredenti ti trapassino con gli sguardi, quando sentono il
Monito; dicono: «Davvero è uno posseduto!».

۵۲. Ma questo [Corano] non è che un Monito per il Creato.

ترجمه روسی

Bo

имя Аллаха Милостивого, Милосердного!

۱. Нун. Клянусь письменной тростью и тем, что пишут!

۲. Ты по милости Господа твоего не одержимый,

۳. и, поистине, для тебя - награда неистощимая,

۴. и, поистине, ты - великого нрава.

۵. И вот ты увидишь, и они увидят,

۶. в ком из вас испытание.

۷. Поистине, Господь твой лучше знает тех, кто сбился с Его пути, и Он лучше знает идущих прямо!

۸. Не повинуйся же обвиняющим во лжи!

۹. Они хотели бы, чтобы ты смазывал, и они бы помазали.

۱۰. Не повинуйся же всякому любителю клятв, презренному,

۱۱. хулителю, бродящему со сплетнями,

۱۲. препятствующему добру, врагу, грешнику,

۱۳. грубому, после этого безродному,

۱۴. хотя бы он и был обладателем достояния и сыновей.

۱۵. Когда читаются пред ним Наши знамения, он говорит: "Истории первых!"

۱۶. Заклеймим Мы его по хоботу!

۱۷. Мы испытали их так, как испытали владельцев сада, когда те поклялись, что непременно срежут его наутро,

۱۸. и сделали оговорки.

۱۹. И обошел его обходящий от своего Господа, а они спали.

۲۰. И наутро был он точно срезан.

۲۱. И кричали они один другому утром:

۲۲. "Пойдем же на ваш сбор, если вы собираетесь срезать!"

۲۳. И двинулись они, переговариваясь потихоньку:

۲۴. "Пусть не входит туда сегодня к вам бедняк".

۲۵. И пошли они утром, рссчитывая не пускать.

۲۶. Когда же увидели его, сказали: "Поистине, мы сбились с пути!

۲۷. Даже мы лишены!"

۲۸. И сказал средний из них: "Разве не говорил я вам: "Что бы то вам восхвалить!"

۲۹. Они сказали: "Хвала Господу нашему! Мы были обидчиками!"

۳۰. И стали одни из них других упрекать;

۳۱. говорили они: "Горе нам! Мы были злодеями!

۳۲. Может быть, Господь наш заменит нам его лучшим. Мы ведь к Господу нашему устремляемся!"

۳۳. Таково наказание! А ведь наказание последней жизни еще больше, когда бы вы знали!

۳۴. Поистине, для богобоязненных у Господа их - сады благодати!

۳۵. Разве мы сделаем мусульман такими, как грешников?

۳۶. Что с вами, как вы судите?

۳۷. Разве у вас книга, которую вы учите?

۳۸. Поистине, для вас в ней - то, что вы себе выберете!

۳۹. Или у вас клятвы над Нами, доходящий до дня воскресения? Поистине, для вас - то, что вы сами рассудите!

۴۰. Спроси их, кто из них это подтверждает.

۴۱. Или у них есть соучастники? Пусть же они приведут своих соучастников, если они правдивы, -

۴۲. в тот день, когда откроются голени и призовут их поклониться, а они не будут в состоянии.

۴۳. Потуплены взоры их, поразило их унижение, а звали их раньше поклониться, и они были здравы.

۴۴. Оставь же Меня с тем, кто считает ложью этот рассказ; мы постепенно сведем их, так что они не узнают.

۴۵. И отсрочу Я им, но ведь кознь Моя крепка.

۴۶. Или ты спрашиваешь у них награды, а они отягчены долгом?

۴۷. Или у них есть сокровенное, и они пишут?

۴۸. Потерпи же до решения твоего Господа и не будь подобен спутнику кита. Вот он воззвал, находясь в утеснении.

۴۹. Если бы его не захватила милость его Господа, то был бы он выброшен в пустыне с поношением.

۵۰.

.И избрал его Господь его и сделал его праведником

И поистине, те, которые не веруют, готовы опрокинуть тебя взорами, когда .۵۱ "!слышат поминание, и говорят они: "Поистине, он ведь одержимый

!Но это не что иное, как поминание для миров .۵۲

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.Nûn, andolsun kâleme ve yazdklarna -۱

.Sen, Rabbinin nîmeti sâyesinde deli deílsin -۲

.Ve sana, tükenmez, minnetsiz bir mükâfat var -۳

.Ve üphe yok ki sen, pek büyük bir ahlâka sâhipsin elbette -۴

.Yaknda sen de grürsün ve onlar da grürler -۵

?Delilié uŕam hanginiz -۶

üphe yok ki Rabbin, kendi yolundan sapan da daha iyi bilir ve o, doŕu yolu bulanlarق -۷ .da daha iyi bilir

.Artk yalanlayanlara itâat etme -۸

Onlara yumu aklk gstermeni arzularlar, yle hareket etsen onlar da yumu aklk -۹ .gsterirler

.Ve itâat etme çok yemin edenlerin, reyinde isâbet bulunmayanlarn hiçbirine -۱۰

.Ayp arayan, kovucu ve sz getirip gtürücüyle -۱۱

.Hayr tamâmyla meneden haddini a m suçluya -۱۲

.Ayrca da çirkin ve ktü huylu soysuza -۱۳

.Mal-mülk ve evlât sâhibi bile olsa -۱۴

.Ona âyetlerimizi okuyunca eskilere âit masallar dedi -۱۵

.Büyüyüp bir hortuma dnen burnuna, yaknda bir damga vururuz -۱۶

Ve biz, onlar açlkla, ktlkla snarz, nitekim o bahçe sâhiplerini de snam tk; hani, - ۱۷
.sabahleyin erkenden, bahçelerindeki mahsûlü kesmeye ant içmi lerdi

.Ve Tanr dilerse de dememi lerdi -۱۸

Halbuki bahçenin üstünde, Rab-binden gelen bir felâket dola madayd ki onlar - ۱۹
.uyuyorlard

Derken bahçe, bütün mahsûlü kesilip biçilmi kupkuru çorak bir yere, bir çle dnmü -۲۰
.tü

.Sabahleyin birbirlerine sesleniyorlard -۲۱

.Mahsûlünüzü kesip dev irecekseniz erkence ko un, gidin -۲۲

Derken -۲۳

.yola dü tüler ve birbirlerine de gizlice diyorlard ki

.Bugün hiçbir yoksula yol vermeyin, yannza gelmesin sakn -۲۴

.Ve kendilerini, yoksullar men etmeye güçleri yeter sanarak erkenden gittiler -۲۵

.Bahçeyi grünce gerçekten de dediler, elbette yolumuzu a rdk -۲۶

.Hayr dediler, biz mahrûm olup gitmi iz -۲۷

çlerinden en iyileri, ben demedim miydi size dedi, mâbûdunuzu tenzîh etseniz neف -۲۸
.olurdu

.an yücedir Rabbimi-zin, gerçekten de zâlimlerden olduk bizق :Dediler ki -۲۹

.Bir birlerine dnerek birbirlerini knamaya ba ladlar -۳۰

.Yazklar olsun bize dediler, gerçekten de azm z biz -۳۱

Umulur ki Rabbimiz, onun yerine bize daha da hayrlsn verir, gerçekten de biz, -۳۲
.Rabbimizi dilemede, ondan istemedeyiz

.te bunun gibidir azap ve elbette âhiret azâb, daha da büyüktür bilirseniz ف -۳۳

.üphe yok ki çekinenlere, Rableri katnda Naîm cennetleri varق -۳۴

?Artk Müslümanlar da suçlularla bir mi tutacaz -۳۵

?Ne oldu size ki? Nasl hükmediyorsunuz -۳۶

.Yoksa size mahsus bir kitap var da oradan m okuyorsunuz -۳۷

?Orada, neyi beenir, isterseniz sizindir diye mi yazl -۳۸

Yoksa hükmü kyâmetedek sürecek antlar m ettik size, üphe yok ki ne buyurursanz -۳۹
?o olacak sizin için diye

?Onlara sor, bunlara kefîl olan kimmi içlerinden -۴۰

.Yoksa ortaklar m var? Doru sylüyorlarsa gelsinler bakalm ortaklaryla -۴۱

.O gün, i ler güçle ir ve secdeye dâvet edilirler, derken güçleri yetmez -۴۲

Gzleri yere dikilir, üstlerine a alk çker ve gerçekten de sa esenken de secdeye - ۴۳
.dâvet edilmi lerdir de secde etmemi lerdi

Artk sen, bu szü yalanlayan brak bana, biz onlar yava yava hiç bilmedikleri yerden -۴۴
.cehenneme çeker-dururuz

Ve onlara mühlet vermedeyim, fakat üphe yok -۴۵

.ki azâbm, pek kuvvetlidir

?Yoksa onlardan ücret istiyorsun da derken onlar da ağ bir borç altnda m kaldlar -۴۶

?Yoksa gizli âlem, onlarn yannda da onu mu yazyorlar -۴۷

Artk sabret Rabbinin hükmüne ve balkla arkada olana benzeme; hani o, dertten -۴۸
.boğulmu bir halde Rabbine nidâ etmi ti

.Rabbinden bir nîmet eri meseydi ona elbette bir yere, fenâ bir halde braklr giderdi -۴۹

.Derken Rabbi, onu seçti de temiz ki ilerden kld -۵۰

Ve az kalm t ki kâfirler, Kur'ân' duyduklar zaman seni gzleriyle yiyip helâk etsinler -۵۱
.üphe yok, bu, bir deli elbetteق :ve derlerdi ki

.Halbuki o, ancak âlemlere bir ğüttür -۵۲

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

Nun! And olsun qələmə və (mələklərin) yazdıqlarına (yaxud lövhi-məhfuzda . ۱
,yazılanlara) ki

!Sən (ya Rəsulum!) Rəbbinin ne'məti sayəsində divanə deyisən .۲

!Və həqiqətən, səni minnətsiz (tükənmək bilməyən) mükafat gözləyir .۳

!Şübhəsiz ki, sən böyük bir əxlaq üzərindəsən .۴

,Tezliklə) sən də görəcəksən, onlar da görəcəklər) .۵

!Hansınızın divanə olduğunu .۶

Həqiqətən, sənin Rəbbin öz yolundan çıxanları da, doğru yoldan olanları da ən gözəl .۷
!tanıyandır

!Elə isə (ya Peyğəmbər! Allahın ayələrini) yalan sayanlara itaət etmə .۸

Müşriklər) istərdilər ki, sən onlara yumşaqlıq göstərəsən, onlar da sənə yumşaqlıq) .٩ göstərsinlər! (Sən onların bütləri barəsində pis söz deməyəsən, onlar da sənə əziyyət verməsinlər və ya sən onların bütlərinə tapınasan, onlar da sənin Allahına ibadət (!etsinlər

;Ya Peyğəmbər!) İtaət etmə (yalan yerə) hər and içənə, alçağa) .١٠

;Qeybət edənə, söz gəzdirənə .١١

;Xeyrə mane olana, (zülm etməkdə) həddi aşana, günaha batana .١٢

Daş ürəkliyə, (anlamaza və eyni zamanda) əsli-nəsəbi bilinməyən haramzadaya .١٣

-

۱۴. O, mal-dövlət, oğul-uşaq sahibi olsa belə!

۱۵. Ayələrimiz ona oxunduğu zaman o: "(Bunlar) qədimlərin əfsanələridir!" - dedi.

۱۶. Biz (tezliklə) onun burnuna damğa basacağıq!

۱۷. Biz vaxtilə o bağ sahiblərini imtahana çəkdiyim kimi, bunları da (Məkkə mürşiklərini də) imtahana çəkdik. O vaxt (o bağ sahibləri) səhər açılanda (onun meyvələrini) mütləq dərəcəklərinə and içmişdilər.

۱۸. Və heç bir istisna yeri də qoymamışdılar (inşallah deməmişdilər).

۱۹. Onlar yuxuda ikən (ya Peyğəmbər!) sənin Rəbbindən o bağa bir bəla gəldi.

۲۰. Və o (yanıb) qapqara qaraldı (külə döndü).

۲۱. Onlar səhər qalxıb bir-birini belə səslədilər:

۲۲. Əgər (məhsul) yığacaqsınızsa, bağınıza tez gedin!"

۲۳. Nəhayət, yola düşdülər, (yol boyu) bir-birinə xəlvətcə belə deyirdilər:

۲۴. "(Elə edin ki) bu gün orada yanınıza heç bir yoxsul soxulmasın!"

۲۵. Onlar (yoxsulları) bağa buraxmağa qadir olacaqlarını güman edərək erkən getdilər. [Və ya: Onlar gücləri yetdiyi halda (yoxsulları) yardımdan məhrum etməkdən ötrü sübh tezdən yola düzəldilər]

۲۶. (Bağı) bu vəziyyətdə (yanıb külə dönmüş) gördükdə dedilər: "Yəqin ki, (yolumuzu) azmışıq!

۲۷. Xeyr, biz (bağımızın bərəkətindən) məhrum olmuşuq!"

۲۸. Onların ən ağıllısı (və insaflısı) dedi: "Məgər mən sizə (Allahı) həmd-səna ilə təqdis etməli olduğunuzu demədimmi?!"

.Onlar: "Rəbbimiz pakdır, müqəddəsdir! Həqiqətən, biz zalım idik!" - dedilər .۲۹

.Onlar bir-birini danlamağa başladılar .۳۰

.Və dedilər: "Vay halımıza! Biz azğınlıq (tüğyan) edirdik .۳۱

Ola bilsin ki, Rəbbimiz (tövbəmizi qəbul buyurub) onun əvəzinə bizə daha yaxşısını .۳۲
"!versin. Biz Rəbbimizdən (bizi bağışlamasını, bizə mərhəmət əta etməsini) diləyirik

!Dünyadakı) əzab belədir. Şübhəsiz ki, axirət əzabı daha şiddətlidir. Kaş biləydilər) .۳۳

Həqiqətən, Allahdan qorxub pis əməllərdən çəkinənləri Rəbbi yanında Nəim .۳۴

!cənnətləti gözləyir

!?Məgər Biz müsəlmanları kafirlərlə eynimi tutacağıq .۳۵

Ey kafirlər! Siz dünyada yoxsul mö'minlərdən var-dövlətcə üstün olduğunuz kimi,) .۳۶
axirətdə də onlardan üstün olacağınızı, yaxud ən azı onlarla eyni olacağınızı iddia
?edirsiniz). Sizə nə olub, necə mühakimə yürüdürsünüz

!?Yoxsa (Allahdan nazil olmuş) bir kitabınız vardır ki, (bunları) orada oxuyursunuz .۳۷

!?Yaxud orada bəyənib seçdiyiniz hər şeyin sizin olacağı yazılmışdır .۳۸

Və ya hökm edib istədiklərinizin sizin olacağınıza dair Bizdən qiyamət gününədək .۳۹
!?davam edəcək əhd almısınız

?Ya Peyğəmbər!) Onlardan soruş ki, hansı biri buna zamindir) .۴۰

Yoxsa onların (axirətdə müsəlmanlardan üstün və ya onlarla eyni olacaqları . ۴۱
barədəki iddialarını təsdiq edən) şərikləri vardır?! Əgər doğru deyirlərsə, qoy
!şəriklərini gətirsinlər

İş çətinləşəcəyi (baldırlar açılacağı,lüt-üryan vəziyyətdə qiyamətə gedəcəkləri, . ۴۲
qiyamət bütün dəhşəti ilə görünəcəyi, həqiqət aşkar olacağı) və səcdəyə (namaza)
.də'vət olunacaqları gün onlar (səcdə etməyə) qadir olmayacaqlar

Gözləri zəlilcəsinə yerə dikiləcək, özlərini də zillət bürüyəcəkdir. Halbuki onlar . ۴۳
.(dünyada) sağlam olduqları ikən səcdəyə də'vət olunurdular

Ya Peyğəmbər!) Artıq bu kəlamı (Qur'anı) yalan sayanları Mənə tapşır. Biz onları) .۴۴
.özləri də bilmədən tədriclə əzaba giriftar edərik

Onlara (daha çox günaha batmaq üçün bir müddət) möhlət verərəm. Həqiqətən . ۴۵
.Mənim əzabım dözülməz dərəcədə şiddətlidir

Yoxsa sən (risaləti təbliğ etmək müqabilində) onlardan ücrət (muzd) istəyirsən və .۴۶
!?onlar ağır borc yükü altında qalıblar

Yoxsa qeyb (lövhi-məhfuz) yanlarındadır və onlar (səninlə mübahisə etdikləri .۴۷
məsələləri, qiyamət günü kafirlərin Allah yanında mö'minlərdən üstün olacağını
!?oradan öyrənib) yazırlar

Ya Rəsulum!) Sən öz Rəbbinin hökmünə səbr et və balıq sahibi (Yunis peyğəmbər)) .۴۸
kimi olma (risaləti təbliğ etməyi yerə qoyma). O zaman

.o, (balığın qarnında) qəm-kədər içində boğularaq (Rəbbinə) dua etmişdi

Əgər Rəbbindən ona bir mərhəmət (ne'mət) yetişməsəydi, o, məzəmmət olunaraq .۴۹
.quru yerə (səhraya) atılacaqdı

Amma (tövbə etdikdən sonra) Rəbbi onu (?z bəndələri içərisində) seçdi və . ۵۰
.salehlərdən (peyğəmbərlərdən) etdi

Ya Peyğəmbər!) Həqiqətən, kafirlər Qur'anı eşitdikləri zaman (sənə olan) .۵۱
həsədlərindən və qəzəblərindən dolayı) az qala səni gözləri ilə yeyələr. Onlar (sənin
.barəndə): "O divanədir!" - deyirlər

Halbuki bu (Qur'an) aləmlərə (insanlara və cinlərə) ancaq bir öyüd-nəsihətdir! . ۵۲
(!(Onun nazil olduğu kimsə heç vaxt divanə ola bilməz

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. ن□ قلم کی اور جو (ا□ل قلم) لک□ت□ □ی□ اس کی قسم

۲. ک□ (ا□ محمد) تم اپن□ پروردگار ک□ فضل س□ دیوان□ ن□ی□ □و

۳. اور تم□ار□ لئ□ ب□ انت□ا اجر □□

۴. اور اخلاق تم□ار□ ب□ت (عالی) □ی□

۵. سو عنقریب تم ب□ی دیک□ لو گ□ اور ی□ (کافر) ب□ی دیک□ لی□ گ□

۶. ک□ تم می□ س□ کون دیوان□ □□

۷. تم□ارا پروردگار اس کو ب□ی خوب جانتا □□ جو اس ک□ رست□ س□ ب□□ک گیا اور ان کو ب□ی خوب جانتا □□ جو سید□□ راست□ پر چل ر□□ □ی□

۸. تو تم ج□□لان□ والو□ کا ک□ا ن□ ماننا

۹. ی□ لوگ چا□ت□ □ی□ ک□ تم نرمی اختیار کرو تو ی□ ب□ی نرم □وجائی□

۱۰. اور کسی ایس□ شخص ک□ ک□□ می□ ن□ آجانا جو ب□ت قسمی□ ک□ان□ والا ذلیل اوقات □□

۱۱. طعن آمیز اشارتی□ کرن□ والا چغلیا□ لئ□ پ□رن□ والا

۱۲. مال می□ بخل کرن□ والا حد س□ ب□□ا □وا

بدکار

۱۳. سخت خو اور اس کے علاوہ بدذات ہے

۱۴. اس سبب سے کہ مال اور بیٹے رکھتا ہے

۱۵. جب اس کو ہماری آیتیں پڑھ کر سنائی جاتی ہیں تو کہتا ہے کہ یہ اگلے لوگوں کے افسانے ہیں

۱۶. ہم عنقریب اس کی ناک پر داغ لگائیں گے

۱۷. ہم نے ان لوگوں کی اسی طرح آزمائش کی ہے جس طرح باغ والوں کی آزمائش کی تھی۔ جب انہوں نے قسمیں کھا کھا کر کہا کہ صبح ہوتے ہوتے ہم اس کا میوہ توڑ لیں گے

۱۸. اور انشاء اللہ نہ کہا

۱۹. سو وہ ابھی سو ہی رہے تھے کہ تمہارے پروردگار کی طرف سے (راتوں رات) اس پر ایک آفت پھر گئی

۲۰. تو وہ ایسا ہوگیا جیسے کٹی ہوئی کھیتی

۲۱. جب صبح ہوئی تو وہ لوگ ایک دوسرے کو پکارنے لگے

۲۲. اگر تم کو کاٹنا ہے تو اپنی کھیتی پر سویرے ہی جا پہنچو

۲۳. تو وہ چل پڑے اور آپس میں چپکے چپکے کہتے جاتے تھے

۲۴. آج یہاں تمہارے پاس کوئی فقیر نہ آنے پائے

۲۵. اور کوشش کے ساتھ سویرے ہی جا پہنچے (گویا کھیتی پر) قادر ہیں

۲۶. جب باغ کو دیکھا تو (ویران) کہنے لگے کہ ہم رستہ بھول گئے ہیں

۲۷. نہیں بلکہ ہم (برگشتہ نصیب) بینصیب ہیں

۲۸. ایک جو اُن میں فرزانہ تھا بولا کہ کیا میں نے تم سے نہیں کہا تھا کہ تم تسبیح کیوں نہیں کرتے؟

۲۹. (تب) وہ کہنے لگے کہ ہمارا پروردگار پاک ہے بیشک ہم ہی قصوروار تھے

۳۰. پھر لگے ایک دوسرے

کو رو در رو ملامت کرنے

۳۱. کہنے لگے ہائے شامت ہم ہی حد سے بڑھ گئے تھے

۳۲. امید ہے کہ ہمارا پروردگار اس کے بدلے میں ہمیں اس سے بہتر باغ عنایت کرے ہم اپنے پروردگار کی طرف سے رجوع لاتے ہیں

۳۳. (دیکھو) عذاب یوں ہوتا ہے اور آخرت کا عذاب اس سے کہیں بڑھ کر ہے کاش! یہ لوگ جانتے ہوتے

۳۴. پرہیزگاروں کے لئے ان کے پروردگار کے ہاں نعمت کے باغ ہیں

۳۵. کیا ہم فرمانبرداروں کو نافرمانوں کی طرف (نعمتوں سے) محروم کردیں گے؟

۳۶. تمہیں کیا ہوگیا ہے کیسی تجویزیں کرتے ہو؟

۳۷. کیا تمہارے پاس کوئی کتاب ہے جس میں (یہ) پڑھتے ہو

۳۸. کہ جو چیز تم پسند کرو گے وہ تم کو ضرور ملے گی

۳۹. یا تم نے ہم سے قسمیں لے رکھی ہیں جو قیامت کے دن تک چلی جائیں گی کہ جس شے کا تم حکم کرو گے وہ تمہارے لئے حاضر ہوگی

۴۰. ان سے پوچھو کہ ان میں سے اس کا کون ذمہ لیتا ہے؟

۴۱. کیا (اس قول میں) ان کے اور بھی شریک ہیں؟ اگر یہ سچے ہیں تو اپنے شریکوں کو لا سامنے کریں

۴۲. جس دن پنڈلی سے کپڑا اٹھا دیا جائے گا اور کفار سجدے کے لئے بلائے جائیں گے تو سجدہ نہ کرسکیں گے

۴۳. ان کی آنکھیں جھکی ہوئی ہوں گی اور ان پر ذلت چھا رہی ہوگی حالانکہ پہلے (اُس وقت) سجدے کے لئے بلاتے جاتے تھے جب کہ صحیح وسالم تھے

۴۴. تو مجھ کو اس کلام کے جھٹلانے والوں

س□ سمج□ لین□ دو□ □م ان کو آ□ست□ آ□ست□ ایس□ طریق س□ پک□ی□ گ□ ک□ ان کو خبر ب□ی ن□ □وگی

۴۵. اور می□ ان کو م□لت دیئ□ جاتا □و□ میری تدبیر قوی □□

۴۶. کیا تم ان س□ کچ□ اجر مانگت□ □و ک□ ان پر تاوان کا بوج□ پ□ ر□ا □□

۴۷. یا ان ک□ پاس غیب کی خبر □□ ک□ (اس□) لک□ت□ جات□ □ی□

۴۸. تو اپن□ پروردگار ک□ حکم ک□ انتظار می□ صبر کئ□ ر□و اور مچ□لی (کا لقم□ □ون□) وال□ یونس کی طرح ر□و نا ک□ ان□و□ ن□ (خدا) کو پکارا اور و□ (غم و) غص□ می□ ب□ر□ □وئ□ ت□□

۴۹. اگر تم□ار□ پروردگار کی م□ربانی ان کی یاوری ن□ کرتی تو و□ چ□یل میدان می□ □ال دیئ□ جات□ اور ان کا حال ابتر □وجاتا

۵۰. پ□ر پروردگار ن□ ان کو برگزید□ کرک□ نیکوکارو□ می□ کرلیا

۵۱. اور کافر جب (ی□) نصیحت (کی کتاب) سنت□ □ی□ تو یو□ لگت□ □ی□ ک□ تم کو اپنی نگا□و□ س□ پ□سلا دی□ گ□ اور ک□ت□ ی□ تو دیوان□ □□

۵۲. اور (لوگو) ی□ (قرآن) ا□ل عالم ک□ لئ□ نصیحت □□

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)
$ (۱۰)
$ (۱۱)
$ (۱۲)
$ (۱۳)
$ (۱۴)
$ (۱۵)
$ (۱۶)
$ (۱۷)
$ (۱۸)
$ (۱۹)
$ (۲۰)
$ (۲۱)
$ (۲۲)
$ (۲۳)
$ (۲۴)
$ (۲۵)
$ (۲۶)
$ (۲۷)
$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

$ (۳۶)

$ (۳۷)

$

(۳۸)

$ (۳۹)

$ (۴۰)

$ (۴۱)

$ (۴۲)

$ (۴۳)

$ (۴۴)

$ (۴۵)

$ (۴۶)

$ (۴۷)

$ (۴۸)

$ (۴۹)

$ (۵۰)

$ (۵۱)

$ (۵۲)

ترجمه کردی

۱. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn Nûn. (Arşa van tîpên di serê ferkeran da hatine hey Yezdan dizane) Bi nûn û nivîsdarok û bi nivîsandina, ku (bi nivîsdarokê) tê rêz kirinê.

۲. (Muhemmed!) tu bi qencîneke Xuda yê xwe tepa nakebî.

۳. Bi rastî ji bona te ra kiryeke bê paşî heye.

۴. Bi rastî tu li ser xûyekî mezinî.

۵. Îdî tuyê jî (di nêzîk da) bibînî ewanê jî, bibînin.

۶. Ka kîjan ji we (herdu destan ji rêya rast) darketîye (tepa ketîye).

۷. Bi rastî Xuda yê te bi xweber ça bi wanê hatine (rîyarast) çêtir dizan e, bi wanê, ku ji rêya wî der- ketine jî çêtir dizan e.

۸. Îdî (Muhemmed!) tu bigotina virekan nek e.

۹. Ewan hiz kirine, ku tu bi wan ra bi nermayî derbas bikî, îdî ewan jî bi wa ra bi nermayî derbas bikin (carna tu bi gotina wan, carna jî ewan bi gotina te bikin).

۱۰. (Muhemmed!) hemî (kesên) sond xwarin e riswa

۱۱. Gotegotê bi navok (di nava kesan da) axiftinan digerîn e.

۱۲. Nahêle (kes) qencîyan bike, ji tuxûbê xwe borî û gonehkar.

۱۳. Ku bi hêrs in ji piştî hêrsê jî bê nişan e.

۱۴. Ji ber ku bi mal û kur in, tu bi gotina (wan) neke. Loma, ewan ji tuxûbê xwe borîne (rast nînin).

۱۵. Gava berateyên me ji wî ra

".tê xwundinê (aha) dibêje,"Evanan çîvanokê berêne

.Di nêzîk da emê li ser pozê wî durufê daynin .۱۶

Bi rastî me ça hevrîne rêz û baxan ceribandibûn. Kanê wan sond xaribûn, ku ewanê .۱۷
.(di serê sibehê da (darê bostanê xwe biweşînin

.(Qey ewan tu tiştji hev venediqetandin (ne digotin: Heke Xuda hez bike .۱۸

.Îdî ewan bi xweber jî hêj razaîbûne li ser wan da aşîtek ji Xuda yê te çerixî .۱۹

.Îdî rêz û baxê wan wekî pirêzên zevîyan man e .۲۰

.Ewan di sibehê da qîrdane hev .۲۱

.Ku hûnê herin (daran) daweşînin; zû herin hûn dereng man e, gotine .۲۲

.Îdî ewan rabûne çûne, di nava hev da bi dizî axiftin e .۲۳

.Di îro da bila tu xezan (di rêz û baxçe da) neyê bal me .۲۴

.Ewan zû çûn. Guman dikirin, ku dişîn qe tu xezanî nexne baxçê xwe .۲۵

Îdî gava ewan çûne (bostanê xwe) dîtine (aha) gotine: "Bi rastî me rêya rast wuda .۲۶
."kirîye

Bi rastî em di berê da ji wî (bostanî) hatine bê par kirinê .۲۷

Ewê nîvwarê ji wan (ji bona wan ra aha) gotîye: "Qey min ji bona we ra negot; gotî .۲۸
hûn Xuda yê xwe ji kêmasîyan paqij bikin

Ewan jî (aha) gotine; "Xuda yê me! bi rastî em te ji kemasîyan paqij dikin, loma bi .۲۹
.rastî em ji cewrkaran bûne

.Îdî hinekê ji wan berê xwe dane hinekên wan li hev tilf kirine .۳۰

Ji hev ra aha) aha gotina, "Xwalî li me be! bi rastî em) .۳۱

."ji avarû derketibûn

Dibe ku Xuda yê me di şûna wan da ji wan çêtir bide me. Loma bi rastî em ji Xuda yê .۳۲
.xwe hêj ji wan çêtir dixwazin

.Şapat ahane! heke ewan bizanin şapata para da hêj meztir e .۳۳

.Bi rastî ji bona Xuda parizan, li bal Xuda yê wan, behişta xarinan heye .۳۴

?Îdî qe em misilmanan û guneh karan wekî hev digirin .۳۵

?(Gelî filan!) hûn ça berewanî dikin (ewan wekî hev digirin) .۳۶

?Qey ji bona we ra pirtûkek heye! hûn (di wê pirtûkê da) evan biryaran dixûnin .۳۷

?Bi rastî hûn çi bibêjin, ji bona we ra di wê pirtûkê da heye .۳۸

Maqey heya roya qarsê ji bona we ra me sond xwarîye, ku hûn bi çi berewanî bikin, .۳۹
?ewa berewanî ya ji bona we ra heye

?Muhemmed! tu ji wan aha) pirs bike, ka ji wan kîjan dibe gerewa vê gotinê) .۴۰

Qey Ji bona wan ra (divê axiftinê da) hempayê wan hene? Îdî heke ewan (di doza .۴۱
.xwe da) rast in, bila hempayê xwe jî bînin

Di roya, ku deling ji bazûyan tê hildanê (temtêla wan zor dibe) ewan li bal kunde .۴۲
.(birinê da têne gazî kirinê, îdî ewan nikarin kunde beherin (loma danê wî borîye

Çavê wan ji tirsa ketîye, rûreşîk bi wan digirtîye. Bi sond! Ewan hêj zende bûne, li .۴۳
.(bal kunde birinê da hatine gazî kirinê (lê kude ne birine

Îdî (Muhemmed!) tu ewanê, ku vê (Qur'an ê) didine derewdêrandinê ji min ra bihêle .۴۴
(dest ji

.wan berde) emê ewn bi pêpelîk di wî cîyî qe ewan pê nizanbin nêzîkê (aşîtê) bikin

Ez ji bona wan ra dem didim. Bi rastî defika min (ji bona wan ra) bi hêz e, (kê bikeve .۴۵
.(îdî dernakeve

Qey (Muhemmed!) tu ji wan kirya (pêxembrî ya xwe) dixwazî, îdî ewan jî, ji deyn .۴۶
.(?dayînê giran bûne (nikarin kirya te bidin

?Qey li bal wan (xezîna bi ne xûyan) heye, îdî ewan jî, (ji wan ne xûyan) dinivîsin .۴۷

Îdî tu ji bona berewani ya Xuda yê xwe hew bike û tu jî wek hevrîyê masîyê (Yunis) .۴۸
.neke. Gava (Yunis) ji kulan tijî bûye (ji Xuda) lava kirîye

.Heke ji Xuda yê wî qencîyek negîhişta wi, wê di çoleke rût da bi rexnî bihata avêtinê.۴۹

Îdî (wusa nebû) loma Xuda yê wî (lava ya wî) litê kir. Îdî (Xuda yê wî) ewa xiste ji .۵۰
.aştîkaran

Ewanê bûne file hane! Gava ewan (xwendina Qur'an ê) dibihîstin, nêzîk dibû, ku .۵۱
ewan te bi çavê xwe welgerînin. Ewan (aha) digotin: "bi rastî (Muhemmed) tepa
."dikebe

(Lê (Qur'an) bi xweber jî, ji bona hemû heyan şîretk e (hatîye şandinê .۵۲

ترجمه اندونزی

Maka mereka menginginkan supaya kamu bersikap lunak lalu mereka bersikap lunak
((pula kepadamu).(۹

(Dan janganlah kamu ikuti setiap orang yang banyak bersumpah lagi hina,(۱۰

(Yang banyak mencela, yang kian ke mari menghambur fitnah,(۱۱) (۲

(Yang sangat enggan berbuat baik, yang melampaui batas lagi banyak dosa,(۱۲) (۳

(Yang kaku kasar, selain dari itu, yang terkenal kejahatannya,(۱۳) (۴

(Karena dia mempunyai (banyak) harta dan anak.(۱۴) (۵

Apabila dibacakan kepadanya ayat- ayat Kami, ia berkata:" (Ini adalah) dongeng-
(dongengan orang- orang dahulu kala."(١٥) (۶

(Kelak akan kami beri tanda dia di belalai- (nya).(١۶) (٧

Sesungguhnya Kami telah menguji mereka (musyrikin Mekkah) sebagaimana Kami telah menguji pemilik- pemilik kebun, ketika mereka bersumpah bahwa mereka
(sungguh- sungguh akan memetik (hasil) nya di pagi hari,(١٧) (٨

(Dan mereka tidak mengucapkan:" Insyaa Allah",(١٨) (٩

Lalu kebun itu diliputi malapetaka (yang datang) dari Tuhanmu ketika mereka sedang
(tidur,(١٩) (١٠

(Maka jadilah kebun itu hitam seperti malam yang gelap gulita,(٢٠) (١١

(Lalu mereka panggil memanggil di pagi hari.(٢١) (١٢

(Pergilah di waktu pagi (ini) ke kebunmu jika kamu hendak memetik buahnya".(٢) (١٣

(Maka pergilah mereka saling berbisik- bisikan.(٢٣) (١۴

(Pada hari ini janganlah ada seorang miskin pun masuk ke dalam kebunmu".(٢۴) (١۵

Dan berangkatlah mereka di pagi hari dengan niat menghalangi (orang- orang miskin)
(padahal mereka mampu (menolongnya).(٢۵) (١۶

Tatkala mereka melihat kebun itu, mereka berkata:" Sesungguhnya kita benar- benar
(orang- orang yang sesat (jalan),(٢۶) (١٧

(Bahkan kita dihalangi (dari memperoleh hasilnya)"(٢٧) (١٨

Berkatalah seorang yang paling baik pikirannya di antara mereka:" Bukankah aku
(telah mengatakan kepadamu, hendaklah kamu bertasbih (kepada Tuhanmu)."(٢٨) (١٩

Mereka mengucapkan:" Maha Suci Tuhan kami, sesungguhnya kami adalah orang-
(orang yang lalim".(٢٩) (٢٠

Lalu sebahagian mereka menghadapi sebahagian yang lain seraya cela mencela.(٣٠)
((٢١

Mereka berkata:" Aduhai celakalah kita; sesungguhnya kita ini adalah orang- orang (yang melampaui batas".(٣١) (٢٢

Mudah-mudahan Tuhan kita memberikan ganti kepada kita dengan (kebun) yang lebih baik daripada itu; sesungguhnya kita mengharapkan ampunan dari Tuhan kita.
((٣٢) (٢٣

.(Seperti itulah azab (dunia

(Dan sesungguhnya azab akhirat lebih besar jika mereka mengetahui.(٣٣) (٢٤

Sesungguhnya bagi orang- orang yang bertakwa (disediakan) surga- surga yang (penuh kenikmatan di sisi Tuhannya.(٣٤) (٢٥

Maka apakah patut Kami menjadikan orang- orang Islam itu sama dengan orang- (orang yang berdosa (orang kafir).(٣٥) (٢٦

Mengapa kamu (berbuat demikian): bagaimanakah kamu mengambil keputusan.(٣٦) ((٢٧

Atau adakah kamu mempunyai sebuah kitab (yang diturunkan Allah) yang kamu (membacanya,(٣٧) (٢٨

Bahwa di dalamnya kamu benar- benar boleh memilih apa yang kamu sukai untukmu. ((٣٨) (٢٩

Atau apakah kamu memperoleh janji- janji yang diperkuat dengan sumpah dari Kami, yang tetap berlaku sampai hari kiamat; sesungguhnya kamu benar- benar dapat (mengambil keputusan (sekehendakmu).(٣٩) (٣٠

Tanyakanlah kepada mereka:" Siapakah di antara mereka yang bertanggung jawab (terhadap keputusan yang diambil itu"(٤٠) (٣١

Atau apakah mereka mempunyai sekutu- sekutu Maka hendaklah mereka mendatangkan sekutu- sekutunya jika mereka adalah orang- orang yang benar.(٤١) ((٣٢

Pada hari betis disingkapkan dan mereka dipanggil untuk bersujud; maka mereka (tidak kuasa,(٤٢) (٣٣

dalam keadaan) pandangan mereka tunduk ke bawah, lagi mereka diliputi kehinaan.) Dan sesungguhnya mereka dahulu (di dunia) diseru untuk bersujud, dan mereka (dalam keadaan sejahtera.(٤٣) (٣٤

Maka serahkanlah (ya Muhammad) kepada- Ku (urusan) orang- orang yang

mendustakan perkataan ini (Al Quran). Nanti Kami akan menarik mereka dengan (berangsur- angsur (ke arah kebinasaan) dari arah yang tidak mereka ketahui,(۴۴) (۳۵

dan Aku memberi tangguh kepada mereka. Sesungguhnya rencana- Ku amat teguh.
((۴۵) (۳۶

Ataukah kamu meminta upah kepada mereka, lalu mereka diberati dengan utang.(۴۶)
((۳۷

Ataukah ada pada mereka ilmu tentang yang gaib lalu mereka menulis (padanya apa yang mereka

(tetapkan).(۴۷) (۳۸

Maka bersabarlah kamu (hai Muhammad) terhadap ketetapan Tuhanmu, dan janganlah kamu seperti orang (Yunus) yang berada dalam (perut) ikan ketika ia
(berdoa sedang ia dalam keadaan marah (kepada kaumnya).(۴۸) (۳۹

Kalau sekiranya ia tidak segera mendapat nimat dari Tuhannya, benar- benar ia
(dicampakkan ke tanah tandus dalam keadaan tercela.(۴۹) (۴۰

Lalu Tuhannya memilihnya dan menjadikannya termasuk orang- orang yang saleh.
((۵۰) (۴۱

Dan sesungguhnya orang- orang kafir itu benar- benar hampir menggelincirkan kamu dengan pandangan mereka, tatkala mereka mendengar Al Quran dan mereka
(berkata:" Sesungguhnya ia (Muhammad) benar- benar orang yang gila".(۵۱) (۴۲

(Dan Al Quran itu tidak lain hanyalah peringatan bagi seluruh umat.(۵۲) (۴۳

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۴۴

(Hari kiamat,(۱) (۴۵

(Apakah hari kiamat itu(۲) (۴۶

(Dan tahukah kamu apakah hari kiamat itu(۳) (۴۷

(Kaum Tsamud dan Ad telah mendustakan hari kiamat.(۴) (۴۸

Adapun kaum Tsamud maka mereka telah dibinasakan dengan kejadian yang luar
(biasa,(۵) (۴۹

Adapun kaum Ad maka mereka telah dibinasakan dengan angin yang sangat dingin
(lagi amat kencang,(۶) (۵۰

yang Allah menimpakan angin itu kepada mereka selama tujuh malam dan delapan hari terus menerus; maka kamu lihat kaum Ad pada waktu itu mati bergelimpangan
(seakan- akan mereka tunggul- tunggul pohon kurma yang telah kosong (lapuk).(۷) (۵۱

(Maka kamu tidak melihat seorang pun yang tinggal di antara mereka.(٨) (٥٢

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Nuun. Demi Pena dan apa yang mereka tulis, - (١

Engkau (wahai Muhammad) - dengan sebab nikmat pemberian Tuhanmu - bukanlah seorang gila (sebagaimana yang dituduh

(oleh kaum musyrik, bahkan engkau adalah seorang yang bijaksana). (٢

Dan sesungguhnya engkau tetap beroleh pahala yang amat besar, yang tidak putus-(putus, (sebagai balasan bagi menjalankan ajaran Islam); (٣

(Dan bahawa sesungguhnya engkau mempunyai akhlak yang amat mulia. (٤

(Maka (tidak lama lagi) engkau akan melihat, dan mereka juga akan melihat, - (٥

(Siapakah orangnya yang gila di antara kamu semua. (٦

Sesungguhnya Tuhanmu, Dia lah jua yang lebih mengetahui akan orang yang sesat dari jalanNya, dan Dia lah jua yang lebih mengetahui akan orang-orang yang (mendapat petunjuk. (٧

Oleh itu (berpegang teguhlah pada ajaran Islam yang sedang engkau amalkan, dan) janganlah engkau menurut kemahuan orang-orang yang mendustakan (ugama (Allah). (٨

Mereka suka kalaulah engkau bertolak ansur (menurut kemahuan mereka), supaya (mereka juga bertolak ansur berlemah-lembut (pada zahirnya terhadapmu). (٩

Dan janganlah engkau (berkisar dari pendirianmu yang benar, dan jangan) menurut kemahuan orang yang selalu bersumpah, lagi yang hina (pendapatnya dan (amalannya), - (١٠

Yang suka mencaci, lagi yang suka menyebarkan fitnah hasutan (untuk memecah (belahkan orang ramai), - (١١

Yang sering menghalangi amalan-amalan kebajikan, yang melanggar hukum-hukum (ugama, lagi yang amat berdosa, - (١٢

(Yang jahat kejam, yang selain itu tidak tentu pula bapanya. (١٣

Adakah kerana ia seorang hartawan dan ramai anak-pinaknya (maka ia (mendustakan ugama Kami)? - (١٤

Apabila dibacakan kepadanya ayat-ayat keterangan Kami, ia berkata: " (Ini ialah) (cerita-cerita dongeng orang-orang dahulu kala". (١٥

Orang yang bersifat demikian, akan didedahkan kehinaannya) - Kami akan adakan) (tanda di atas hidungnya (yang berupa belalai itu). (١۶

Sesungguhnya Kami telah timpakan mereka dengan bala

bencana, sebagaimana Kami timpakan tuan-tuan punya kebun (dari kaum yang telah lalu), ketika orang-orang itu bersumpah (bahawa) mereka akan memetik buah-buah (kebun itu pada esok pagi; - (١٧

(Serta mereka tidak menyebut pengecualian. (١٨

Maka kebun itu didatangi serta diliputi oleh bala bencana dari Tuhanmu (pada malam (hari), sedang mereka semua tidur. (١٩

(Lalu menjadilah ia sebagai kebun yang telah binasa semua buahnya. (٢٠

Kemudian pada pagi-pagi, mereka panggil memanggil antara satu dengan yang lain - ((٢١

Setengahnya berkata): "Pergilah pada pagi-pagi ke kebun kamu, kalau betul kamu) (mahu memetik buahnya". (٢٢

(Lalu berjalanlah mereka sambil berbisik (katanya): (٢٣

Pada hari ini, janganlah hendaknya seorang miskin pun masuk ke kebun itu" (mendapatkan kamu". (٢۴

Dan pergilah mereka pada pagi-pagi itu, dengan kepercayaan, (bahawa) mereka (berkuasa menghampakan fakir miskin dari hasil kebun itu. (٢۵

Sebaik-baik sahaja mereka melihat kebunnya, mereka berkata: "Sebenarnya kita (sesat jalan, (ini bukanlah kebun kita)". (٢۶

Setelah mereka perhati dengan teliti, mereka berkata: "Tidak! Kita tidak sesat),) bahkan kita orang-orang yang dihampakan (dari hasil kebun kita, dengan sebab (ingatan buruk kita sendiri)". (٢٧

Berkatalah orang yang bersikap adil di antara mereka: "Bukankah aku telah katakan kepada kamu (semasa kamu hendak menghampakan orang-orang fakir miskin dari habuannya): amatlah elok kiranya kamu mengingati Allah (serta membatalkan (rancangan kamu yang jahat itu) ?" (٢٨

Mereka berkata (dengan sesalnya): "Maha Suci Tuhan Kami! Sesungguhnya kami (adalah orang-orang yang berlaku zalim!" (٢٩

(Kemudian setengahnya mengadap yang lain, sambil cela-mencela. (٣٠

Mereka berkata: "Aduhai celakanya kita! Sesungguhnya kita adalah orang-orang (yang melampaui batas. (٣١

Semoga Tuhan kita, (dengan"

sebab kita bertaubat) menggantikan bagi kita yang lebih baik daripada (kebun yang (telah binasa) itu; sesungguhnya, kepada Tuhan kita sahajalah kita berharap". (٣٢

Demikianlah azab seksa (yang telah ditimpakan kepada golongan yang ingkar di dunia), dan sesungguhnya azab hari akhirat lebih besar lagi; kalaulah mereka orang-(orang yang berpengetahuan (tentulah mereka beringat-ingat). (٣٣

Sesungguhnya orang-orang yang bertaqwa, disediakan bagi mereka taman-taman (Syurga yang penuh nikmat, di sisi Tuhan mereka. (٣۴

Patutkah Kami (berlaku tidak adil, dengan) menjadikan orang-orang Islam (yang (taat), sama seperti orang-orang yang berdosa (yang kufur ingkar)? (٣۵

Apa sudah jadi kepada akal kamu? Bagaimana kamu menetapkan hukum (yang (terang-terang salahnya itu)? (٣۶

Adakah kamu mempunyai sesebuah Kitab (dari Allah) yang kamu baca dan pelajari? ((٣٧

Bahawa di dalam Kitab itu membolehkan kamu mendapat apa sahaja yang kamu (pilih? (٣٨

Atau adakah kamu mendapat akuan-akuan yang ditegaskan dengan sumpah dari Kami, yang tetap hingga hari kiamat, menentukan bahawa kamu dapat mencapai apa (yang kamu putuskan? (٣٩

Bertanyalah kepada mereka: "Siapakah orangnya di antara mereka yang menjamin benarnya hukum: bahawa mereka akan mendapat di akhirat apa yang didapati oleh (orang Islam?" (۴٠

Atau adakah mereka mempunyai sekutu-sekutu (yang sefaham dengan mereka? Kalau ada) maka hendaklah mereka membawanya, jika betul mereka orang-orang (yang benar. (۴١

Ingatkanlah orang-orang yang tidak beriman) akan masa didedahkan kedahsyatan) huru-hara (hari kiamat), dan mereka diseru supaya sujud maka mereka tidak dapat

(melakukannya, - (۴۲

Sambil pandangan mereka tunduk malu, serta mereka diliputi kehinaan; dan sesungguhnya mereka (di dunia) dahulu telahpun diseru supaya sujud (tetapi mereka .enggan) sedang mereka dalam keadaan sihat

(٤٣)

Biarkanlah Aku sahaja (wahai Muhammad) dengan orang yang mendustakan keterangan Al-Quran ini, Kami akan menarik mereka sedikit demi sedikit (ke jurang (kebinasaan), dari arah yang mereka tidak mengetahuinya. (٤٤

Dan Aku akan melanjutkan tempoh untuk mereka; sesungguhnya rancangan sulitKu ((terhadap golongan yang kufur ingkar itu), amatlah kuat kukuh. (٤٥

Pernahkah engkau (wahai Muhammad) meminta sebarang bayaran kepada mereka (mengenai ajaran Islam yang engkau sampaikan), lalu mereka merasa berat menanggung bayaran itu (sehingga menjauhkan diri daripada menyahut seruanmu)? ((٤٦

Atau adakah di sisi mereka (Lauh Mahfuz yang mengandungi) perkara-perkara yang ghaib lalu mereka menyalin (daripadanya untuk menentang ajaran dan (peringatanmu)? (٤٧

Maka bersabarlah (wahai Muhammad) menerima hukum Tuhanmu (memberi tempoh kepada mereka), dan janganlah engkau bersikap seperti orang yang telah ditelan oleh ikan. (Ingatlah kisahnya) ketika ia berdoa merayu dengan keadaan sesak sebak (terkurung dalam perut ikan. (٤٨

Kalaulah ia tidak didatangi nikmat pertolongan dari Tuhannya, nescaya tercampaklah ia ke tanah yang tandus (di tepi pantai) dalam keadaan ia ditempelak (kerana salah (silapnya). (٤٩

Selepas itu Tuhannya memilihnya, serta menjadikan dia dari orang-orang yang soleh. ((٥٠

Dan sesungguhnya orang-orang yang kafir itu, hampir-hampir menggelincir dan menjatuhkanmu dengan pandangan mereka (yang penuh dengan permusuhan dan kebencian), semasa mereka mendengar Al-Quran sambil berkata: "Sebenarnya ((Muhammad) itu, sungguh-sungguh orang gila". (٥١

Padahal Al-Quran itu tidak lain hanyalah peringatan bagi umat manusia seluruhnya. ((۵۲

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

۱. Nuun. (Naapa kwa) kalamu na yale wanayoyaandika.

۲. Kwa neema ya Mola wako wewe si mwenda wazimu.

۳. Na kwa hakika una malipo yasiyokatika.

۴.

Na bila shaka una tabia njema, Tukufu.

٥. Basi karibuni utaona, na wao pia wataona.

٦. Ni nani mwenye kichaa, miongoni mwenu.

٧. Hakika Mola wako anajua sana aliyepotea katika njia yake, na yeye anajua sana walio ongoka.

٨. Basi usiwatii waliokadhibisha.

٩. Wanapenda ungelikuwa laini (kwao) nao wakawa laini.

١٠. Wala simtii kila mwapaji sana, aliye dhalili.

١١. Msengenyaji aendaye akitia fitina.

١٢. Azuiye kheri, arukaye mipaka, mwenye hatia.

١٣. Mwenye roho ngumu, (na) juu ya hayo, mwana wa haramu.

١٤. Ingawa ni mwenye mali na watoto.

١٥. Anaposomewa Aya zetu husema: Ni visa vya watu wa zamani.

١٦. Karibuni tutamtia kovu juu ya pua.

١٧. Hakika tumewajaribu kama tulivyowajaribu wenye bustani, walipoapa kwamba watayakata (matunda yake) itakapokuwa asubuhi.

١٨. Wala hawakusema: Insha allah.

١٩. Basi uliizingia (bustani) msiba mkubwa utokao kwa Mola wako na hali wao walikuwa wanalala.

٢٠. Kwa hiyo ikawa kama iliyong'olewa.

٢١. Asubuhi wakaitana.

.Kwamba: Nendeni mapema shambani kwenu ikiwa mnataka kuvuna .٢٢

.Basi walikwenda na huku wakinong'onezana .٢٣

.Kuwa: leo masikini asiingie humo mwenu .٢٤

.Na wakaenda asubuhi, hali wanao uwezo wa kuzuia .٢٥

.Basi walipoliona wakasema: Bila shaka tumepotea .٢٦

.Bali tumenyimwa .٢٧

Mbora wao akasema: Je, sikukuambieni mbona hamumtukuzi (Mwenyeezi . ٢٨
.(?Mungu

.Wakasema: Utukufu ni wa Mola wetu, hakika tulikuwa madhalimu .٢٩

.Basi wakakabiliana wakilaumiana .٣٠

.Wakasema: Ole wetu! hakika tulikuwa tumeruka mipaka .٣١

Huenda Mola wetu atatubadilishia (shamba) lililo bora kuliko hili, hakika sisi . ٣٢
.tunajipendekeza kwa Mola wetu

.Kama hivyo itakuwa adhabu, na adhabu ya akhera ni kubwa zaidi laiti wangelijua .٣٣

Hakika wamchao .٣٤

Mwenyeezi Mungu) watakuwa na bustani zenye neema kwa Mola wao.

۳۵. Je, tuwafanye wanaotii sawa na waovu?

۳۶. Mmekuwaje mnahukumu namna gani?

۳۷. Au mnacho kitabu mnachokisoma.

۳۸. Hakika yatakuwamo kwa ajili yenu mnayoyachagua.

۳۹. Au je, mnavyo viapo juu yetu vinavyofika mpaka siku ya Kiyama, kuwa nyinyi mtapata mnayoyahukumu?

۴۰. Waulize: Ni nani miongoni mwao mdhamini wa hayo?

۴۱. Au je, wana washirika? Basi wawalete washirika wao wakiwa wanasema kweli.

۴۲. Siku ambayo yatakapokuwa matendo makali, na wataitwa kusujudu lakini hawataweza.

۴۳. Macho yao yatainama, unyonge utawafunika, na hakika walikuwa wakiitwa kusujudu walipokuwa salama.

۴۴. Basi niache na anayeikadhibisha hadithi hii, karibuni tutawavuta kidogo kidogo kwa mahala wasipopajua.

۴۵. Na ninawapa muda, kwa hakika shauri langu ni madhubuti.

۴۶. Au je, unawaomba malipo nao wanaelemewa na gharama?

۴۷. Au iko kwao (elimu ya) siri nao wanaiandika?

۴۸. Basi subiri hukumu ya Mola wako, wala usiwe kama mmezwa na Samaki (Nabii Yunusu) alipomwita (Mwenyeezi Mungu) na hali yeye alikuwa mwenye huzuni nyingi.

۴۹. Kama isingelimfikia neema kutoka kwa Mola wake, bila shaka angelitupwa ufukoni na hali yakuwa mwenye kulaumiwa.

.Lakini Mola wake alimchagua na akamfanya miongoni mwa watu wema .۵۰

Na wale makafiri hukurubia kukutelezesha kwa (udokozi wa) macho yao, . ۵۱
.wanaposikia mawaidha (yao) na husema: Hakika yeye ni mwenda wazimu

.Na hayakuwa haya ila ni ukumbusho kwa walimwengu .۵۲

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۶۱۳

(۶۸) سوره قلم مکی است و پنجاه و دو آیه دارد (۵۲)

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۳۳] صفحه ی ۶۱۴

ترجمه آیات به نام خدا که در دنیا رحمتی برای عموم و در آخرت رحمتی

بیکران برای خواص از بندگان دارد.

ن، سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند (۱).

که تو به خاطر لطفی که پروردگارت به تو کرده دیوانه نیستی (۲).

و اینکه برای تو اجری است غیر مقطوع (۳).

و اینکه تو ملکات اخلاقی بس بزرگی داری که بر آن مسلطی (۴).

پس به زودی خواهی دید و آنها نیز خواهند دید (۵).

که کدامتان مبتلا به جنونید (۶).

محققا پروردگارت داناتر است به اینکه چه کسی از راه او دور و چه کسانی راه یافتگانند (۷).

پس تکذیب گران را اطاعت مکن (۸).

آنان همین را می خواهند که تو سازش کنی و آنها هم با تو بسازند (۹).

و نیز هر فرومایه عیب جو که برای هر حق و باطلی سوگند می خورد اطاعت مکن (۱۰).

و کسی را که در بین مردم سخن چینی و افساد می کند (۱۱).

و کسی را که مانع رسیدن خیر به خلق می شود و تجاوزگر و گناهکار است (۱۲).

کسی که علاوه بر همه آن عیب ها، بد دهن و خشن است و مردم پدری برایش نمی شناسند (۱۳).

کسی که تنها مایه غرورش این است که صاحب مال و فرزندان است (۱۴).

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید افسانه های قدیمی است (۱۵).

ما در برابر غرورش به نهایت درجه، خوارش می سازیم (۱۶).

آری ما ایشان را می آزماییم هم چنان که صاحبان آن باغ را آزمودیم که قسم خوردند و به هم قول دادند فردا میوه باغ را بچینند (۱۷).

بدون اینکه ان شاء اللّه بگویند (و یا بدون اینکه از آن استثنا کنند) (۱۸).

در نتیجه بلایی فراگیر از ناحیه پروردگارت باغ را دور زد در حالی که ایشان در خواب بودند (۱۹).

و در نتیجه باغ سوخت و چون

شب سیاه شد (۲۰).

صبح زود (قبل از بیدار شدن فقرا) یکدیگر را صدا زدند (۲۱).

که اگر به وعده دیشبتان پای بندید برخیزید و به سوی زراعت خود بروید (۲۲).

این را آهسته می گفتند و آهسته به سوی باغ روانه شدند (۲۳).

________ صفحه ی ۶۱۵

تا در آن روز هیچ مسکینی داخل باغشان نشود (۲۴).

به قصد نیامدن فقرا و زیاد شدن درآمد سحرگاهان بیرون شدند (۲۵).

تا به باغ رسیدند، همین که وضع باغ را دیدند گفتند: محققا راه را عوضی آمده ایم (۲۶).

یکی از آن میان گفت: نه، بلکه محروم شده ایم (۲۷).

آنکه میانه روتر از همه بود گفت مگر به شما نگفتم (چرا باغ را رازق خود می دانید و) خدا را از داشتن شریک در رزاقیت منزه نمی دارید؟ (۲۸).

گفتند منزه است پروردگار ما که به راستی ما ستمکارانی بودیم (۲۹).

آن گاه رو به یکدیگر کرده گناه را به گردن یکدیگر نهادند (۳۰).

گفتند: وای بر ما که به راستی مردمی طغیانگر بودیم (۳۱).

امید است پروردگارمان باغی بهتر از آن به ما بدهد، که ما دل به سوی پروردگارمان نهادیم (۳۲).

آری عذاب چنین است و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر مردم بنای فهمیدن داشته باشند (۳۳).

بیان آیات [محتویات سوره مبارکه قلم و محل نزول آن

این سوره رسول خدا (ص) را به دنبال تهمت های ناروایی که مشرکین به وی زده و او را دیوانه خوانده بودند، تسلیت و دلداری می دهد، و به وعده های جمیل و پاسداری از خلق عظیمش دلخوش می سازد، و آن جناب را به شدیدترین وجهی از اطاعت مشرکین و مداهنه با آنان نهی نموده، امر اکید می کند که در برابر حکم پروردگارش صبر کند.

سیاق همه آیات این سوره

سیاق آیات مکی است، و از ابن عباس و قتاده نقل شده که گفته اند: اوایل این سوره تا آیه" سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ" که شانزده آیه است- در مکه نازل شده، و ما بعد آن تا جمله" لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ" که هفده آیه است در مدینه نازل شده، و نیز بعد از آن جمله تا جمله" یکتبون" که پانزده آیه است در مکه و ما بعد آن تا آخر سوره که چهار آیه است در مدینه نازل شده «۱» این نقل نسبت به هفده آیه یعنی از جمله" إِنَّا بَلَوْناهُمْ" تا جمله" لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ" بی وجه نیست، زیرا به آیات مدنی شبیه تر است تا آیات مکی.

" ن" در تفسیر سوره شوری در باره حروف مقطعه اوایل سوره ها بحث کردیم.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۰.

[وجوهی که در باره قسم به" قلم" و" ما یسطرون" گفته شده است

" وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ" معنای" قلم" معلوم است، و اما مصدر" سطر" (که فعل" یسطرون" مشتق از آن است) به فتحه سین و سکون طاء- و بنا به گفته راغب گاهی به دو فتحه نیز خوانده می شود- به معنای صفی از کلمات نوشته شده، و یا از درختان کاشته شده، و یا از مردمی ایستاده است، و وقتی گفته می شود: (سطر فلان کذا) معنایش این است که فلانی سطر سطر نوشت «۱».

خدای سبحان در این آیه به قلم و آنچه با قلم می نویسند سوگند یاد کرده، و از ظاهر سیاق برمی آید که منظور از قلم مطلق قلم، و مطلق هر نوشته ای است که با قلم نوشته می شود، و از این جهت این سوگند را

یـاد کرده کـه قلـم و نوشـته از عظیم ترین نعمت هـای الهی است، که خـدای تعـالی بشـر را به آن هـدایت کرده، به وسـیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته در درون دلها را ضـبط می کند، و انسان به وسـیله قلم و نوشـتن می تواند هر حادثه ای را که در پس پرده مرور زمـان و بعـد مکـان قرار گرفته نزد خود حاضـر سازد، (مثل اینکه حادثه قرنها قبل، همین الآن دارد اتفاق می افتد، و حوادث هزاران فرسـنگ آن طرف تر در همین جا دارد رخ می دهد) پس قلم و نوشتن هم در عظمت، دست کمی از کلام ندارد.

و در عظمت این دو نعمت همین بس که خـدای سـبحان بر انسـان منت نهـاده که وی را به سوی کلاـم و قلم هـدایت کرده، و طریق اسـتفاده از این دو نعمت را به او یـاد داده، و در باره کلام فرموده:" خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ" «۲» و در باره قلم فرموده:" عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ" «۳».

بنا بر این، سوگنـد خوردن خـدای تعالی به قلم، و آنچه می نویسـند سوگند به یکی از نعمت ها است، و این تنها قلم نیست که به آن سوگنـد یاد کرده، بلکه در کلام مجیـدش به بسـیاری از مخلوقات خود بـدان جهت که نعمتند سوگند یاد فرموده، مانند آسمان، زمین، خورشید، ماه، شب، روز، و امثال اینها تا برسد به انجیر و زیتون.

بعضی «۴» از مفسرین گفته اند: کلمه" ما" در جمله" و ما یسطرون" مصدریه است، و مراد از آن خود نوشتن است.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از قلم، قلم اعلی، یعنی قلم آفرینش است، که در حدیث ______________________

(۱) مفردات راغب، ماده" سطر".

(۲)

انسان را آفرید و به او بیان را تعلیم کرد. سوره الرحمن، آیه ۳ و ۴.

(۳) به قلم تعلیم داد، به انسان چیزی را تعلیم داد که از آن آگهی نداشت. سوره علق، آیه ۴ و ۵.

(۴) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۸۴.

(۵) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۷۸ و ۷۹.

آمده که اولین موجودی است که خدایش آفریده. و منظور از " ما یسطرون " آن اعمالی است که فرشتگان حفظه و کرام الکاتبین می نویسند.

و بعضی «۱» این احتمال را هم داده اند که تعبیر به صیغه جمع در " یسطرون " صرفا برای تعظیم باشد، نه کثرت. لیکن این احتمال درست نیست.

و نیز بعضی «۲» احتمال داده اند که: منظور آن چیزی باشد که در آن می نویسند، و آن لوح محفوظ است.

بعضی دیگر احتمال داده اند: مراد از قلم و آنچه می نویسند صاحبان قلم، و نوشته های ایشان باشد. اما همه این احتمالات واهی و بی اساس است.

[مراد از نعمت در آیه:" ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ "]

" ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ " این جمله آن مطلبی است که خدای تعالی برای اثباتش سوگند خورده، و خطاب در آن به رسول خدا (ص) است، و حرف " باء " در کلمه " بنعمه " بای سببیت و یا مصاحبت است. و معنای جمله این است که تو به خاطر نعمتی- و یا با نعمتی- که خدا به تو ارزانی داشته مجنون نیستی.

و سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از این نعمت، نعمت نبوت است، چون ادله ای که دلالت بر نبوت آن جناب می کند، هر گونه اختلال روانی و عقلی را از آن جناب دفع می کند، زیرا اگر دفع نکند بر نبوت هم دلالت

نـدارد، و اگر نکنـد هـدایت الهی که لازمه نظام حیات بشری است پا نمی گیرد، و این آیه در مقام رد تهمتی است که به آن جناب می زدنـد و مجنـونش می خواندنـد. و در آخر همین سـوره تهمت ایشـان را حکـایت کرده، می فرمایـد:" وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ".

بعضی «۳» از مفسـرین گفته انـد: مراد از نعمت، فصاحت بیـان، عقـل کامـل، سـیرت مرضـیه، و برائت آن جناب از هر عیب و اتصافش به هر صـفت پسـندیده است، چون ظهور این صـفات خود دلیل قطعی است بر اینکه چنین کسـی مجنون نیست، لیکن بیـان گذشـته مـا در حجیت قاطع تر است، و آیه مورد بحث و آیات بعـدش به طوری که ملاحظه می فرماییـد در مقام تسلیت دادن به رسول خدا (ص) و دلخوش ساختن آن جناب است، می خواهد آن جناب را تایید کند، و در عین حال سـخن کفار را تکذیب نماید.

(۱ و ۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۷۸ و ۷۹.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

[معنای اینکه فرمود پیامبر اجر غیر ممنون دارد و بر" خلق عظیم" است

" وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ" کلمه" ممنون" از ماده" من" و اسم مفعول آن است، و مصـدر" من" به معنای قطع است، وقتی گفته می شـود:" منه السـیر منـا" معنـایش این است که پیـاده روی او را از رفتن قطع و نـاتوان کرد، البته بایـد توجه داشت که کلمه" ممنون" اسم مفعول از منت نیز می آید، و منت به معنای آن است که نعمتی را که به کسـی داده ای با زبان خود آن را بر آن شخص سنگین سازی، کلمه مذکور در آیه مورد بحث به معنای اول

است. و مراد از " اجر "، اجری است که رسالت نزد خدا دارد، و این جمله در مقام دلخوش ساختن رسول خدا (ص) است، می فرماید: تو زحمات رسالت خدا را تحمل کن، که اجرت نزد پروردگار قطع نمی شود، و زحماتت هدر نمی رود.

و چه بسا که کلمه " من " را به معنای همان منت نهادن گرفته اند، به این بیان که آنچه خدای تعالی به رسول گرامیش به عنوان پاداش می دهد، در حقیقت اجرتی است در مقابل زحماتی که کشیده، پس رسول خدا (ص) مستحق آن اجرت و طلبکار آن از خدای تعالی است، و خدای تعالی منتی بر او ندارد. ولی این معنا درست نیست، زیرا رسول خدا (ص) هم مانند همه خلائق بنده و مملوک خدا است، آن هم مملوک به حقیقت معنای ملک، هم ذاتش مملوک او است و هم صفاتش و هم اعمالش، پس اگر خدای عز و جل چیزی از آنچه ذکر شد به بنده اش می دهد عطیه ای است از ناحیه او، نه اینکه دینی است که پرداخت می کند، و بنده خدا آنچه را که دارد موهبت و عطیه خدا است، و به تمليك خدا مالك شده است، و در همان حال که او مالك شده باز مالك حقیقی خود او و آنچه فعلا مالك است و آنچه قبلا مالك بوده، و یا بعدا مالك می شود، خدا است، پس آنچه خدا به بنده اش می دهد تفضلی است از ناحیه او، و اگر تفضل و عطایی را که در مقابل عمل بنده اش اجر و پاداش نامیده، و قراری را که بین اجر خود و عمل بنده اش دارد، معامله نامیده، این نیز تفضل دیگری است از او، پس

منت تنهـا برای خـدا است، او است که بر تمامی خلائق خود از انبیا گرفته تا پایین تر منت دارد، و انبیا و پائین تر از انبیا در این معنا برابرند.

" وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ " کلمه" خلق" به معنـای ملکه نفسـانی است، که افعـال بـدنی مطـابق اقتضـای آن ملکه به آسـانی از آدمی سـر می زنـد، حال چه اینکه آن ملکه از فضائل باشـد،ماننـد عفت و شـجاعت و امثال آن، و چه از رذائل مانند حرص و جبـــــــــــن و امثـــــــــــال آن، ولی اگر مطلـــــــــــــق ذکر شـــــــــــــود، فضـــــــــــــیلت و

خلق نیکو از آن فهمیده می شود.

راغب می گویـد: کلمه" خلق" چه بـا فتحه" خـاء" خوانـده شود، و چه بـا ضـمه آن، در اصـل به یک معنا بوده، ماننـد کلمه" شرب" و" صرم" که چه با فتحه اول خوانده شوند و چه با ضمه یک معنا را می دهند، و لیکن در اثر استعمال بیشتر فعلا چنین شـده که اگر به فتحه خـاء اسـتعمال شود معنای صورت ظاهر و قیافه و هیئت را که با بصـر دیـده می شود می رسانـد، و اگر به ضمه خاء استعمال شود معنای قوا و سـجایای اخلاقی را که با بصـیرت احساس می شود افاده می کنـد، پس اینکه قرآن کریم فرموده:" إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ "، معنایش این است که تو- ای پیامبر- سجایای اخلاقی عظیمی داری «۱».

و این آیه شـریفه هر چنـد فی نفسـها و به خـودی خود حسن خلق رسول خـدا (ص) را می سـتاید، و آن را بزرگ می شـمارد، لیکن با در نظر گرفتن خصوص سـیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعیش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر

در مقابل آزار مردم و خطاکاریهای اراذل و عفو و اغماض از آنان، سخاوت، مدارا، تواضع و امثال اینها، و ما قبلا در آخر جلد ششم این کتاب احادیثی را که محاسن اخلاقی آن جناب را می شمارد نقل کردیم.

و از آنچه گذشت روشن گردید اینکه بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه" خلق" دین- اسلام- است. تفسیر درستی نیست، مگر اینکه منظور خود را طوری توجیه کنند که به بیان ما برگشت کند.

" فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ" این جمله به خاطر اینکه حرف" فاء" در اولش آمده، نتیجه گیری از خلاصه مطالب گذشته است، می فرماید: حال که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای مقام نبوت و متخلق به خلق عظیمی هستی، و از ناحیه پروردگارت اجری عظیم خواهی داشت، اینک بدان که به زودی اثر دعوتت روشن خواهد گشت، و برای دیدگان ظاهری و باطنی خلق معلوم خواهد شد که مفتون به جنون کیست، آیا تویی و یا تکذیب گران تو که تهمت دیوانگی به تو می زنند؟

بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: کلمه" مفتون" مصدری است که وزن اسم مفعول دارد، نظیر کلمات" معقول"،" میسور" و" معسور" که وقتی می گویند:" فلان لیس له معقول"

---

(۱) مفردات راغب، ماده" خلق".

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

(۳) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۸۵.

معنایش این است که فلانی عقل ندارد. و عبارت" خذ میسوره و دع معسوره" به معنای این است که از فلان کار، آنچه آسان است انجام بده، و مقدار دشوارش را رها کن. و حرف" باء" در کلمه" بایکم" به معنای حرف" فی" است، و معنای جمله این است که به زودی تو

می بینی و ایشان هم می بینند که فتنه در کدام یک از دو طرف مخالف است.

" إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ " بعد از آنکه با بیانات قبلی فهماند که بالأخره در این میان ضلالت و هدایتی هست، و اشاره می کند به اینکه تهمت زنندگان به رسول خدا (ص) به اینکه او دیوانه است خودشان مفتون و گمراهند، و به زودی گمراهیشان روشن گشته، و نیز معلوم می شود که رسول خدا (ص) هدایت یافته است و هدایت او و گمراهی آنان به بیانی از خدای سبحان ثابت شد، اینک در این جمله مطلب را چنین تاکید می کند که خدا بهتر می داند چه کسی از راه او به بیراهه رفته، و چه کسی راه او را یافته است، چون راه، راه او است و امر هدایت هم به دست او است، و معلوم است که صاحب راه و راهنما بهتر می داند چه کسی در راه او است، و چه کسی در آن نیست.

" فَلا تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ " این جمله به دلیل اینکه فای تفریع در آغاز آن در آمده نتیجه گیری از خلاصه معنای آیات سابق است، و الف و لام در" المکذبین" الف و لام عهد است، و منظور از کلمه" فَلا تُطِعِ" مطلق موافقت است، چه عملی و چه زبانی، و معنای جمله این است که حال که معلوم شد تکذیب گران سابق الذکر مفتون و گمراهند، پس با ایشان به هیچ وجه نه زبانی و نه عملی موافقت مکن.

" وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ " کلمه" یدهنون" از مصدر" ادهان" است که مصدر باب افعال از ماده" دهن" است، و" دهن" به معنای

روغن، و ادهـان و مـداهنه به معنـای روغن مـالی، و به اصـطلاح فارسـی" مـاست مـالی" است، که کنایه است از نرمی و روی خوش نشان دادن. و معنای آیه این است که این تکذیب گران دوست می دارند تو با نزدیک شدن به دین آنان روی خوش به ایشان نشان دهی، ایشان هم با نزدیک شـدن به دین تو روی خوش به تو نشان دهنـد، و خلاصه اینکه دوست دارند کمی تو از دینت مـایه بگـذاری، کمی هم آنـان از دین خودشـان مـایه بگذارنـد، و هر یک در باره دین دیگری مسامحه روا بداریـد، هم چنـان کـه نقـل شـده کـه کفـار بـه رسـول خـدا (ص) پیشـنهاد کرده بودنـد از تعرض بـه خـدایان ایشـان کوتـاه

بیاید، و ایشان هم متقابلا متعرض پروردگار او نشوند.

با آنچه گذشت روشن گردید که متعلق مودت کفار مجموع" لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ" بوده، و حرف" فاء" در کلمه دوم فای نتیجه گیری است، نه سببیت.

[صـفات رذیله برخی از دشـمنان دین که دارای مال و فرزند هستند و خدا پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) را از اطاعت آنها و از مداهنه و مماشات با آنها نهی فرموده است

" وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ ... زَنِیمٍ" کلمه" حلاف" به معنای کسـی است که بسـیار سوگند می خورد، و لازمه بسـیار سوگند خوردن در هر امر مهم و غیر مهم و هر حق و باطل، این است که سوگنـد خورنـده احترامی برای صاحب سوگند قائل نباشد، و چون سوگنـدها به نام خـدا بوده، پس معلوم می شود سوگنـد خورنده، عظمتی برای خدای عز و جل قائل نیست، و همین بس است برای رذلی او، و

رذالت این صفت.

و کلمه" مهین" از مصدر مهانت یعنی حقارت است، و منظور از آن، حقارت رأی و کوتاهی فکر است. ولی بعضی «۱» گفته اند: به معنای کسی است که بسیار شرارت کند.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: به معنای کذاب است.

و کلمه" هماز" صیغه مبالغه از ماده" همز" است، و این ماده به معنای عیب جویی و طعنه زنی است، پس هماز یعنی بسیار عیب جو و طعنه زن. و بعضی «۳» گفته اند:" همز" به معنای خصوص طعنه زدن با اشاره چشم است. بعضی «۴» دیگر گفته اند: به معنای غیبت کردن است.

و جمله" مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ" به معنای سعایت و دو به هم زنی است، و" مشاء" به معنای نقل کننده سخنان مردمی به سوی مردمی دیگر، به منظور ایجاد فساد و تیرگی آن دو است، و" مناع خیر" به معنای کسی است که منع خیرش بسیار باشد، یا از همه مردم منع خیر می کند، و یا نسبت به اهلش چنین است و نمی گذارد چیزی به آنان برسد.

و کلمه" معتدی" اسم فاعل از اعتداء است، که به معنای از حد گذراندن ظلم و بیداد است. و کلمه" أثیم" به معنای کسی است که اثم و گناه بسیار کند، به حدی که کار همیشگی و دائمیش شود و از آن دست برندارد. و کلمه" اثم" به معنای عمل زشتی است که باعث شود آن چیزی که قرار است برسد دیرتر برسد. و کلمه" عتل"- با ضمه عین و ضمه تاء و تشدید لام- به معنای اشتلم فارسی است، یعنی سخن خشن و درشت، ولی در آیه مورد بحث به شخص بد اخلاق و جفا کار تفسیر شده، کسی که در راه

باطل به سختی خصومت می کند، و

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۲۷.

(۴) مجمـــــــــــــــــــــع البیـــــــــــــــــــــان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

نیز به کسـی تفسیر شده که خود بسیار می خورد، و از خوردن دیگران جلوگیری می نماید، و نیز به کسی تفسیر شده که مردم را با بهانه گیریهای خود به زندان و شکنجه می کشاند.

و کلمه" زنیم" به کسـی گفته می شود که اصل و نسبی نداشته باشد. بعضی «۱» گفته اند به معنای کسی است که از زنا متولد شـده، و خود را به قومی ملحق کرده باشـد، و در واقع از آن قوم و دودمان نباشد. بعضـی «۲» دیگر گفته اند: زنیم کسـی است که به لئامت و پستی مشـهور باشد. بعضی «۳» دیگر گفته اند: کسـی است که در شرارت علامتی داشته باشد، که با آن شناخته شود، و چون در محفلی سخن از شرارت رود، او قبل از هر شروری دیگر به ذهن در آید، و این چند معنا همه به هم نزدیکند.

پس این نه صـفت رذیله، اوصافی است که خـدای تعالی بعضـی از دشـمنان دین را که پیامبر (ص) را به اطاعت خود و مداهنه دعوت می کردند توصیف کرده، و در حقیقت جامع همه رذائل است.

" عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ"- معنایش این است که شـخص مورد نظر بعد از آن معایب و رذائلی که برایش ذکر کردیم عتل و زنیم هم نیز هست. بعضـی «۴» از مفسـرین گفته انـد از تعبیر" بعـد ذلـك" فهمیـده می شود که دو صـفت اخیر از سـایر رذائلی که برایشان شمرد بدتر است.

و ظاهرا در این جمله اشاره ای است به اینکه شخص مورد نظر آن قدر دارای صفات خبیث است

که دیگر جا ندارد در امر حق از او اطاعت شود، و بر فرض هم که از آن خبائث صرفنظر شود، وی فردی تندخو و خشن و بی اصل و نسب است که اصلا نباید در جوامع بشری به مثل او اعتنا شود، باید از هر جامعه ای طرد شود، و افراد جامعه نه به سخن او گوش دهند و نه در عملی پیرویش کنند.

" أَنْ کـانَ ذا مالٍ وَ بَنِینَ " ظاهرا کلمه " أن " حرف لام در تقـدیر دارد، و تقـدیر آن " لان " باشـد، و این جار و مجرور متعلق به فعلی است که از مجموع صـفات رذیله مذکور استفاده می شود، و معنایش این است که: " او چنین و چنان می کند برای اینکه مالـدار است ". و خلاـصه مالـداری یـاغیش کرده، به نعمت خـدا کفران می ورزد، و در نتیجه بیگـانگی از خـدا، تمامی رذائل خبیثه در دلش پیدا شده، بجای اینکه شکر خدا را در برابر آن اموال بجا آورد، و نفس خود را اصلاح کند کفران می ورزد، و بنا بر این، آیه شریفه در افاده مذمت و تهکم، جاری مجرای آیه شریفه ______________________

(۱ و ۲ و ۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۴) روح المعـــــــــــــانی ، ج ۲۹، ص ۲۷.

زیر است که می فرماید: " أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ " بعضی «۱» گفته اند: کلمه " أن " متعلق به جمله " لا تطع " است، و معنایش این است که ای پیامبر او را به خاطر اینکه مالـدار است اطاعت مکن، و خلاصه مال و اولادش تو را به اطاعت واندارد. ولی معنای قبلی عمومی تر و به ذهن نزدیک تر است.

بعضی «۲» دیگر گفته اند:

نمی توانـد متعلق به کلمه" قال" در جمله شـرطیه" إِذا تُتْلی ..." باشد، برای اینکه از نظر علمای نحو هیچ وقت ما بعد شـرط در ما قبل آن عمل نمی کند.

" إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ" کلمه" اساطیر" جمع اسطوره است، و اسطوره به معنای داستانهای خرافی است، و آیه شریفه جنبه تعلیل دارد و کلمه" لا تُطِعْ" را تعلیل می کند.

" سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ" مصـدر" وسم" و همچنین" سـمه" به معنـای علامت گـذاری است، و کلمه" خرطوم" به معنای بینی است.

بعضی «۳» گفته انـد: اطلاـق خرطوم بر بینی آن شـخص کـافر، بـا اینکه خرطوم تنها بینی فیل و خوک است، در حقیقت نوعی توبیخ و ملامت است، و در این آیه تهدیدی است به آن شـخص، به خاطر عداوت شدیدی که با خدا و رسول او و دینی که بر رسولش نازل کرده، می ورزیده است.

و ظـاهرا منظور از علاـمت گـذاری در بینی او این باشـد که بی نهـایت او را خوار می کنیم، و ذلتی نشانـدار به او می دهیم، به طـوری که هر کس او را ببینـد بـا آن علاـمت او را بشـناسد، چون بینی در قیـافه و صورت انسـان یکی از مظـاهر عزت و ذلت است، هم می گوییم فلاـنی بـاد به دمـاغش انـداخته، و هم می گوییم من دمـاغ فلانی را به خاک مالیـدم، و یا دماغش را خرد کردم، و ظاهرا عمل علامت گذاری در دماغ آن شـخص در قیامت واقع می شود نه در دنیا. هر چند که بعضـی «۴» از مفسرین آن را حمل بر رسوایی در دنیا کرده، و برای توجیه این نظریه خود را به زحمت انداخته است.

[تهدید مکذبان متمول زمان پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم)

با ذکر داستان صاحبان باغی که به مال دل بستند و از خدا غافل گشتند و از فقرا دریغ کردند و باغشان نابود شد و ...]

" إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ ... كَالصَّرِيمِ " کلمه " بلاء " که مصدر " بلونا " است به معنای امتحان، و نیز به معنای پیش آوردن ___________

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۸۸.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۸۵.

(۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۲۹.

مصیبت است، و کلمه " صرم " به معنای چیدن میوه از درخت است، و کلمه " استثناء " که مصدر فعل " یستثنون " است، به معنای این است که بعضی از افراد کل را از حکم کل کنار بگذاریم، و نیز به معنای گفتن کلمه " ان شاء اللَّه " در هنگام وعده قطعی و یا هر سخن قطعی دیگر است، و اگر این کلمه را هم استثناء خوانده اند، بدین جهت است که وقتی می گویی:

" فردا ان شاء اللَّه به سفر می روم " معنایش این است که من فردا در همه احتمالات به سفر می روم مگر یک احتمال، و آن این است که خدا نخواهد به سفر بروم.

و منظور از " طائف عذاب "، آن عذابی است که در شب رخ دهد، و کلمه " صریم " به معنای درختی است که میوه اش را چیده باشند. بعضی «۱» گفته اند: به معنای شب بسیار تاریک است. بعضی «۲» دیگر گفته اند: ریگزاری بریده از ریگزار دیگر است که در آن چیزی نمی روید، و هیچ فایده ای ندارد.

آیات مورد بحث یعنی آیه " إِنَّا بَلَوْناهُمْ " تا هفده آیه، تکذیب گران نبوت رسول خدا (ص) را که به آن جناب تهمت جنون می زدند تهدید می کند، و تشبیهی که در آن

آمـده دلالت دارد بر اینکه این تکـذیب گران هم به طور قطع عـذاب خواهنـد شد، و بلکه هم اکنون یعنی در ایام نزول آیات، عذاب در راه بوده، چیزی که هست خود کفار از آن غافل بودند، و به زودی می فهمند، امروز سـر گرم و حریص در جمع مال و زیـاد کردن فرزندانند، و به یکـدیگر به کثرت مال و اولادشان فخر می فروشـند، و همه اعتمادشان به مال و فرزنـدان و سائر اسـباب ظـاهری اسـت، کـه فعلاـ بـه کـام آنـان و طبـق هواهایشـان در جریـان اسـت، بـدون اینکه در برابر این نعمت هـا شـکر پروردگارشان را به جای آورده، راه حق را پیش گیرنـد و پروردگارشان را عبادت کنند. و همچنین به این وضع خود ادامه می دهند تا عذاب آخرتشان و یا عذاب دنیاییشان به ناگهانی و بی خبر از ناحیه خدا برسد، هم چنان که در روز جنگ بدر رسـید، و به چشم خود دیدند که همه آن اسـبابهای ظاهری بی خاصـیت شد، و اموال و فرزندان کمترین سودی به حالشان نبخشـید، و در آخرت هم اهل بهشت نظیر این وضع را می بینند، آن وقت کفار از کرده های خود پشیمان می شوند، و به سوی پروردگار خود متمایل می گردند، اما این رغبت و تمایل، عذاب خدا را برنمی گرداند، و این پشـیمانی نظیر پشـیمانی صاحبان باغ است، که پشـیمان شدنـد، و یکدیگر را ملامت نمودند و به سوی پروردگارشان متمایل شدند، و این تمایل به درد ایشان هم نخورد، عذاب خدا این چنین است، و عذاب آخرت سخت عظیم تر

(۱ و ۲) مجمـــــــــــــــع البیـــــــــــــــان، ج ۱۰، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

است اگر بنای فهمیدن داشته باشند، این معنایی که کردیم

در صورت اتصال آیه به ما قبل خود، و در فرضی بود که با آنها یکباره نازل شده باشد. و اما بنا بر آنچه در روایات آمده، که آیات مورد بحث در مورد نفرینی نازل شد که رسول خدا (ص) علیه مشرکین کرد، و عرضه داشت:" پروردگارا! رفتار ملایمت را علیه قبیله مضر مبدل به شدت فرما، و آن را به صورت قحطی بنما، نظیر قحطی یوسف". در این صورت منظور از بلاء در جمله" إِنَّا بَلَوْناهُمْ" خصوص قحطی خواهد بود، و اینکه بلای آنان را تشبیه کرد به بلای صاحبان باغ، برای همین بوده که باغ مذکور در اثر بلاء خشک شد. اما مطلبی که هست، این است که آخر داستان صاحبان باغ که یکدیگر را ملامت کردند، و قرآن فرمود:" فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ" با داستان قحطی مکه آن طور که باید منطبق نیست.

و به هر حال معنای جمله" إِنَّا بَلَوْناهُمْ" این شد که ما ایشان را به بلاء مبتلا کردیم،" كَما بَلَوْنا". هم چنان که مبتلا کردیم" اصحاب الجنه" صاحبان باغ را، که مردمی یمنی بودند، و باغی در آنجا داشتند که داستانشان در بحث روایتی آینده می آید ان شاء اللَّه.

کلمه" اذ" ظرف زمان است برای فعل" بلونا" یعنی در زمانی مبتلاشان کردیم که" أقسموا" سوگند خوردند، که" لَيَصْرِمُنَّها" به زودی میوه های باغ شان را می چینند،" مصبحین" در همین صبح فردا خواهند چید.

از این جمله برمی آید که قبل از رسیدن فردای مذکور دور هم جمع شده مشورت کرده اند که صبح همان شب میوه را بچینند" وَ لا يَسْتَثْنُونَ" بدون اینکه بگویند: ان شاء اللَّه می چینیم، بلکه همه اعتمادشان بر نفس خودشان و

بر اسباب ظاهری بود، ممکن هم هست منظور از جمله" وَ لا یَسْتَثْنُونَ" این باشد که مقداری از میوه ها را برای فقرا و مساکین استثناء نکردند.

" فَطافَ عَلَیْها"- پس دور زد و دوره کرد آن باغ را" طائف" بلایی دور زن، که شبانه همه اطراف باغ را احاطه نمود،" من ربک" از ناحیه پروردگارت،" وَ هُمْ نائِمُونَ" در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند" فَأَصْبَحَتْ کَالصَّرِیمِ"، باغ مانند درختی شد که میوه اش را چیده باشند. و ممکن است به این معنا باشد که آن باغ مانند شب تار سیاه شد، چون در اثر آتشی که خدا به سوی آن فرستاد درختانش سوخت. و یا به این معنا باشد که باغ مذکور مانند بیابانی ریگزار شد، که هیچ گیاهی در آن نمی روید و هیچ فایده ای بر آن مترتب نمی شود.

" فَتَنادَوْا مُصْبِحِینَ ... قادِرِینَ" کلمه" تنادی" که مصدر فعل" تنادوا" است به معنای ندا کردن یکدیگر است، این

او را ندا کند و او این را. و کلمه" اصباح" که مصدر اسم فاعل" مصبحین" است، به معنای داخل در صبح شدن است. و کلمه" صارمین" از ماده" صرم" است که به معنای چیدن میوه از درخت است، و مراد از این کلمه در آیه، خود چیدن نیست بلکه اراده چیدن است. و جمله" فتنادوا مصبحین" به معنای این است که چون داخل صبح شدند یکدیگر را به قصد رفتن به باغ و چیدن میوه صدا کردند. و کلمه" حرث" به معنای زرع، و نیز به معنای درخت است. و کلمه" خفت" که مصدر" تخافت" باب تفاعل آن است، به معنای کتمان و پنهان کردن

چیزی است، و کلمه" حرد" به معنای منع و کلمه" قادرین" از ماده" قدر" است که به معنای تقدیر و اندازه گیری است.

و معنای آیه این است که" فتنادوا" یکدیگر را صدا زدند،" مصبحین" در حالی که داشتند داخل صبح می شدند" أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ"- این جمله ندای طرفینی را معنا می کند، و می فهماند که در ندا چه می گفتند؟- می گفتند: صبح شد برخیزید به سوی باغ خود روان شوید، و بنا بر این کلمه" اغدوا" که صیغه امر و به معنای صبح زود به طرف کار و کسب رفتن است، متضمن معنای" اقبلوا- روی آورید" نیز هست، و به همین جهت بود که با حرف" علی" متعدی شده، و گرنه با حرف" الی" متعدی می شد- هم چنان که زمخشری نیز به این نکته اشاره کرده است- «۱»" إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ" یعنی اگر قصد و تصمیم بر صرم و چیدن میوه دارید.

" فَانْطَلَقُوا"- یعنی روانه شدند و به سوی باغشان رفتند،" وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ" در حالی که به طور آهسته و مخفیانه با یکدیگر مشورت می کردند، و می گفتند:" أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ"، امروز رفتنتان به باغ را از انظار مخفی بدارید، تا فقرا و مساکین خبردار نشوند، و گرنه آنها هم داخل باغ می شوند، و ناچارتان می کنند سهمی از میوه ها را به آنان اختصاص دهید،" و غدوا" صبح زود به طرف باغ روان شدند،" علی حرد" در حالی که قرارشان بر این بود که مسکینان را منع کنند،" قادرین"، در دلهای خود چنین فرض و تقدیر می کردند که به زودی میوه ها را خواهند چید، و حتی یک دانه آن را به مسکینان نخواهند داد.

" فَلَمَّا

رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ" ولی همین که باغ را بـدان وضع مشاهـده کردنـد، و دیدنـد که چون صـریم شده، و طائفی ______________________

(۱) تفسـیر کشـاف، ج ۴، ص ۵۹۰.

از ناحیه خـدا دور آن طواف کرده و نابودش ساخته، با خود گفتنـد" إِنَّا لَضَالُّونَ" ما چه گمراه بودیم، که به خود وعـده دادیم میوه ها را می چینیم و یک دانه هم به فقرا نمی دهیم.

بعضی «۱» اینطور معنا کرده اند که: نکند راه باغمان را گم کرده ایم.

" بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ"- این جمله اعراض از جمله سابق است، و معنایش این است که نه تنها گمراهیم بلکه از رزق هم محروم شدیم.

" قـالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ ... راغِبُونَ"" قالَ أَوْسَطُهُمْ"، آنکه از سایرین میانه روتر و معتـدل تر بود چون او همواره مردم خود را به حق یـادآوری می کرد، هر چنـد که در مقام عمل از آنان پیروی می نمود بعضـی «۲» از مفسرین گفته انـد: منظور از اوسـط کسـی است که سن و سال متوسـطی داشـته. لیکن این حرف درست نیست-" أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ" آیا به شـما نگفتم- معلوم می شود قبلا به آنان نصـیحت کرده بود، و اگر قرآن کریم آن را نقل نکرده، برای این بود که جمله مورد بحث به خواننده می فهمانید که چنین نصـیحتی قبلا شده بوده، دیگر احتیاج به ذکر آن نبود-" لَوْ لا تُسَبِّحُونَ"، چرا تسبیح خدا نمی گوییـد، و او را از داشـتن شـریکها منزه نمی داریـد؟ و چرا بر قدرت خود و سایر اسـباب ظاهری اعتماد می کنید و سوگند می خورید، که حتما فردا میوه ها را می چینیم، و ان شاء اللّٰه نمی گویید و خدا را به کلی از

دخالت و سببیت و تاثیر معزول می کنید و همه تاثیرها را به خود و سایر اسباب ظاهری منسوب می کنید؟ این همان شرک است، که شما را از ارتکابش زنهار دادم.

آری اگر گفته بودند" لیصرمنّها مصبحین الا أن یشاء اللّه" معنایش این می شد که خدا هیچ شریکی ندارد، اگر به چیدن میوه موفق می شدند به اذن خدا شده بودند، و اگر نمی شدند باز به مشیت خدا نشده بودند، پس همه امور به دست خداست، و او را شریکی نیست.

بعضی «۳» گفته اند: منظورشان از تسبیح خدا یاد خدا و توبه به درگاه او بوده، چون گناهی از ایشان سر زده بود، و آن این بود که نیت کردند مسکینان را از میوه های چیده شده محروم سازند، این وجه بد نیست البته در صورتی که منظور از استثناء کنار گذاشتن سهمی از میوه برای فقراء باشد.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۷.

(۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۳۲.

" قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ " این جمله حکایت تسبیح صاحبان باغ مذکور است که بعد از ملامت آن شخص میانه رو متوجه خطای خود شده، خدا را تسبیح کردند، و گفتند: خدا را از شرکایی که در سوگند خود برایش اثبات کردیم منزه می داریم، تنزیهی نگفتنی، و اعتراف داریم که یگانه رب ما اوست و او است که با مشیت خود امور ما را تدبیر می کند، آری ما در اثبات شریکها برای او ستمکار بودیم. بنا بر این، جمله مورد بحث ما هم تسبیح خدا است، و هم اعترافشان است به اینکه در اثبات شرکا بر نفس خود ستم کرده اند.

و بنا بر آن قول دیگر

که نقل کردیم جمله مورد بحث توبه و اعتراف ایشان است به اینکه هم به خود ستم کردند و هم به فقرا.

" فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ" پس رو به یکدیگر نهاده بعضی بعض دیگر را به خاطر ظلمی که مرتکب شدند به باد ملامت گرفتند.

" قالُوا یا وَیْلَنا ... راغِبُونَ" کلمه" طغیان" که اسم فاعل" طاغی" از آن مشتق شده به معنای تجاوز از حد است و ضمیر در" منها" به کلمه" جنه" آن هم به اعتبار میوه اش برمی گردد، چون منظورشان این بوده که امید است پروردگار ما چیزی بهتر از میوه هایی که سوختند به ما بدهد.

و معنای آیه این است که: صاحبان باغ بعد از آنکه به ظلم و طغیان خود متوجه شدند گفتند: ای وای بر ما که ما مردمی متجاوز از حد بودیم، و پا از گلیم عبودیت فراتر نهادیم، برای اینکه برای پروردگار یکتای خود اثبات شریک کردیم، و او را یگانه در ربوبیت ندانستیم، و ما امیدواریم پروردگارمان بهتر از آن جنت که طائفی از عذاب، سیاهش کرد و سوزاند، چیزی به ما بدهد، چون ما دیگر از هر چیزی دیگری دل بریدیم، و دل به او بستیم.

" کَذلِکَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ" کلمه" العذاب" مبتدای مؤخر، و کلمه" کذلک" خبر مقدم است، و تقدیرش" العذاب کذلک" است، یعنی نمونه عذابی که ما بشر را از آن زنهار می دهیم عذاب اصحاب باغ است. و حاصلش این شد که خدای تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده مغرور می شود و خود را بی نیاز از

پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلا پروردگار خویش را فراموش می کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را شریک خدا می گیرد، و قهرا جرأت بر معصیت پیدا می کند، در حالی که غافل است

از اینکه عذاب و وبال عملش دورادور او را گرفته، و اینطور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول انگیزترین و تلخ ترین شکل رخ بنماید، آن وقت از خواب غفلتش بیدار می شود، و به یاد نصیحت هایی می افتد که به او می کردند و او گوش نمی داد، آن وقت نسبت به کوتاهی های خود اظهار ندامت می کند، از ظلم و طغیان خود شرمنده می شود، و از پروردگارش درخواست برگشتن نعمت می کند، تا این بار شکر او را به جای آورد، عینا همانطور که سرگذشت صاحبان باغ به آن انجامید. بنا بر این قرآن می خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسانها بیان کند.

و اینکه فرمود:" و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند"، علتش این است که عذاب آخرت از قهر الهی منشا دارد، و چیزی و کسی نمی تواند در برابرش مقاومت کند، عذابی است که خلاصی از آن نیست، حتی مرگی هم به دنبال ندارد، به خلاف عذابهای دنیوی که هم در بعضی اوقات قابل جبران است، و هم با مرگ پایان می پذیرد، عذاب آخرت از تمامی جهات وجود، محیط به انسان است، و دائمی و بی انتها است، نه چون عذابهای دنیا که بالأخره تمام می شود.

بحث روایتی [روایاتی در باره مراد از" ن"،" قلم" و" ما یسطرون"]

در کتاب معانی به سند خود از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده که از امام صادق (ع) تفسیر

حروف مقطعه اول سوره ها را پرسیده، و آن جناب فرموده: اما حرف" نون" که در اول سوره" ن" است، نهری است در بهشت، که خدای تعالی به آن دستور داد منجمد شود، و منجمد گشته مداد شد، و به قلم فرمود تا بنویسد، قلم آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد شد در لوح محفوظ سطر به سطر نوشت، پس مداد مدادی است از نور، و قلم هم قلمی است از نور، و لوح هم لوحی است از نور.

سفیان می گوید به او گفتم: یا بن رسول اللّه امر لوح و قلم و مداد را برایم بیشتر شرح بده، و از آنچه خدا به تو آموخته تعلیمم بفرما. فرمود: ای ابن سعید اگر نبود که تو اهلیت پاسخ را داری پاسخت نمی دادم، بدانکه" نون" فرشته ای است که به قلم گزارش می دهد، و قلم فرشته ای است که به لوح گزارش می دهد، لوح هم فرشته ای است که به اسرافیل گزارش می دهد، و او نیز فرشته ای است که به میکائیل گزارش می دهد و میکائیل هم به جبرئیل، و جبرئیل به انبیا و رسولان. آن گاه فرمود ای سفیان برخیز برو که بیش از این را صلاحت

نمی دانم«۱».

و در همان کتاب به سند خود از ابراهیم کرخی روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) از معنای لوح و قلم پرسیدم، فرمود: دو فرشته اند «۲».

و نیز در همان کتاب به سند خود از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که در تفسیر آیه" ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ" فرمود: منظور از قلم، قلمی است از نور، و کتابی از نور که در لوح محفوظ

قرار دارد، و مقربین درگاه خدا شاهد آنند،" وَ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً" «۳».

مؤلف: در معانی گذشته روایاتی دیگر از امامان اهل بیت (ع) وارد شده، و ما در تفسیر آیه" هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ" «۴» حدیثی را که قمی از عبد الرحیم قصیر از امام صادق (ع) در باره لوح و قلم روایت کرده نقل کردیم، در آن آمده بود که سپس مهر بر دهان قلم زد، و دیگر از آن به بعد تا ابد قلم سخن نگفت، و نخواهد گفت، و آن عبارت است از کتاب مکنون که همه نسخه ها از آنجا است «۵».

و در الدر المنثور است که ابن جریر از معاویه بن قره از پدرش روایت کرده که گفت رسول خدا (ص) در معنای" ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ" فرمود: لوحی از نور و قلمی از نور است که بر تمامی آنچه شده و تا قیامت می شود جریان یافته و همه را نوشته است «۶».

مؤلف: در معنای این حدیث روایاتی دیگر نیز هست و اینکه در حدیث فرمود:

" جریان یافته"، منظور این است که آنچه از حوادث در متن کائنات رخ می دهد، مطابق همان چیزی است که در آن کتاب نوشته شده. نظیر این تعبیر تعبیری است که در روایت ابو هریره آمده، که فرمود:" سپس بر دهان قلم مهر نهاد، در نتیجه دیگر سخن نگفت، و تا قیامت هم سخن نخواهد گفت" «۷».

[روایاتی در باره مراد از" خُلُقٍ عَظِيمٍ"، مراد از" كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ..." و ...]

و در معانی به سند خود از ابی الجارود از امام ابی جعفر (ع) روایت کرده ______________________

(۱) معانی الاخبار، ص ۲۲.

(۲) معانی الاخبار،

ص ۳۰.

(۳) معانی الاخبار، ص ۴۶، حدیث ۲.

(۴) سوره جاثیه، آیه ۲۹.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۹. و تفسیر برهان ج ۴، ص ۳۶۸، ش ۴.

(۶ و ۷) الـــــــــــــــــدر المنثـــــــــــــــــــور، ج ۶، ص ۲۵۰.

که در تفسیر آیه" وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ" فرمود: خلق عظیم همین اسلام است «۱».

و در تفسیر قمی از ابی الجارود از حضرت امام باقر (ع) نقل شده است که در باره جمله" إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ" فرمود یعنی" علی دین عظیم" «۲».

مؤلف: منظور این بوده که دین اسلام مشتمل بر کمال هر خلق پسندیده هست و رسول خدا (ص) دارای آن بوده، و در روایت معروف از آن جناب نقل شده که فرمود:" بعثت لاتمم مکارم الاخلاق" «۳».

و در مجمع البیان به سندی که به حاکم رسانده، و او با سندی که به ضحاک رسانده روایت کرده که گفت وقتی قریش دیدند که رسول خدا (ص) علی (ع) را بر سایرین مقدم داشت، و او را تعظیم کرد، شروع کردند به بدگویی از علی (ع)، و گفتند: محمد مفتون علی شده. خدای تعالی در پاسخ آنان این آیه را نازل کرد:" ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ"، و در آن خدای تعالی سوگند خورد به اینکه ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ- تو به خاطر اینکه خدا انعامت کرده مجنون نیستی"،" وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ- و تو اجری انقطاع ناپذیر داری، و تو دارای خلقی عظیم هستی"، که منظور همان قرآن است- تا آنجا که فرمود-" بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ"، که منظور از این گمراه، عده ای بودند که آن سخن

را گفته بودند،" وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ "، (و او علی بن ابی طالب را بهتر می شناسد) «۴».

مؤلف: این روایت را صاحب تفسیر برهان نیز از محمد بن عباس نقل کرده، و او به سند خود از ضحاک که به همین منوال حدیث را ادامه داده تا در آخر گفته است: و سبیل خدا همان علی بن ابی طالب است «۵».

و باز در همان کتاب در تفسیر آیه" وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ ..." آمده که: بعضی- گفته اند منظور از حلاف، ولید بن مغیره است، که به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرد مال زیادی به آن جناب بدهد، و آن حضرت دست از دین خود بردارد، بعضی دیگر گفته اند: منظور اخنس بن شریق است، (نقل از عطاء) بعضی دیگر گفته اند اسود بن عبد

---

(۱) معانی الاخبار، ص ۱۸۸، حدیث ۱.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۲.

(۳) من مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را به حد کمال برسانم. نهج الفصاحه، ح ۹۴۴.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۵) البرهان، ج ۴، ص ۳۷۰، ح ۲.

یغوث بوده، (نقل از مجاهد) «۱».

مؤلف: در این باره روایاتی دیگر در تفسیر الدر المنثور و غیر آن آمده، که ما از نقل آنها صرفنظر کردیم، خواننده محترم می تواند به کتب حدیث مراجعه نماید «۲».

و نیز در همان کتاب از شداد بن اوس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ" جواظ" و" جعظری"، و" عتل زنیم" داخل بهشت نمی شود پرسیدم جواظ یعنی چه؟ فرمود: کسی که زیاد جمع می کند و هیچ انفاق نمی کند. پرسیدم بفرما جعظری چه معنا دارد؟ فرمود: کسی که خشن و درشت خو باشد. پرسیدم عتل

زنیم کیست؟ فرمود: هر شکم باره بد اخلاق است که بسیار می خورد و می نوشد، و بسیار خشم می گیرد و ستم می کند و زنیم است «۳».

و در معنای زنیم بعضی «۴» گفته اند: کسی است که اصل و نسب نداشته باشد.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ" آمده که" عتل" به معنای کسی است که کفرش عظیم باشد، و" زنیم" آن کسی است که پدرش معلوم نباشد، و او را فرزند غیر پدرش بخوانند «۵».

[ماجرای صاحبان باغی که به عذاب الهی نابود گشت

و باز در همان کتاب است که ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه" إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ" فرمود: اهل مکه مبتلا شدند به گرسنگی، همانطور که صاحبان آن باغ مبتلا شدند، و آن باغ در دنیا در ناحیه یمن بود، در نه میلی صنعا قرار داشت، و به آن رضوان می گفتند «۶».

و نیز در همان کتاب است که شخصی به ابن عباس گفت جمعی از همین امتند که معتقدند اگر بنده خدا گناه کند از رزق محروم می شود، ابن عباس گفت به آن خدایی که غیر او معبودی نیست، این مطلب در کتاب خدا از آفتاب نیم روز روشن تر است، و خدا آن را در ضمن قصه صاحبان باغ در سوره" ن وَ الْقَلَمِ" آورده.

جریان چنین بوده که پیر مردی باغی داشت، و هیچ میوه ای از آن باغ به خانه اش برده نمی شد، مگر آنکه حق هر صاحب حقی را از آن می داد بعد از آنکه از دنیا رفت، فرزندانش ______________

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص

.۲۵۱

(۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۰.

(۶) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

آن باغ را به ارث بردند، و آنان پنج پسر بودند، در همان سالی که پدرشان از دنیا رفت آن باغ آن قدر حاصل آورد که در هیچ سالی آن طور نیاورده بود، جوانان بعد از نماز عصر به طرف باغ روانه شدند، میوه و رزقی بسیار زیاد دیدند که تا آن روز و در حیات پدرشان چنان حاصلی به آن باغ ندیده بودند.

وقتی حاصل بسیار را دیدند طاغی و یاغی شده به یکدیگر گفتند: پدر ما پیر و خرفت شده و عقلش را از دست داده بود، بیایید با هم قرار بگذاریم امسال به احدی از فقرای مسلمین چیزی از این میوه ها ندهیم، تا اموالمان زیاد شود آن گاه سال های بعد روش پدر را دنبال کنیم، چهار نفر از برادران قبول کردند، و پنجمی ایشان در خشم شد و او همان بود که بعد از سوخته شدن باغ گفت" أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ- آیا به شما نگفتم چرا خدای را تسبیح نمی گویید؟".

همین شخصی که از ابن عباس سؤال کرده بود، پرسید: آیا نفر پنجمی أوسط از حیث سن و سال بود؟ ابن عباس گفت: نه اتفاقا از حیث سن و سال از همه کوچکتر بود، بلکه منظور از کلمه" أوسط" این است که از همه بهتر و عاقل تر بود، به دلیل اینکه قرآن کریم در باره امت محمد (ص) که از همه امت ها کوچکتر است به خاطر همین که از همه امت ها بهتر است فرموده:" وَ

كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً".

" قالَ أَوْسَطُهُمْ" بهترین آن برادران به سایرین گفت از خدا بترسید، و طریقه پدر را پیش بگیرید تا سالم باشید و سود ببرید، برادران بر او خشم کردند، و او را به کتک گرفته سخت کوبیدند، وقتی آن برادر یقین کرد که برادران قصد کشتن او را دارند، تسلیم گفتارشان شد، و به اکراه و بدون رضایت درونی رأی آنان را تصویب کرد.

از آنجا به خانه های خود برگشته، هم سوگند شدند که هر وقت خواستند میوه بچینند صبح خیلی زود بچینند، و در این سوگند خود ان شاء اللّه هم نگفتند، خدای تعالی به خاطر این جرمشان مبتلاشان نموده، بین آنان و آن رزق حائل شد، رزقی که ایام چیدنش بسیار نزدیک بود، مع ذلک حتی یک دانه هم عایدشان نشد، و این داستان را در قرآن کریم آورده فرمود:" إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ وَ لا يَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ" یعنی مثل باغی که درختانش آتش گرفته باشد.

سائل پرسید: ای ابن عباس،" صریم" چیست؟ گفت: صریم به معنای شب بسیار تاریک است، آن گاه گفت شبی که هیچ نور و ضوئی در آن نباشد.

برادران وقتی صبح برخاستند یکدیگر را صدا زدند که زودتر به باغتان بروید، اگر

می خواهید بچینید (تا کسی با خبر نشده) بچینید، برادران به طرف باغ روانه شدند،" و هم یتخافتون" سائل پرسید: ای ابن عباس" تخافت" به چه معنا است؟ گفت به معنای تشاور است، با یکدیگر مشورت می کردند و آهسته سخن می گفتند که کسی صدایشان را نشنود، و سخن آهسته شان این

بود که" لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ"، احدی از فقرا نباید داخل باغتان شود، همه فکرشان در پیاده کردن این نقشه بود که چگونه میوه ها را بچینند که هیچ یک از فقرا خبردار نشود،" قادرین" مسلم و خاطر جمع بودند که میوه را خواهند چید، و هیچ احتمال نمی دادند که میوه و باغی در کار نباشد، و عذاب خدا و خشم او ایشان را گرفته باشد.

" فَلَمَّا رَأَوْها" وقتی دیدند که چه بلایی بر آنان نازل شده" قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ" آری خدای تعالی از آن رزق محرومشان کرد، و این به خاطر جرمی بود که کردند و خدا به ایشان ظلم نکرد.

" قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ" ابن عباس گفت: یعنی خود را ملامت می کردند که این چه تصمیمی بود که ما گرفتیم،" قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ" و در آخر فرمود:" كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ" «۱».

مؤلف: قریب به این مضمون و مضمون حدیث قبل از آن روایاتی دیگر رسیده، و در بعضی «۲» از آنها آمده که باغ مورد بحث از مردی از بنی اسرائیل بوده، که بعد از مردنش پسرانش آن را ارث بردند و بعد دچار این سرنوشت شدند.

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۲.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۳. صفحه ی ۶۳۵

[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۵۲]

ترجمه آیات محققا برای مردم پرهیزکار در نزد پروردگارشان بهشت ها و باغهای پر از نعمت

است (۳۴).

آیا ما با مسلمانان چون مجرمان رفتار می کنیم؟ (۳۵).

شما را چه می شود و این چه حکمی است که می کنید؟ (۳۶).

آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟ (۳۷).

که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟ (۳۸).

و یا ما سوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خود خورده ایم که تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید؟ (۳۹).

ای پیامبر از ایشان بپرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده؟ (۴۰).

نکند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی مساوی با مسلمین می شوند اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند (۴۱).

روزی که شدت به نهایت می رسد و خلق به سجده دعوت می شوند ولی اینان نمی توانند سجده کنند (چون کبر و نخوت ملکه ایشان شده است) (۴۲).

در حالی که سیمای ذلت از چشم هایشان و از سراپایشان هویدا می شود و این بدان جهت است که در دنیا که سالم بودند دعوت به سجده می شدند و اجابت نمی کردند (۴۳).

پس کیفر کسانی که به این قرآن تکذیب می کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (۴۴).

و من به ایشان مهلت می دهم که کید من سخت ماهرانه است (۴۵).

نکند تو از ایشان مزدی خواسته ای و ایشان در این بدهکاری گرانبار شده اند؟ (۴۶).

و یا از عالم غیب اختیار دار و نویسنده قضا و قدر شده اند؟ (۴۷).

پس تو در برابر حکم پروردگارت صبر کن و چون یونس صاحب داستان ماهی مباش که دلگیر و خشمین ندا کرد (۴۸).

و اگر نعمتی از ناحیه پروردگارش او را در نمی یافت هر آینه با حالتی نکوهیده در

بیابان بی سقف می افتاد (۴۹).

ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحینش کرد (۵۰).

و محققا نزدیک است کسانی که کافر شده اند بعد از شنیدن قرآن تو را با چشم زخم خود سرنگون کنند و می گویند او مجنون است (۵۱).

در حـــــــــالی کـــــــــه قرآن نیســـــــــــت مگر تـــــــــــذکر برای عالمیـــــــــــان (۵۲).

بیان آیات این آیات دنباله تهدیدهایی است که در باره تکذیب گران رسول خدا (ص) کرده بود، و عذاب آخرتی آنان را به این بیان مسجل می سازد که مردم با تقوی در بهشت های نعیم هستند، و اینکه تکذیب گران و متقین یکسان نیستند، پس نمی توانند امید کرامتی از خدا داشته باشند، و چون مجرمند آنچه هم از نعمت های دنیا در اختیار دارند استدراج و املاء «۱» است نه نعمت و کرامت، و نیز در این آیات رسول خدا (ص) را امر می کند به اینکه در برابر حکم پروردگارش صبر کند و این امر را تاکید می نماید.

" إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ " این آیه شریفه بشارت و بیان حال متقین در آخرت است، در مقابل بیانی که از حال و روز آخرتی تکذیب گران کرده بود.

و اگر فرمود:" عند ربهم" و نفرمود:" عند اللَّه" برای این بود که اشاره کند به رابطه ای که تدبیر و رحمت بین خدا و متقین دارد، و اینکه اگر متقین چنین نعمتی نزد خدا دارند، به خاطر این است که در دنیا ربوبیت را منحصر در او می دانستند، و عبادت را خالص برای او انجام می دادند.

و اگر کلمه" جنات" را به کلمه" نعیم" که به معنای نعمت است اضافه کرد، برای این بود که آنچه از نعمت ها در بهشت است خالص نعمت است، نه

چون دنیا که نعمتش آمیخته با نقمت و لذتش مخلوط با الم باشد، و ان شاء اللَّه به زودی در تفسیر آیه" ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ" «۲» خواهد آمد که مراد از کلمه" نعیم"، ولایت است.

[شرح مفاد آیه" أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ" و آیات بعد از آن که در مقام نفی حکم مکذبان به اینکه بر فرض وجود قیامت، با مسلمانان برابرند می باشد]

" أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ" در بدو نظر این احتمال به نظر می رسد که آیه شریفه می خواهد حجتی را بر مساله معاد اقامه کند، همانطور که آیه" أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی

(۱) معنی استدراج و املاء در تفسیر آیه" سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ" و آیه" أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ" خواهد آمد.

(۲) سپس در آن روز همه شما از نعمتهایی که داشته اید سؤال خواهید شد. سوره تکاثر، آیه ۸.

الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ" «۱» در این مقام است، که تفسیرش گذشت.

و نیز این احتمال هم به نظر می رسد که می خواهد کلام تکذیب گران را رد کند، که به مؤمنین می گفتند: اگر مساله بعث و معادی در بین باشد، در آنجا نیز مانند دنیا ما متنعم خواهیم بود، و خدای تعالی این گفتارشان را در آیه زیر حکایت فرموده که:" وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلی رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنی «۲».

و ظاهر سیاق آیات بعدی که حکم تساوی تکذیب گران و متقین را رد می کند، احتمال دوم را تایید می نماید، در روایت هم آمده که مشرکین وقتی داستان بعث و معاد را شنیدند، گفتند اگر آنچه محمد و پیروانش می گویند صحیح

باشـد بـاز هم حـال مـا بهتر از حـال آنان خواهـد بود، همانطور که در دنیا بهتر است، و حـد اقل این است که برابر با حال آنان باشد.

لیکن این اشـکال متوجه احتمال دوم هست، که اگر بخواهـد سـخن و ادعای کفار را رد کنـد که می گفتنـد: در آخرت هم یا بهتر از آنـان زنـدگی خواهیم داشت و یـا مسـاوی آنـان، جـا داشت تطـابق بین رد و مردود را رعـایت کنـد، و در مقابل گفتار مردود آنان بفرماید" ا فنجعل المجرمین کالمسلمین" نه اینکه بفرماید:" أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ".

دقت در سیاق، این معنا را دست می دهد که هر چند آیه شریفه می خواهد تساوی را رد کند، و لیکن نه تنها از این جهت که مجرمین بـا آن همه جرم مساوی با مسـلمانان نیسـتند، بلکه نکته های اضافی دیگری را هم به طور اشاره می فهمانـد، و آن این است که احترام مسـلمین اجازه نمی دهد که مجرمین با ایشان برابر باشـند، گویا فرموده: اینکه شـما کفار می گویید در آخرت هم ما و مسـلمانان یکسان هستیم سـخن باطلی است، برای اینکه خـدا راضـی نمی شود که مسـلمانان را با آن همه احترامی که نزدش دارند مانند مجرمین قرار دهد، و شما مجرمید پس با آنان حال و روز یکسانی نخواهید داشت.

بنا بر این، آیه شریفه می خواهد علیه مساوات دو طایفه اقامه حجت کند، و حجتش این است که مساوات آن دو با احترامی که مسلمانان نزد خدا دارند منافات دارد، نه اینکه این مساوات با عدالت خدا نمی سازد.

---

(۱) آیـا کسـانی را که ایمـان آورده انـد و عمـل صالـح انجـام داده انـد همچون مفسـدان در زمین قرار دهیم. یا پرهیزکاران را همچون فاجران؟! سوره

ص، آیه ۲۸.

(۲) من گمان نمی کنم قیامتی قیام کند، تازه بر فرض هم که به سوی پروردگارم برگردم، نزد او هم زندگی خوشی خواهم داشت. سوره فصلت، آیه ۵۰.

و مراد از" مسلمین" کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند، و جز آنچه او اراده کرده پیروی نمی کنند، اگر انجام کاری را اراده کرده انجام می دهند، و اگر ترک کاری را خواسته ترک می کنند، در مقابل این تسلیم همان کلمه" اجرام" است، و آن به این معنا است که کسی عمل زشت مرتکب بشود، و مطیع فرمان خدا نباشد.

این آیه و آیه بعدش تا جمله" أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ" در مقام رد مساله تساوی مجرمین و مسلمین است، که از طرف کفار ادعا شده بود، و چون این ادعا محتملاتی داشت، یکی یکی آنها را ایراد نموده و به صورت استفهام انکاری رد می کند.

بیان حجت چنین است که یکسان بودن مجرمین و مسلمین که کفار چنین پنداشته اند یا از طرف خدای تعالی و موهبت و رحمتی از او است، و یا از ناحیه او نیست.

اگر از ناحیه او باشد قطعا باید یا عقل خود ما انسانها هم بدان حکم کند، که می بینیم عقل چنین حکمی ندارد، قرآن کریم هم به همین معنا اشاره نموده می فرماید:" ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ".

و یا دلیلی نقلی بر آن دلالت کند، که چنین دلیلی هم نیست، و قرآن کریم به نبود این چنین دلیل نقلی اشاره نموده، می فرماید:" أَمْ لَكُمْ كِتابٌ ...- نکند کتابی (و دلیلی نقلی و آسمانی) در دست دارید ..."، و یا این است که دلیل بر این حکم که کفار کرده اند نه عقل است

و نه نقل، بلکه گفت و شنودی شفاهی است که خدا با آنان کرده، و آنها از خدا قول گرفته اند که در قیامت بین آنان و اهل تسلیم و عبادت به مساوات رفتار کند، این هم که معقول نیست، زیرا مردم عادی مانند انبیا نیستند، تا خدا شفاهی با آنان سخن بگوید. خوب تا اینجا سه تا احتمال را آوردیم، و جوابش را هم گفتیم.

احتمال چهارم اینکه: اصلا آن حکم از ناحیه خدا نباشد در اینجا نیز چند احتمال هست: یکی اینکه حکم تساوی بین مجرمین و مسلمین حکمی جدی باشد. و دیگر اینکه صرف بهانه ای باشد برای فرار از مسئولیت، در صورت جدی بودن سه احتمال هست، یکی اینکه حکمی که می کنند مستند به خودشان باشد، به این معنا که خودشان کارگردان صحنه قیامت باشند و امور قیامت را به نفع خود بچرخانند، از آن جمله خود را با مسلمانان یکسان سازند هر چند که خدا نخواهد قرآن کریم از این احتمال جواب داده که:" سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ" از ایشان بپرسید کدامشان زعیم و متولی در تدبیر امور قیامت هستند؟ و یا این است که حاکم در این حکم شرکاء و خدایان ایشانند، از این هم پاسخ داده که" أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ- نکند حاکم بر این حکم شرکاء ایشانند، اگر چنین است بگو تا شرکای خود را

بیاورند".

احتمال سوم این است که نه خود را مستقل در این حکم بدانند، و نه شرکایشان را، بلکه زمام غیب به دست ایشان باشد، قضا و قدر همه امور مردم منوط به مشیت آنها باشد، هر چه آنها در غیب بنویسند همان

می شود، و خودشان برای خود چنین نوشته اند، که در عین اینکه مجرمند با مسلمانان برابر باشند. در آیات مورد بحث این احتمال رد شده می فرماید:" أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ" این هم سه احتمال دیگر.

و اما اگر این حکمشان حکمی جدی نباشد، بلکه همانطور که گفتیم بهانه ای باشد برای فرار از مسئولیت برای نپذیرفتن دعوت رسول خدا (ص)، چون فکر می کنند رسول خدا (ص) فردا از ایشان مزد مطالبه می کند که از بیغوله ضلالت به راه حق هدایتشان کرده، آن وقت زیر بار سنگین آن مزد خرد خواهند شد، از این هم پاسخ داده، به رسول خدا (ص) خطاب می کند که" أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ" این هم هفتمین احتمال.

این بود آنچه که از تدبر در آیات مورد بحث در باره اینکه چرا مرتب در آنها تردید شده و یکی پس از دیگری فرمود" یا اینکه، یا اینکه"، استفاده می شود. ولی مفسرین دیگر در ضبط این تردیدها سخنانی دیگر دارند، اگر کسی بخواهد می تواند به تفسیرهای مطول مراجعه کند.

" ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ"- این جمله در مقام این است که تعجب هر کسی را از حکم آنان برانگیزد، که چطور حکم کردند به اینکه مجرم و مسلم در قیامت یک وضع دارند! و این اشاره است به اینکه عقل از چنین حکمی امتناع دارد، و چنین حکمی نمی کند، و در حقیقت معنایش این است که چه اختلالی در فکر شما رخ داده، و رأی و نظریه شما را فاسد کرده که اینطور حکم می کنید؟" أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ" این آیه اشاره است به اینکه برای حکمی که

کردنـد هیـچ دلیلی نقلی ندارنـد، هم چنـان که آیه قبلی به نداشـتن دلیلی عقلی بر طبـق حکمشـان اشـاره می کرد، و منظور از کلمه" کتـاب"، کتاب آسـمانی است، که از ناحیه خـدای تعالی نازل شـده باشـد، که البته چنین کتابی حجت است، و معنای" تدرسون"،" تقرؤن" است یعنی کتابی که در آن این حکم را خوانده باشید، و کلمه" تخیر" و" اختیار" که یکی از باب تفعل و دیگری از بـاب افتعـال اسـت، بـه یـک معنـا اسـت. و جملـه" إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ" در مقـام مفعـول اسـت برای جمله

" تخیرون" و استفهام در آیه انکاری است، و معنایش این است که: نه، آن طور نیست، شاید این طور باشد که کتابی آسمانی داشته باشید، و در آن خوانده باشید که ای مشرکین اختیار با شما است، هر چه دلتان خواست و در باره دنیا و آخرت و یا تنها آخرت خود اختیـار کردیـد بکنیـد، و خلاـصه هر نـامربوطی خواسـتید از دهانتـان بیرون بریزیـد، اختیـار سـعادت و آخرتتان با خودتان است، هر چه شما بخواهید و بگویید همان می شود.

" أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ" این آیه اشاره است به اینکه: نه، چنین اختیاری ندارند، و خدا با عهد و سوگندی شفاهی چنین پیمانی با ایشان نبسته.

کلمه" ایمـان" جمـع یمین است، که به معنـای سوگنـد است، و کلمه" بلـوغ" که کلمه" بـالغه" اسم فاعـل آن است به معنـای رسیدن به انتهای کمال است، پس" ایمان بالغه" به معنای سوگنـدهایی است که تاکیـد را به نهایت رسانده باشد، و بنا بر این، جمله" إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ" ظرفی است

(به اصطلاح) مستقر و متعلق به مقدر، و تقدیر کلام" ام لکم علینا ایمان کائنه الی یوم القیامه، مؤکده نهایه التوکید" است، یعنی نه، آن هم نیست، بلکه شاید این باشد که شما قسمتی به گردن ما داشته باشید، و خلاصه ما سوگند بسیار مؤکد خورده باشیم سوگندی که تا روز قیامت اعتبار داشته باشد که اختیار قیامت را به شما واگذار می کنیم، هر حکمی خواستید بکنید.

بعضی «۱» از مفسرین کلمه" ایمان" را به عهد و پیمان معنا کرده اند، در نتیجه از باب اطلاق لازم و اراده ملزوم و تعبیری به کنایه می باشد.

بعضی «۲» هم احتمال داده اند از باب اطلاق جزء، و اراده کل باشد.

و جمله" إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ" جواب قسم است، و همان چیزی است که معاهده فرضی بر آن واقع شده، و استفهام در آن انکاری است، و معنایش این است که نه، آن هم نیست، شاید این باشد که شما ما را قسم مؤکد داده باشید، و از ما پیمان گرفته باشید پیمانی که تا قیامت دوام داشته باشد، که ما تسلیم شما باشیم، و هر حکمی که خواستید برانید.

" سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ" در این جمله دیگر روی سخن با ایشان نیست، گویا از آنان روی گردانیده، خطاب را متوجه رسول خدا (ص) کرد، تا بفهماند اینگونه افراد از اینکه لایق

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۹.

(۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۳۴.

خطاب باشند ساقطند، و به همین جهت در بقیه سؤالها که چهار سؤال است ایشان را غایب فرض کرد، و فرمود:" از ایشان بپرس کدامشان مسئول این تسویه شده؟" کلمه" زعیم" به معنای کسی

است كه قائم به امرى و متصدى انجام آن باشد. و استفهام در جمله انكارى است.

معنى آيه اين است كه: از ايشان بپرس وقتى ثابت شد كه خدا بين دو طايفه را تسويه نمى كند، چون چنين دليلى در كار نيست، آن كداميك از شما است كه بر حسب ادعايى كه مى كنيد متصدى امر تسويه شده باشد؟ آيا اگر چنين كسى باشد از ميان اين مشركين است؟

اگر هست كيست؟ و كداميك شان است؟ و بطلان اين ادعا آن قدر واضح است كه كسى بجز ديوانگان چنين سخنى نمى گويد.

[مراد از شركاى مشركين در آيه:" أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ ..."]

" أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ" اين جمله رد بر مشركين است، بنا بر آن فرضى كه حكمشان به تساوى مجرمين و مسلمين بر اساس اين ادعايشان باشد كه معبودهايشان اولا معبودند، ثانيا با خدا در ربوبيت شريكند، و ثالثا در قيامت نزد خدا شفاعتشان مى كنند، و در نتيجه ايشان را با مسلمين برابر خواهد كرد. و استفهام در آيه انكارى است و مى فهماند اولا معبودهاى ايشان معبود نيستند، و ثانيا شريك با خدا در ربوبيت نيستند، و ثالثا چنان شفاعتى نمى توانند بكنند.

و جمله" فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ ..." كنايه است از نبود شركا، و نفى در جمله" أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ" را تاكيد مى كند.

بعضى «۱» از مفسرين گفته اند: مراد از شركا، خدايان دروغين ايشان نيست، بلكه مراد هر كسى است كه در اين اعتقاد باطل شريك ايشان باشد، و اينها اگر راست مى گويند آن شريكهاى خود را بياورند. ولى خواننده متوجه است كه اين معنا مناسب مقام محاجه نيست.

بعضى «۲» ديگر گفته اند مراد از شركا، شهدا و گواهان

هستند، و معنا این است که نه، بلکه شاید بر این قول گواهانی دارند، خوب، اگر دارند و راست می گویند بیاورند.

لیکن این تفسیری است که از جهت الفاظ آیه دلیلی بر آن ندارند، علاوه بر این، جمله مورد بحث به خاطر کلمه" ام" استدراک و اعراض از ما قبل است، و باید مطلبی غیر مطلب ما قبل را افاده کند، و مساله شهادت اگر در بین باشد لا بد شاهدانی خواهند بود که از ناحیه خدا کتابی و یا وعده و یا پیمانی دارند، و این دو احتمال یعنی داشتن کتاب و داشتن پیمان

---

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۹۳.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

قبلا رد شده بود.

بعضی «۱» دیگر گفته اند مراد از شرکا، شرکای در الوهیتی است که خود آنان معتقد بودند، لیکن منظور از آوردن آن شرکا این است که این مشرکین آن شرکا را در قیامت بیاورند، تا بر صدق اعتقاد آنان شهادت دهند، و یا نزد خدای تعالی شفاعتشان کنند. ولی خواننده محترم می داند که این بیان قانع کننده خصم نیست.

[معنای از شرکای مشرکین در آیه:" یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ"]

" یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ ... وَ هُمْ سالِمُونَ" کلمه" یوم" ظرفی است متعلق به فعلی تقدیری، از قبیل" اذکر- بیاد آر" و امثال آن، و تعبیر" کشف از ساق" مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگر می شود، شلوار را بالا کشیده کمر را می بندد، تا بهتر و سریع تر به تلاش بپردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم

سازد، زمخشری در کشاف گفته معنای "یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ"،" روزی که شدت امر به نهایت می رسد" است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند، هم چنان که در باره یک فرد شدید البخل فرومایه می گویی:" او دستش در غل و زنجیر بسته است"، با اینکه نه دستی مطرح است، و نه بسته شدن با غل و زنجیر، و آن عبارت تنها مثلی است که در مورد بخیل می زنند «۲».

این آیه تا پنج آیه بعد، مطلب معترضه ای است که در بین واقع شده چون سخن از شرک مشرکین به میان آمده بود، و اینکه آنها معتقد بودند شرکا در روز قیامت اگر قیامت و حسابی باشد ایشان را به سعادت می رسانند، لذا در این چند آیه معترضه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنهم آن چنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادتمند کند.

و اما این تکذیب گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادتمند نمی شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مماشات با ایشان می کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

---

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰،

ص ۹۳.

(۲) تفســـــــــــــــــــیر کشـــــــــــــــــــــاف، ج ۴، ص ۵۹۴.

پس معنای اینکه فرمود:" یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ" این شد که ای پیامبر به یاد آر روزی را که بر این کفار بسیار سخت خواهد شد، و چون دعوت می شوند برای خدا سجده کنند نمی توانند بکنند، چون حالت خضوع برای خدا در دل ندارند، و در دنیا به خاطر تکبری که داشتند چنین ملکه ای کسب نکردند، روز قیامت هم روز کشف باطن آدمی است، وقتی باطن در دنیا باطنی بوده که نگذاشته ایشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

" خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ"- این دو جمله برای نائب فاعل در جمله" یدعون" که همان کفار مجرم باشند دو حال هستند که می فرماید: در حالی که چشمهایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سراپای آنان را فرا گرفته. و اگر خشوع را به چشم ها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خشوع قلبی را حکایت می کند چشم است.

" وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ"- مراد از" سالم بودن"، سالم بودنشان از آفات و امراضی است که در آن روز به خاطر استکبار، گریبانشان را گرفت و نگذاشت حق را بپذیرند، و یا منظور مطلق استطاعت و قدرت بر سجود در دنیا است، می فرماید: آن روز که دعوت می شدند در برابر خدای سبحان سجده کنند با اینکه سالم بودند و می توانستند سجده کنند و بهترین تمکن را داشتند سجده نکردند و به دعوت انبیا اعتنا ننمودند.

بعضی «۱» گفته اند: منظور از سجود نماز است. ولی درست نیست، (چون دلیلی بر

آن نیست).

" فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدِیثِ" منظور از کلمه" هذا الحدیث" قرآن کریم است، و جمله" فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ ..."،

کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت، و این تعبیر خود نوعی تسلیت برای رسول خدا (ص)، و تهدیدی برای کفار نیز هست.

[معنای استدراج کفار و مکذبان (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ)]

" سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ" این جمله، جمله ای است استینافی و مستقل، و در آن کیفیت أخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه" فذرنی ..." استفاده می شد، و کلمه" استدراج" که مصدر فعل" نستدرجهم" است، به این معناست که درجه کسی را به تدریج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله ای بکند، نعمت پشت سر

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

نعمت به او می دهد، هر نعمتی که می دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، کم کم خدای صاحب نعمت را فراموش می کند، و از یاد می برد.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود، و قید" مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ" برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می شود، که کفار آن را خیر و سعادت می پندارند، نه شر و شقاوت.

" وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ" کلمه" املاء" که فعل" املی" از آن

مشتق شده به معنای مهلت دادن است، و کلمه" کید" به معنای نوعی حیله گری است، و کلمه" متین" به معنای قوی و محکم است.

و معنای آیه این است که: من به کفار مهلت می دهم تا در نعمت ما با گناه بغلتند، و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است.

و اگر در این آیه سیاق را از" ما" که عظمت را می رساند و می فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به" من" برگردانیده، در آیه قبلی می فرمود: ما چنین و چنان می کنیم، و در این آیه می فرماید: من چنین و چنان می کنم، برای این است که املا و مهلت دادن همان تاخیر أجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده، مثلا فرموده:" ثُمَّ قَضى‏ أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ" «۱».

" أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ" کلمه" مغرم" به معنای غرامت است، و کلمه" اثقال"- به کسر همزه- به معنای تحمیل ثقل است، و این جمله عطف است بر جمله" أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ ..."، و معنایش این است که شاید تو از این مجرمین که حکم کرده اند به اینکه در قیامت با مسلمین یکسانند، مطالبه اجر کرده ای، و ایشان فکر کرده اند در برابر دعوت تو باید مزد سنگینی بپردازند، و بدین جهت برای خلاصی از آن غرامت این حرفها را می زنند، نه اینکه راستی سخنی جدی بوده باشد.

" أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ" از ظاهر سیاق برمی آید که مراد از غیب، غیب عالم است که همه امور با اندازه گیری محدود نازل می شود و در منصه ظهور مستقر می گردد، و

بنا بر این، مراد از " نوشتن "، همان اندازه گیری و قضا، و مراد از " نزد ایشان بودن غیب " این است که مسلط بر غیب باشند، و عالم غیب ملکشان باشد.

---

(۱) پس اجلی مقـــــدر کرد و اجـــــل نزد او معیـــــن شـــــده اســـــت. ســـــوره انعـــــام، آیـــــه ۲.

در نتیجه معنای آیه این می شود که مگر امر قضا و قدر به دست ایشان است و ایشانند که هر جور بخواهند قضا می رانند، و برای خود چنین خواسته اند که در قیامت با مسلمین وضعی برابر داشته باشند؟

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: مراد از اینکه غیب نزد ایشان باشد، تنها این است که علم به غیب داشته باشند، آن هم نه همه غیب، بلکه همین که حکمی که در باره خود کرده اند صحیح و مطابق غیب باشد، و مراد از کتابت هم همان معنای ظاهری کلمه است، و معنای آیه این است که: مگر علم غیب دارند به اینکه حکمی که کرده اند صحیح است، و این علم را تنها آنان دارند، و هیچ کس دیگر ندارد؟ و یا علمی است که به صورت نوشته ای نزد ایشان است، و به ارث به ایشان رسیده، و باید امروز آن را در مقابل دعوت تو اظهار بدارند؟ لیکن این معنا بعید است، بلکه اصلا نباید دنبالش را گرفت، احتمالات دیگری که در این آیات ذکر شده جایی برای این احتمال باقی نگذاشته.

و اگر قرآن کریم این احتمال را بعد از دیگر احتمالها ذکر کرد، و حتی از احتمال " أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً " هم مؤخر ذکر نمود، با اینکه ظاهر اقتضا می کرد از این یکی جلوتر ذکر شود، برای این بود که احتمال مورد

بحث از همه آنها ضعیف تر و بعیدتر بود.

[امر به رسول اللّٰه (صلّی الله علیه وآله وسلّم) به صبر و نهی از اینکه چون یونس (علیه السلام) ناشکیبا باشد]

" فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ" منظور از صاحب حوت- ماهی- حضرت یونس پیغمبر (ع) است، و کلمه" مکظوم" از مصدر کظم غیظ است که به معنای فرو بردن خشم است، و به همین جهت مکظوم را تفسیر کرده اند به کسی که خشم گلویش را گرفته باشد، و او نتواند به هیچ وسیله ای آن را خالی کند، در این آیه رسول خدا (ص) را نهی می کند از اینکه مانند یونس (ع) باشد، که در هنگام مناجات با خدا مالامال از خشم بوده، می فرماید تو اینطور مباش، و این در حقیقت نهی از سبب خشم است، و سبب خشم این است که آدمی کم حوصله باشد، و در آمدن عذاب برای دشمنانش عجله کند.

و معنای آیه این است که: ای پیامبر! تو در برابر قضایی که پروردگارت رانده، که از راه استدراج هلاکشان کند صابر باش، و مانند صاحب حوت مباش، تا مثل او مالامال از اندوه و غیظ نشوی، و در آخر خدای را به تسبیح و اعتراف به ظلم ندا نکنی، و خلاصه صبر کن و از این معنا که مبتلا به سرنوشتی چون سرنوشت یونس و ندایی چون ندای او در شکم ماهی بشوی بر حذر باش، او به طوری که در سوره انبیاء آمده در شکم حوت گفت:

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

" لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ" «۱».

و

بعضی«۲» گفته انـد: لام در جمله" لحکم ربک" به معنای" الی- تا" است، می خواهـد در عین اینکه با رسول گرامیش سـخن می گویـد، قوم او را تهدیـد کنـد به اینکه به زودی خـدا بین او و ایشان حکم خواهد کرد، می فرماید: تا زمانی که خدا حکم کند صبر کن.

ولی وجه قبلی با سیاق آیات قبلی مناسب تر است.

[بیان عدم منافات بین آیه:" لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ ..." با آیه:" فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ ..."]

" لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ" این آیه شریفه نهی سابق (که می فرمود چون صاحب حوت مباش) را تعلیـل می کنـد، و کلمه" تـدارک" به معنـای رسـیدن و پیوسـتن به چیزی است، و در این آیه کلمه نعمت به قبول توبه تفسـیر شـده، و واژه" نبـذ" به معنـای پرت کردن و دور انـداختن است، و کلمه" عراء" به معنای زمین لخت و بـدون سـقف و یا گیاه است، و مذموم از ذم است که مقابل مدح را معنا می دهد.

و معنـای آیه این است که: اگر یونس (ع) نعمت توبه ای را از پروردگـارش در نمی یـافت، و مافـاتش را جـبران نمی کرد، در بیابانی بدون سقف و گیاه افکنده می شد، در حالی که به خاطر عملی که کرده بود مذمت هم می شد.

در اینجـا ممکن است بگویی: این آیه شـریفه بـا آیه" فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ" «۳» منافات دارد، برای اینکه مقتضـای عمل یونس به حکم این آیه آن بود که تا قیامت در شـکم ماهی بمانـد، و به حکم آیه مورد بحث، مقتضای عملش این بوده که جسدش در

بیابانی بی سقف و گیاه، و در حالی که مذموم هم باشد بیفتد، و این دو مقتضا با هم جمع نمی شوند.

در پاسخ می گوییم دو آیه مذکور هر یک از یک مقتضای خاصی حکایت می کند، که هر یک از آن دو اثری جداگانه دارد، آیه سوره صافات این معنا را خاطرنشان می سازد که:

اگر مداومت یونس در تسبیح خدای عز و جل در طول زندگیش و قبل از ابتلایش نبود چنین و چنان می شد، چون کلمه "مسبحین" مداومت در تسبیح را می رساند، و آیه مورد بحث از این معنا خبر می دهد که خدا در شکم ماهی او را دریافت و توبه اش را قبول کرد، و به همین جهت ماهی او را در بیابان نینداخت.

---

(۱) معبودی به جز تو نیست تو منزهی و من از ستمکارانم. سوره انبیاء، آیه ۸۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

(۳) اگر نبود که وی از تسبیح کنندگان بود، هر آینه تا روزی که مردم مبعوث می شوند در شکم ماهی می ماند. سوره صافات، آیه ۱۴۴.

در نتیجه مجموع دو آیه دلالت می کند بر اینکه بیرون رفتن یونس با خشم اقتضای این را داشته که تا روز قیامت در شکم ماهی بماند، و لیکن تسبیح دائمیش قبل از افتادن در شکم ماهی و بعد از آن از این اقتضا منع کرده، و باعث شده که مقدرش طوری دیگر شود، و آن این است که ماهی او را در بیابان بیندازد، و نیز مقتضای عملش این بود که او را به صورتی زشت و مذموم بیندازد، و لیکن مانعی دیگر از آن جلوگیری نمود، و آن نعمتی از پروردگارش بود، که او را دریافت،

و نه تنها مذموم نشد، بلکه پروردگارش او را اجتبا کرد و از صالحانش قرار داد، پس بین دو آیه منافاتی نیست.

و ما در بحث های گذشته مکرر گفتیم که: حقیقت نعمت، همانا ولایت و سرپرستی خداست، و بنا بر این به طور متعین جمله" لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ" معنایی دیگر خواهد داشت.

" فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِینَ" توضیح این جمله یعنی معنای" اجتبا" و" صلاح" در مباحث گذشته گذشت.

[اشاره به اینکه دلیلی بر نفی چشم زخم و خرافی بودن آن نیست

" وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ" کلمه" ان" بدون تشدید، مخفف" ان" است، و کلمه" زلق" به معنای زلل و لغزش است، و" ازلاق" به معنای ازلال، یعنی صرع است، و کنایه است از کشتن و هلاک کردن.

و معنای آیه این است که: محققا آنها که کافر شدند وقتی قرآن را شنیدند نزدیک بود با چشم های خود تو را به زمین بیندازند، یعنی با چشم زخم خود تو را بکشند.

و مراد از این" ازلاق به ابصار"- به طوری که همه مفسرین گفته اند- چشم زدن است، که خود نوعی از تاثیرات نفسانی است و دلیلی عقلی بر نفی آن نداریم، بلکه حوادثی دیده شده که با چشم زدن منطبق هست، و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده، و با این حال علت ندارد که ما آن را انکار نموده بگوییم یک عقیده خرافی است.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: معنای آیه این است که وقتی ذکر را یعنی قرآن را از تو می شنوند با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظر می کنند، به طوری که

می خواهند با همان نگاه تیزشان تو را بکشند.

" وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ ما هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ " نسبت دیوانگی به آن جناب دادن در هنگامی که قرآن را از او می شنوند، خود دلیل بر این است که می خواسته اند بگویند قرآن از القائات شیطانها و جن است، و به همین جهت خدای تعالی وقتی می خواهد پاسخشان بدهد، می فرماید: قرآن به جز ذکر برای عالمیان نیست.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

و در آغاز سوره نسبت جنون به خود آن جناب را رد کرد، و فرمود:" ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ" در آخر سوره هم همان سخن آغاز سوره را آورد، تا آغاز و انجام با هم منطبق باشد.

بحث روایتی [روایاتی در ذیل آیه:" يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ ..."]

مؤلف: کتاب معانی الاخبار به سند خود از حسین بن سعید، از ابی الحسن (ع) روایت کرده که در تفسیر آیه" يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ" فرموده: در قیامت حجابی از نور هست که وقتی کنار زده می شود مؤمنین همه به سجده می افتند، اما منافقین با اینکه می خواهند سجده کنند لیکن پشتشان خم نمی شود «۱».

و در همان کتاب به سند خود از عبید بن زراره از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: از آن جناب معنای کلام خدای عز و جل را پرسیدم که می فرماید:" يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ" فرمود: آیا خدا جامه خود را بالا می زند؟! سبحان ربی الاعلی «۲».

مؤلف: صدوق (رحمه اللَّه علیه) بعد از نقل این حدیث می گوید: منظور از جمله" سبحان ربی الاعلی" تنزیه خدای سبحان است از اینکه ساق پا و جامه ای داشته باشد «۳». و

در این معنا روایتی دیگر نیز از حلبی از امام صادق (ع) نقل کرده «۴».

باز در همان کتاب به سند خود از معلی بن خنیس نقل کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرضه داشتم: منظور خدای تعالی از اینکه فرمود:" وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ" چیست؟ فرمود: یعنی در دنیا می توانستند سجده کنند، و نکردند «۵».

و در الدر المنثور است که بخاری، ابن منذر و ابن مردویه، از ابی سعید روایت آورده اند که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: پروردگارمان ساق پای خود را بالا می زند، در همان هنگام تمامی زن و مرد با ایمان به سجده می افتند، باقی می ماند کسانی که در دنیا به ریا و خودنمایی سجده کرده بودند، آن روز می خواهند سجده کنند ولی پشتشان (مانند یک تخته) یک پارچه می شود «۶».

---

(۱) توحید صدوق، ص ۱۵۴، ط تهران.

(۲ و ۳) توحید صدوق، ص ۱۵۵، ط تهران.

(۴) توحید صدوق، ص ۱۵۴، ط تهران.

(۵) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۶ به نقل از توحید.

(۶) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۴.

و در همان کتاب است که ابن منده در رد بر جهمی مذهبان از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) آیه:" يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ" را تلاوت کرد، و فرمود خدا ساق پایش را برهنه می کند «۱».

و نیز در همان کتاب است که اسحاق بن راهویه (در مسند خود)، عبد بن حمید، ابن ابی الدنیا، طبرانی، و آجری، در کتاب" الشریعه"، و دارقطنی در کتاب" الرؤیه"، و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه، و بیهقی در کتاب" البعث"، همگی

از عبـد اللّٰه بن مسـعود از رسول خـدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: خدای تعالی روز قیامت همه مردم را یک جا جمع می کند، و خود خدا در چند تکه ابر پایین می آید، آن گاه یک منادی ندا در می دهد که ایها الناس؟ آیا از پروردگارتان راضـی نشـده ایـد، با اینکه شـما را بیافرید، و صورت گری کرد و رزق داد و چنین مقرر کرد که امروز هر انسانی در تحت سـرپرستی ولیی باشـد که در دنیـا او را ولی خود می دانست، و عبـادتش می کرد؟ آیـا این قرار از پروردگارتـان عادلانه نیست؟ همه می گویند: بله هست.

آن گاه فرمود: پس هر انسانی از شما به طرف معبودی می رود که در دنیا می پرستید، و همان معبود در آن روز برایشان ممثل و مجسم می شود، (مثلا) برای کسانی که عیسی را می پرستیدند شـیطان عیسـی ممثل می شود، و برای کسانی که عزیر را می پرستیدنـد شـیطان عزیر ممثل می شود، تا آنجا که برای دسـته ای درخت، و برای جمعی چوب خشک، و برای عده ای سـنگ ممثل می شود.

تنها اهل اسـلام بـدون معبود، ایسـتاده باقی میماننـد، در این هنگام خدای تعالی برایشان ممثل می شود، و به ایشان می گوید: چرا مثل بقیه مردم به راه نمی افتید؟ می گویند:

مـا پروردگـاری داریم که هنوز او را ندیـده ایم تا به طرفش راه بیفتیم، می فرمایـد: پروردگار خود را اگر ببینیـد به چه علامتی می شناسید؟ می گوینـد: مـا ربی داریم که بین ما و او علامتی است، اگر او را ببینیم به آن علامت می شناسـیم، می پرسـد آن چه علامتی است؟ می گویند:

او ساق خود را بالا می زند! در این هنگام خدا پای خود را برهنه می کند، همه آنهایی که در دنیا برایش سجده می کردند،

به خاک می افتند، مگر جمعیتی که پشت هایشان برای سجده خم نمی شود، و مانند شاخ گاو یکپارچه می شود، نمی توانند سجده کنند (تا آخر حدیث) «۲».

مؤلف: این سه روایت اساسش تشبیه است، که براهین عقلی و همچنین قرآن عزیز

---

(۱) الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۶.

آن را رد می کند و به همین جهت یا باید آنها را دور انداخت، و یا تاویل کرد.

[روایاتی در باره املاء و استدراج گنهکاران، چشم زخم، و ...]

و در کافی به سند خود از سفیان بن سمط روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: خدای تعالی وقتی خیر بنده ای را بخواهد، هر گاه گناهی مرتکب شود، به دنبالش به یک گرفتاری مبتلایش می کند، و به این وسیله استغفار را به یادش می اندازد، و وقتی شر بنده ای را بخواهد، هر گاه گناهی مرتکب شود دنبالش نعمتی به او می دهد تا استغفار را از یادش ببرد، و در نتیجه گنهکاری را ادامه بدهد، این همان است که خدای عز و جل در باره اش می فرماید: "سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ" و منظور این است که به وسیله نعمت خود و گناه او وی را استدراج می کند «۱».

مؤلف: در سابق یعنی در تفسیر آیه" سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ" «۲»، هم پاره ای از روایات استدراج را آوردیم.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه" إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ" در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) روایت کرده که می فرمود: مکظوم به معنای مغموم است «۳».

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه" لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ" فرمود: منظور از نعمت، رحمت است

«۴».

و در معنای کلمه" عراء" فرموده جایی است که سقف نداشته باشد «۵».

و در الدر المنثور است که بخاری از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) در تفسیر آیه" وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا" فرمود: مساله چشم زخم حق است «۶».

و در همان کتاب است که ابو نعیم در کتاب" الحلیه" از جابر روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود چشم زخم، مرد سالم را در قبر و شتر سالم را در دیگ قرار می دهد «۷».

مؤلف: در این میان روایاتی هست که آیات سابق را با مساله ولایت تطبیق می کند، که البته جنبه جری و تطبیق مصداق بر کلی دارد، نه اینکه تفسیر آن آیات باشد، و به همین جهت از ایراد آن خودداری کردیم.

---

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

(۳ و ۴ و ۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۳.

(۶ و ۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۸.

تفسیر نمونه

سوره قلم

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

محتوای سوره قلم

گرچه بعضی از مفسران در ((مکی)) بودن تمام سوره تردید کرده اند، یا معتقدند قسمتی از آن در ((مدینه))، و قسمتی در ((مکه)) نازل شده ، ولی لحن سوره و محتوای آیات کاملا هماهنگ با سوره های ((مکی)) است ، چرا که بیش از هر چیز بر محور مساءله نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می خواندند، و دعوت به صبر و استقامت ، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی ، دور می زند.

رویهمرفته

مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱ - نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخصوصا اخلاق برجسته او می پردازد، و آنرا با قسمتهای مؤ کدی تاءکید می کند.

۲ - سپس قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می نماید.

۳ - در بخش دیگری داستان ((اصحاب الجنه)) که در حقیقت هشداری است به مشرکان زشت سیرت بیان شده .

۴ - در قسمت دیگری مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است .

۵ - در بخش دیگری انذارها و تهدیدهائی نسبت به مشرکان بازگو شده .

۶ - در بخش دیگری به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که در برابر دشمنان سرسخت ، استقامت و صبر نشان دهد.

۷ - سرانجام در پایان سوره نیز سخن از عظمت قرآن و توطئه های مختلف

دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده .

انتخاب نام ((قلم)) برای این سوره به تناسب نخستین آیه آن است ، بعضی نیز نام آن را سوره ((ن)) ذکر کرده اند، و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده استفاده می شود که نام آن سوره ((ن و القلم)) است .

فضیلت تلاوت سوره قلم

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: من قراء سوره ((ن و القلم)) اعطاه الله ثواب الذین حسن اخلاقهم : ((کسی که سوره ((ن و القلم)) را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاقند

به آنها می دهد)). <۱>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء سوره ((ن و القلم)) فی فریضه او نافله آمنه الله ان یصیبه فی حیاته فقر اءبدا، و اعاذه اذا مات من ضمه القبر ان شاء الله :

((کسی که سوره ن و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می دارد، و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می دهد)). <۲>

این ثوابها تناسب خاصی با محتوای سوره دارد، و نشان می دهد که هدف تلاوتی است که تواءم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد.

تفسیر :

عجب اخلاق برجسته ای داری !

این سوره تنها سورهای است که با حرف مقطع ((ن)) آغاز شده است ، می فرماید: (ن)

و درباره تفسیر حروف مقطعه بارها مخصوصا در آغاز سوره ((بقره))، و ((آل عمران)) و ((اعراف)) (جلد ۱ - ۲ - ۶) بحث کرده ایم ، چیزی که در اینجا باید بیفزائیم این است که بعضی در اینجا ((ن)) را مخفف کلمه ((رحمان)) و اشاره به آن دانسته اند و بعضی آن را به معنی ((لوح)) یا به معنی ((دوات)) و یا ((نهری)) در بهشت تفسیر کرده اند، ولی هیچیک از این تفسیرها قرینه و شاهد روشنی ندارد.

بنابراین تفسیر این حرف مقطع از تفسیر کل حروف مقطعه که در بالا اشاره کردیم جدا نیست .

سپس به دو موضوع از مهمترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده ، می افزاید: سوگند به ((قلم)) و

آنچه را با قلم می نویسند:)) (و القلم و ما یسطرون).

چه سوگند عجیبی ؟ در واقع آنچه به آن در اینجا سوگند یاد شده است

ظاهرا موضوع کوچکی است : یک قطعه نی ، و یا چیزی شبیه به آن ، و کمی ماده سیاه رنگ ، و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود.

اما در واقع این همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدنهای انسانی ، و پیشرفت و تکامل علوم ، و بیداری اندیشه ها و افکار، و شکل گرفتن مذهبها، و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است ، تا آنجا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کند ((دوران تاریخ)) و ((دوران قبل از تاریخ))، دوران تاریخ بشر از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد، و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند، و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید، و از او ((ما یسطرون)) یادگار ماند.

عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می شود که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت ، نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت ، و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند تعداد آنها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود به بیست نفر نمی رسید، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.

و جالب اینکه : در نخستین آیاتی که در ((جبل النور)) و غار ((حرا)) بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سلّم) نـازل شـد نیز به مقام والای قلم اشاره شـده ، آنجا که می فرمایـد: اقراء باسم ربک الـذی خلق - خلق الانسان من علق - اقراء و ربک الاکرم - الذی علم بالقلم - علم الانسان ما لم یعلم :

((بخوان به نـام پروردگـارت که مخلوقات را آفریـد، و انسان را از خون بسـته ای ایجاد کرد، بخوان به نام پروردگار بزرگت ، هم او که انسان را به وسیله ((قلم)) تعلیم داد، و آنچه را نمی دانست به او آموخت)) (سوره علق ۱ - ۵).

و از همه جالبتر اینکه : همه این سخنان از زبان کسی تراوش می کند

که خودش درس نخوانده بود، و هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت ، و این هم دلیل بر آن است که چیزی جز وحی آسمانی نیست .

بعضی از مفسران ((قلم)) را در اینجا به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند، و یا نـامه اعمـال آدمیان را با آن رقم می زننـد، ولی مسـلما آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسـیر بیان یکی از مصـداقهای آن است ، همـانگونه که ((مـا یسـطرون)) نیز مفهوم وسـیعی دارد، و تمـام آنچه را در طریق هـدایت و تکامـل فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر می آورند شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسانها نیست . <۳>

سپس به چیزی که سوگنـد برای آن یاد شـده پرداخته ، می فرماید: ((به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی)) (ما انت بنعمه ربک بمجنون)

آنها که این نسبت

نـاروا را به تو می زننـد کوردلانی هسـتند که اینهمه نعمت الهی را درباره تو نمی نگرنـد، نعمت عقل و درایت سـرشار، نعمت امانت و صدق و راستی و نعمت علم و دانش آشکار، و نبوت و مقام عصمت .

دیوانه آنها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می کنند، و

رهبر و راهنمای انسانها را با این نسبت ناروا از خود دور می سازند.

و به دنبال آن می افزاید: ((برای تو اجر عظیم و همیشگی است)) (و ان لک لاجرا غیر ممنون).

چرا چنین پاداشـی نداشـته باشـی ؟ در حـالی که در برابر این تهمتهـای زشت و نـاروا اسـتقامت می کنی ، و برای آنهـا آرزوی هدایت و نجات داری ، و هرگز از تلاش و کوشش در این راه خسته نمی شوی .

((ممنـون)) از مـاده ((من)) به معنی ((قطـع)) آمـده است ، یعنی اجر و پاداشـی که هرگز قطـع نمی شود و دائمـا بـاقی اسـت بعضی گفته اند ریشه این معنی از منت گرفته شده زیرا منت باعث قطع نعمت است .

بعضـی نیز گفته اند منظور از غیر ممنون این است که خداوند در مقابل این اجر عظیم هرگز بر تو منت نمی گذارد ولی تفسـیر اول مناسبتر است .

آیه بعد در توصیف دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: ((تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای هستی)) (و انک لعلی خلق عظیم).

اخلاقی که عقل در آن حیران است لطف و محبتی بی نظیر، صـفا و صمیمیتی بی مانند، صبر و استقامت و تحمل و حوصله ای توصیف ناپذیر.

اگر مردم

را به بندگی خدا دعوت می کنی تو خود بیش از همه عبادت می نمائی ، و اگر از کار بد بازمی داری تو قبل از همه خودداری می کنی آزارت می کنند و تو اندرز می دهی ، ناسزایت می گویند و برای آنها دعا می کنی ، بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آنها

دست به درگاه خدا برمی داری .

آری تو کانون محبت و عواطف و سرچشمه رحمتی .

((خلق)) از ماده ((خلقت)) به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی شود و همچون خلقت و آفرینش انسان می گردد.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به ((صبر در راه حق ، و گستردگی بذل و بخشش ، و تدبیر امور، و رفق و مدارا، و تحمل سختیها در مسیر دعوت به سوی خدا، و عفو و گذشت ، و جهاد در راه پروردگار، و ترک حسد و حرص)) تفسیر کرده اند، ولی گرچه همه این صفات در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، ولی ((خلق عظیم)) او منحصر به اینها نبود.

در بعضی از تفاسیر نیز ((خلق عظیم)) به قرآن یا آئین اسلام تفسیر شده است که می تواند از مصادیق مفهوم وسیع فوق باشد، و به هر حال وجود این خلق عظیم در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دلیل بارزی بر عقل و درایت آن حضرت و نفی نسبتهای دشمنان بود.

و به دنبال آن می افزاید: ((به زودی تو می بینی

و آنها نیز می بینند)) (فستبصر و یبصرون).

((که کدامیک از شما مجنون هستید))؟! (بایکم المفتون). <۴>

((مفتون)) اسم مفعول از ((فتنه)) به معنی ابتلاء، و در اینجا به معنی ابتلای به جنون است .

آری آنها امروز این نسبت ناروا را به تو می دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند، ولی مردم عقل و شعور دارند، تدریجا به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می یابند، آنگاه این مساءله روشن می شود که این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده ، و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده .

حرکتها و موضعگیریهای تو در آینده و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن ، نیز نشان خواهد داد که تو منبع بزرگ عقل و درایتی ، دیوانه خفاشانی هستند که با نور این آفتاب به ستیز برخاستند.

و البته در قیامت این حقایق باز هم روشنتر و آشکارتر خواهد شد.

باز برای تاءکید بیشتر می فرماید: پروردگار تو به کسی که از طریق او گمراه شده آگاهتر است ، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسند) (ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین).

چرا که راه راه او است ، و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد، و به این ترتیب به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اطمینان بیشتر می دهد که او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضلالتند.

در حدیث مستندی آمده است هنگامی که قریش دیدند پیامبر علی (علیه السلام) را

بر دیگران مقـدم می شـمرد و بزرگ می دارد به مـذمت علی (علیه السـلام) پرداختنـد، و گفتنـد: محمد مفتون او شده است ، اینجا بود که خداوند ((ن و القلم)) را نازل کرد و به آن سوگند یاد نمود که ای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تو مفتون و مجنون نیستی - تا آنجا که فرمود - خداوند می داند کسانی را که گمراه شده اند اشاره به جماعت قریش که این سـخنان را می گفتند، و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد

اشاره به علی (علیه السلام). <۵>

۱ - نقش قلم در حیات انسانها

از مهمترین رویدادهای زندگی بشر - چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم - پیدایش خط، و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگها بود، و همان بود که دوران تاریخ را از ما قبل از تاریخ جدا کرد.

گردش نیش قلم بر صـفحه کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلمها بسته است .

((قلم)) حافظ علوم و دانشـها، پاسدار افکار اندیشمندان ، حلقه اتصال فکری علما، و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است ، و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است !

قلم انسانهائی را که جـدا از هم ، از نظر زمان و مکان ، زنـدگی می کننـد پیونـد می دهد، گوئی همه متفکران بشـر را در تمام طول تاریخ ، و در تمام صفحه روی زمین در یک کتابخانه بزرگ جمع می بینی !

((قلم)) رازدار بشر، و خزانه دار علوم ، و جمع آوری کننده

تجربیات قرون و اعصار است ، و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

و البته ((قلم)) وسیله ای است برای ((ما یسطرون)) و نوشته ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است ، هم به ((ابزار)) و هم به ((محصول)) ابزار.

در بعضی از روایات آمده است که (ان اول ما خلق الله القلم) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود)).

این حدیث را محدثان شیعه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند <۶> و در کتب اهل سنت به عنوان یک خبر معروف نیز آمده است . <۷>

و در حدیث دیگری آمده است : اول ما خلق الله تعالی جوهره) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود)) <۸>

و در بعضی از اخبار نیز آمده است : (ان اول ما خلق الله العقل) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود)). <۹>

توجه به پیوند ویژه ای که در میان ((گوهر)) و ((قلم)) و ((عقل)) است مفهوم ((اول بودن)) همه آنها را روشن می کند.

در ذیل حدیثی که در بالا از امام صادق (علیه السلام) نقل کردیم آمده است که خداوند بعد از آفرینش قلم به او فرمود: بنویس ! و او آنچه را بوده و خواهد بود تا روز قیامت نوشت !

گرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است ، ولی هر چه هست نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات

او روشن می سازد.

پیشوایان اسلام در احادیث متعددی به یاران خود تاءکید می کردند که به حافظه خود قناعت نکنند، و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورند، و برای آیندگان به یادگار بگذارند. <۱۰>

بعضـی از دانشـمندان گفته اند: البیان بیانان : بیان اللسان ، و بیان البنان و بیان اللسان تدرسه الاعوام ، و بیان الاقلام باق علی مر الایام !

((بیـان دو گونه است : بیان زبان ، و بیان قلم ، بیان زبان با گـذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود، ولی بیان قلمها تا ابد باقی است))! <۱۱>

و نیز گفته اند: (ان قوام امور الدین و الدنیا بشـیئین القلم و السیف و السیف تحت القلم : ((پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است : ((قلم)) و ((شمشیر)) و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد))! <۱۲>

همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده :

کذا قضی الله للاقلام مذ بریت

ان السیوف لها مذ ارهفت خدم !

((خداوند اینگونه برای قلم از آن روز که تراشـیده شد مقدر کرده است که شمشـیرهای تیز خدمتگزار آن باشـند))! (این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن قلم به وسیله چاقو و قرار گرفتن تیغهای تیز در خدمت قلم از آغاز کار). <۱۳>

شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث در این زمینه می گوید:

اذا اقسم الابطال یوما بسیفهم

و عدوه مما یجلب المجد و الکرم

کفی قلم الکتاب فخرا و رفعه

مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم !

((آن روز که جنگجویان قهرمان به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند.

و آن

را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.

برای قلم نویسندگان همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر))). <۱۴>

و راستی چنین است چرا که پیروزیهای نظامی اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد هرگز پایدار نخواهد بود، مغولها در تاریخ ایران بزرگترین پیروزی را کسب کردند ولی چون ملت بی فرهنگی بودند به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و مسیر خود را تغییر دادند.

گرچه این بحث بسیار دامنه دار است ولی برای اینکه از روش تفسیری خارج نشویم سخن را با حدیث بسیار پرمعنائی از پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه پایان می دهیم :

ثلاث تخرق الحجب ، و تنتهی الی ما بین یدی الله : صریر اقلام العلماء، و وطی اقدام المجاهدین ، و صوت مغازل المحصنات : ((سه صدا است که حجابها را پاره می کند و به پیشگاه با عظمت خدا می رسد: صدای گردش قلمهای دانشمندان به هنگام نوشتن ، و صدای قدمهای مجاهدان در میدان جهاد، و صدای چرخ نخریسی زنان پاکدامن))! <۱۵>

البته تمام آنچه گفته شد درباره قلمهائی است که در مسیر حق و عدالت ، و در صراط مستقیم ، گردش می کند، اما قلمهای مسموم و گمراه کننده بزرگترین بلا، و عظیمترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.

۲ - نمونه ای از اخلاق پیامبر (ص)

پیروزی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر چند با تاءیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت

که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود. آنچنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت .

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنامیم اغراق نگفته ایم ، چنانکه نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت : هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق ((یدخلون فی دین الله افواجا)) فوج فوج مسلمان شوند.

درباره حسن خلق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داستانهای زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که همه آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، ولی همینقدر باید بگوئیم : که در حدیثی از حسین بن علی (علیه السلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره ویژگیهای

زنـدگی پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) و اخلاق او سؤ ال کردم ، و پدرم مشـروحا به من پاسخ فرمود، در بخشـی از این حدیث آمده است :

رفتار پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سـنگدل و پرخاشـگر و بـدزبان و عیبجو و مـدیحه گر نبود، هیچکس از او ماءیوس نمی شـد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید بازنمی گشت : سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن پرگوئی ، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسـی را مذمت نمی کرد، و سـرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت ،

در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شـد آنهـا به سـخن درمی آمدنـد، امـا نزد او هرگز نزاع و مجـادله نمی کردنـد... هرگـاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمـل می نمود، و به یـارانش می فرمود: هرگاه کسـی را دیدیـد که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد. <۱۶>

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی

و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق ((لانفضوا من حولک)) همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه درباره شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم :

۱ - در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق : ((من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم)). <۱۷>

به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همین تکمیل اخلاق فضیله است .

۲ - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : (انما المؤ من لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار): ((مؤ من با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزهدار است)). <۱۸>

۳ - و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: ما من شی ء اثقل فی المیزان من خلق حسن : ((چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست)). <۱۹>

۴ - و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطؤ ن اکنافا، الذین یالفون و یؤ لفون ، و ابغضکم

الی الله المشاؤ ن بالنمیمه ، المفرقون بین الاخوان ، الملتمسون للبرءاء العثرات :

((از همه شما محبوبتر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آنها می جوشند، و از همه شما مغبوضتر نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدائی می افکند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند)). <۲۰>

۵ - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اکثر ما یدخل الناس الجنه تقوی الله و حسن الخلق : ((بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است)). <۲۱>

۶ - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است : ان اکمل المؤ منین ایمانا احسنهم خلقا: ((از میان مؤ منان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کاملتر باشد)). <۲۲>

۷ - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: علیکم بحسن الخلق ، فان حسن الخلق فی الجنه لامحاله ، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحاله :

((بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است ، و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است)). <۲۳>

از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت ، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان ، و همطراز عبادتهای شبانه و

روزانه است ، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است . از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن

بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیات گذشته آمده بود در این آیات به ذکر اخلاق دشمنان او می پردازد تا در یک مقایسه ، فاصله میان این دو کاملا روشن شود.

نخست می فرماید: ((از این تکذیب کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می کنند اطاعت و پیروی مکن)) (فلا تطع المکذبین).

آنها مردمی گمراه و اغواگرند، و تمام اصول حق را زیر پا نهاده اند، و اطاعت از چنین کسانی حتی در یک کلام نتیجه ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.

سپس به تلاش و کوشش آنها برای سازشکشیدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اشاره کرده می افزاید: ((آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها هم نرمش نشان دهند)) (ودوا لو تدهن فیدهنون).

نرمش و انعطاف به معنی صرفنظر کردن از قسمتی از فرمانهای خدا به خاطر آنان .

مفسران نقل کرده اند که این آیات زمانی نازل شد که رؤ سای مکه پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به پیروی از آئین نیاکان و شرک و بتپرستی دعوت کردند، خداوند او را از اطاعت آنها نهی کرد. <۲۴>

بعضی دیگر نقل کرده اند که ((ولید بن مغیره)) که از سران بزرگ شرک بود اموال عظیمی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت و سوگند یاد کرد که اگر از آئینش بازگردد به او خواهد

از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است به خوبی استفاده می شود که وقتی مشرکان کوردل سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند به فکر افتادند که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امتیازاتی از او بگیرند، و او را به نوعی سازش بکشانند - همانگونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است - لذا گاه اموال عظیم ، و گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته پیشنهاد می کردند، و در حقیقت روح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با مقیاس وجود خود اندازه - گیری و مقایسه می نمودند.

ولی قرآن بارها به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار داده که هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند، چنانکه در آیه ۴۹ سوره مائده می خوانیم : (و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک): ((در میان آنها (اهل کتاب) بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوسهای آنها پیروی مکن ، و برحذر باش که تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند)).

((یدهنون)) از ماده ((مداهنه)) در اصل از ((دهن)) به معنی ((روغن))

گرفته شده ، و در اینگونه موارد به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است . و معمولا این تعبیر در مورد انعطافهای مذموم و منافقانه به

کار می رود.

سپس بـار دیگر از اطـاعت آنهـا نهی کرده و صـفات نه گانه مـذمومی را که هر یک به تنهائی می توانـد مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شـمرد، می فرماید: ((اطاعت از هر کس که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن)) (و لا تطع کل حلاف مهین).

((حلاف)) به کسـی می گوینـد که بسـیار قسم می خورد، و برای هر کـار کوچک و بزرگی سوگنـد یاد می کنـد، و معمولا اینگونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند.

((مهین)) از ((مهانت)) به معنی حقارت و پستی است و بعضـی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شـرور تفسـیر کرده اند.

سپس می افزاید: ((کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است)) (هماز مشاء بنمیم).

((هماز)) از ماده ((همز)) (بر وزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیبجوئی نمودن است .

((مشاء بنمیم)) کسـی است که برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشـمنی رفت و آمـد می کنـد (باید توجه داشت که این هر دو وصف به صورت صـیغه مبـالغه آمـده که از نهـایت اصـرار آنهـا در این کارهای زشت حکایت می کند).

در پنجمین و ششـمین و هفتمین وصف می گویـد: ((کسـی که بسـیار از کـار خیر جلوگیری می کنـد، و تجاوزگر، و گنهکار است)) (مناع للخیر معتد اثیم)

نه تنها خود کار خیری نمی کنـد و راه خیری ارائه نمی دهـد، بلکه سـدی است در مقابل خیر و برکت دیگران ، بعلاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده

، و اضافه بر این صفات ، آلوده هرگونه گناهی نیز هست ، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است .

و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((او بعد از همه اینها پرخور، و بدنام است)) (عتل بعد ذلک زنیم).

((عتل)) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به کسی می گویند که بسیار غذا می خورد، و همه چیز را به سوی خود می کشد، و دیگران را از آن باز می دارد.

بعضی دیگر ((عتل)) را به معنی انسان بدخوی کینه توز خشن ، یا انسان بی حیای بد خلق تفسیر کرده اند.

((زنیم)) کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می دهند در حالی که از آنها نیست ، و در اصل از ((زنمه)) (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می گویند که آویزان است ، گوئی جزء گوش نیست و به آن وابسته است .

تعبیر به ((بعد ذلک)) اشاره ای به این معنی است که این دو صفت از صفات سابق زشتتر و نکوهیده تر است ، چنانکه جمعی از مفسران از آن استفاده کرده اند.

خلاصه اینکه خداوند در اینجا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و

اخلاق رذیله آنها فرموده که شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد، و به این ترتیب روشن می سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چگونه افرادی بوده اند، افرادی دروغگو، پست ، عیبجو، سخن چین

، متجاوز گنهکار، بی اصل و نسب ، و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی رود.

در آیه بعد هشدار می دهد ((مبادا به خاطر اینکه آنها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آنها نرم و تسلیم شوی ، و از آنها اطاعت کنی)) (ان کان ذا مال و بنین).

بدون شک پیامبر هرگز تسلیم نمی شد، و این آیات در حقیقت تاءکیدی است بر این معنی ، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچکس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

بنابراین جمله فوق تتمه ای است برای آیه ((و لا تطع کل حلاف مهین)) ولی بعضی گفته اند این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است ، یعنی : غرور ناشی از ثروت و نفرات بسیار آنها را به این رذائل اخلاقی می کشاند، و به همین دلیل در بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان بی ایمان همه این صفات دیده می شود، ولی لحن آیات با تفسیر اول مناسبتر است ، و به همین دلیل غالب مفسران نیز آنرا برگزیده اند.

آیه بعد عکس العمل اینگونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند در برابر آیات الهی نشان می دهد، و می گوید: ((هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود و می گوید: اینها افسانه های خرافی پیشینیان است))! (اذا

تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین).

و با این بهانه و این برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد، و آنها را به دست فراموشی می سپرد، و دیگران را نیز اغوا

می کند، و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد، و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت اینگونه افراد.

آخرین آیه مورد بحث از یکی از مجازاتهای این گروه پرده برداشته ، می افزاید: ((به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می نهیم))! (سنسمه علی الخرطوم).

این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها، زیرا اولاـ تعبیر به ((خرطوم)) بینی که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود تحقیر روشنی برای آنها است ، و ((ثانیا)) بینی در لغت عرب معمولا کنایه از بزرگی و عزت است همانگونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید ((ثالثا)) علامت گذاردن مخصوص حیوانات است ، حتی در حیوانات در صورت آنها مخصوصا بر بینی آنها علامتگذاری نمی شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است ، همه اینها با بیانی رسا می گوید: خداوند اینچنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می کند و کوس رسوائی آنها را در همه جا به صدا درمی آورد که عبرت همگان گردند.

و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که نظیر و مانند نداشت ، و رسوائی در آخرت از آن هم بیشتر است .

بعضی از مفسران گفته اند که بیشتر آیات این سوره ناظر به ((ولید بن

مغیره)) یکی از سران معروف شرک می باشد، ولی مسلما این معنی

مانع از عمومیت مفهوم آیات و گستردگی و شمول تعبیرات آن نیست . <۲۶>

۱ - رذائل اخلاقی

آیات فوق گرچه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ولی در عین حال الگوئی برای تشخیص این صفات به دست می دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می افکند، صفاتی که مؤ منان راستین باید به دقت مراقب باشند به آنها آلوده نشوند، لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تاء کیدهای بسیاری شده است ، از جمله :

۱ - در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قال : المشاؤ ن بالنمیمه المفرقون بین الاحبه ، الباغون للبرءاء المعایب :

آیا شما را به شریرترین افراد شما خبر دهم ، گفتند: آری ، ای رسول خدا ! فرمود: آنهائی که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی می افکنند، و برای افراد پاک و بیگناه در جستجوی عیوبند)). <۲۷>

مخصوصا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صریحا در این زمینه توصیه می کرد و فرمود: لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر:

((احدی از شما درباره هیچیک از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکند، چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم)). <۲۸>

و بالاخره در حدیث دیگر از

پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: لا یدخل الجنه جواظ، و لا جعظری ، و لا عتل زنیم .

((سه گروه وارد بهشت نمی شوند، ((جواظ)) ((جعظری)) و ((عتل زنیم)) راوی می گوید پرسیدم ((جواظ)) کیست ؟ فرمود: کل جماع مناع : هر کس که بسیار جمع می کند و از دیگران منع می نماید، پرسیدم ((جعظری)) کیست ؟ فرمود افراد خشن و تندخو، پرسیدم : ((عتل زنیم)) کیست ؟ فرمود: افراد شکمباره و بداخلاق ، آنها که بسیار می خورند و می پوشند و بیدادگر و ظالمند)) <۲۹>

۲ - مداهنه و سازشکاری

از تفاوتهای روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه همیشه

حاضرند در مقابل امتیازاتی که می گیرند امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافعی صرفنظر کنند، مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست ، و دائما روی آن معامله می کنند! و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید: (ودوا لو تدهن فیدهنون): ((آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همانگونه که آنها مداهنه و معامله می کنند تو هم مداهنه کنی)).

ولی گروه اول هرگز معامله گر نیستند، آنها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ بهائی از دست نمی دهند، و بر سر آن معامله نمی کنند، مداهنه و سازشکاری و اینگونه دادوستدهای سیاسی در کار آنها نیست ، و یکی از بهترین نشانه هائی است که می توان سیاستبازان حرفه ای را به

وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود. داستان عبرت انگیز ((اصحاب الجنه))

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمنـدان خودخواه و مغرور بود که بر اثر فزونی مال و فرزندان پشت پا به همه چیز می زنند، در این آیات داسـتانی را درباره عده ای از ثروتمندان پیشـین که دارای باغ خرم و سـرسبزی بودند، و سرانجام بر اثر خیره سـری نابود شدند ذکر می کند، داسـتانی به نظر می رسد در آن عصر در میان مردم معروف بوده ، و به همین دلیل به آن استشهاد شده است .

نخست می فرماید: ((ما آنها را آزمودیم همانگونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم)) (انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنه).

در اینکه بـاغ کجا بوده ؟ در سـرزمین یمن در نزدیکی شـهر بزرگ صـنعاء؟ یا در سـرزمین حبشه ؟ یا در میان بنی اسـرائیل در سرزمین شام ؟ و یا طائف ؟ گفتگو

است ولی مشهور همان یمن است .

مـاجرا چنین بود که این بـاغ در اختیـار پیرمرد مؤ من قرار داشت ، او به قـدر نیـاز از آن برمی گرفت ، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشـید، فرزندانش گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم ، چرا که عیال و فرزندان ما بسـیارند، و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم ! و به این ترتیب تصـمیم گرفتند تمام مسـتمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند محروم سازند، و سرنوشت آنها همان شد که در این آیات می خوانیم :

می گوید: ((ما آنها را آزمودیم ، آن

زمان که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان و دور از انظار مستمندان بچینند)) (اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین). <۳۰>

((و هیچ از آن استثنا نکنند)) و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند (و لا یستثنون).

این تصمیم آنها نشان می دهد که این کار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می تواند کمی از محصول یک باغ پردرآمد را به نیازمندان اختصاص دهد، بعضی گفته اند منظور از عدم استثناء این است که آنها ((الا ان یشاءالله)) نگفتند، یعنی آنقدر مغرور بودند که گفتند می رویم و این کار را می کنیم حتی خود را از گفتن ((انشاءالله)) بی نیاز دیدند.

ولی تفسیر اول صحیحتر است . <۳۱>

سپس در ادامه این سخن می افزاید: ((به هنگام شب ، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند)) (فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون).

آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار چنان بر آن مسلط شد که ((آن باغ خرم و سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی گردید)) و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند (فاصبحت کالصریم).

((طائف)) از ماده ((طواف)) در اصل به معنی کسی است که بر گرد چیزی می گردد، ولی گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می دهد، و منظور در اینجا همین است .

((صریم)) از ماده ((صرم)) به معنی ((قطع))

است و در اینجا به معنی ((شب ظلمانی))، یا ((درخت بدون میوه)) یا ((خاکستر سیاه)) است : زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود همانگونه که روز با فرارسیدن شب ، و لذا گاهی به شب و روز ((صریمان)) می گویند، به هر حال منظور این است که آنچنان این بلای آسمانی که ظاهرا صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یکجا آتش زد، و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه ها هرگاه به چیزی بزنند همین گونه خواهد بود.

به هر حال صاحبان باغ به گمان اینکه درختهای پربارشان آماده برای چیدن میوه است ((در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند)) (فتنادوا مصبحین). <۳۲>

و گفتند: ((به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید))! (ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین):

((اغدوا)) از ماده ((غدوه)) به معنی اول روز است ، و لذا به غذائی که در آغاز روز خورده می شود (صبحانه) ((غداء)) می گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی ((غداء)) به ناهار گفته می شود).

به این ترتیب ((آنها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می گفتند)) (فانطلقوا و هم یتخافتون).

((که مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود))! (ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین).

و چنان آهسته سخن می گفتند که صدای آنها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود، و برای خوشه چینی ، یا گرفتن مختصری میوه برای سیر

کردن شکم خود، به سراغ آنها برود!

چنین به نظر می رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه چینی باغ شروع شود و بهره ای

عائد آنها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت کردند که هیچکس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده ، و هنگامی فقرا باخبر شوند که کار از کار گذشته باشد.

و به این ترتیب ((آنها صبحگاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند)) (و غدوا علی حرد قادرین).

((حرد)) (بر وزن سرد) به معنی ممانعت توام با شدت و غضب است ، آری آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سالهائی که باران قطع می شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید: سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

این آیات ادامه داستان ((اصحاب الجنه)) است که در آیات پیشین گذشت صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند، و دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند، و همه را در انحصار خویش گیرند، و حتی یک فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشیند، صبحگاهان به راه افتادند اما بی خبر از اینکه صاعقه ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آنها در خواب بوده اند باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است .

قرآن می گوید: ((هنگامی که آنها باغ خود را دیدند

چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند این باغ ما نیست ، ما راه را گم کرده ایم))! (فلما راءوها قالوا انا لضالون).

منظور از ((ضالون)) ممکن است گم کردن راه باغ باشد، چنانکه در بالاـ گفتیم ، و یا گم کردن راه حق ، چنانکه بعضی احتمال داده اند.

ولی معنی

اول مناسبتر به نظر می رسد.

سپس افزودند: ((بلکه ما محرومان واقعی هستیم)) (بل نحن محرومون) می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم ، هم محروم از درآمد مادی ، و هم برکات معنوی که از طریق انفاق در راه خدا و به نیازمندان به دست می آید.

((در این میان یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت : آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید)): (قال اوسطهم ا لم اقل لکم لو لا تسبحون).

نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، و از مخالفت او بپرهیزید، شکر نعمت او را بجا آورید، و نیازمندان را از اموال خود بهره مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید، و به روزگار سیاه افتادید!

از این آیه استفاده می شود که در میان آنها فرد مؤ منی بود که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد، و چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش نمی داد، اما پس از این حادثه دردناک ، زبان او گشوده شد، و منطقش تیزتر و برنده تر گشت ، و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت .

آنها نیز لحظه ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند، ((و گفتند منزه

است پروردگار ما، مسلما ما ظالم و ستمگر بودیم)) هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران (قالوا سبحان ربنا انا کنا ظالمین).

تعبیر به ((اوسط)) در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی

کرده اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پرمحتوائی نیست ، ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است .

تعبیر به ((لو لا ـ تسبحون)) (چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟) از این جهت است که ریشه همه اعمال نیک ایمان و معرفه الله و تسبیح و تنزیه خدا است .

بعضی نیز تسبیح را در اینجا به معنی شکر نعمت کرده اند که لازمه آن بهره مند ساختن محرومان است ، ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد، و در مفهوم آیه جمع است .

و اما تسبیح آنها قبل از اعتراف به گناه ممکن است از این جهت باشد که می خواهند ((خدا)) را در مورد این بلای عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد از هرگونه ظلم و ستمی منزه شمرند، و بگویند خداوندا! این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق چنین عذاب دردناکی شدیم ، اما کار تو عین عدالت و حکمت بود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز قبل از اقرار به ظلم همین تسبیح دیده می شود، چنانکه در داستان یونس (علیه السلام) می خوانیم : موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار

گرفت گفت : ((لا اله الا اءنت سبحانك انى كنت من الظالمين)). ((معبودى جز تو نيست ، منزهى ، من از ظالمان و ستمگران بودم)) (انبياء ۸۷).

البته ظلم در مورد اين پيامبر بزرگ به معنى ترك اولى است چنانكه در تفسير همين آيه در جلد ۱۳ گفته ايم .

ولى مطلب به اينجا خاتمه نيافت ((آنها رو به هم كردند و شروع به ملامت و سرزنش يكديگر نمودند)) (فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون).

و احتمالا هر كدام در عين اعتراف به خطاى خويش گناه اصلى را به دوش ديگرى مى انداخت ، و او را شديدا سرزنش مى كرد كه تو عامل اصلى بدبختى ما شدى ؟ و گرنه ما اينقدر هم از خدا و عدالت بيگانه نبوديم !

آرى اينچنين است سرنوشت همه ظالمانى كه در چنگال عذاب الهى گرفتار مى شوند كه در عين اعتراف به گناه ، هر كدام سعى دارد عامل اصلى بدبختى خود را ديگرى بشمرد، شايد به اين دليل كه در اينگونه موارد معمولا يكى پيشنهاد مى كند، و ديگرى تاءييد مى نمايد، و يكى اجراى آن را بر عهده مى گيرد و ديگرى با سكوت خود ابراز رضايت مى كند، ولى روشن است كه همه آنها شريك جرم و دخيل در گناهند.

سپس مى افزايد: هنگامى كه به عمق بدبختى خود آگاه شدند فريادشان بلند شد و ((گفتند: واى بر ما كه طغيانگر بوديم))! (قالوا يا ويلنا انا كنا طاغين).

آنها در مرحله قبل اعتراف به ((ظلم)) و ستم كردند، و در اينجا اعتراف به ((طغيان)) و در حقيقت طغيان مرحله اى است بالاتر از

ظلم ، زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند، اما طغیانگر اصلا زیربار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد.

این احتمال نیز وجود دارد که ظلم اشاره به ((ظلم بر خویشتن)) است ، و طغیان اشاره به ((تجاوز بر حق دیگران)).

این نکته نیز قابل توجه است که عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می شود و یا می خواهد اظهار انزجار از چیزی کند گاه ((ویس)) می گوید و گاه ((ویح)) و گاه ((ویل)) که اولی در مصیبت خفیف است ، و دومی شدیدتر،

و سومی اشد آنها است ، و این نشان می دهد که صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنشها می دانستند.

سرانجام آنها بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آوردند، و گفتند: ((امید است پروردگارمان گناهان ما را ببخشد، و باغستان بهتر از این باغ بجای آن در اختیار ما بگذارد)) (عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها).

((چرا که ما به سوی او روی آورده ایم ، و به ذات پاکش دل بسته ایم ، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی پایان او می طلبیم)).

(انا الی ربنا راغبون). <۳۳>

آیا به راستی این گروه از کار خود پشیمان شدند، و در برنامه خویش تجدید نظر کردند، و تصمیم قاطع گرفتند که اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند حق شکر آن را ادا کنند؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می شوند موقتا

بیدار می گردند اما همینکه طوفان فرو نشست باز همان برنامه ها تکرار می گردد؟

در این زمینه در میان مفسران گفتگو است ، آنچه از لحن آیه بعد احتمالا ـ استفاده می شود این است که توبه آنها به خاطر اینکه شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد، ولی در بعضی از روایات می خوانیم که آنها از روی خلوص نیت توبه کردند، و خداوند توبه آنها را قبول کرد، و باغی بهتر به آنها عنایت

فرمود که مخصوصا درختان انگور پربار با خوشه های بسیار بزرگ داشت .

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری کلی و درس همگانی می فرماید: ((عذاب خداوند اینگونه است ، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند)) (کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لو کانوا یعلمون).

شما نیز اگر به خاطر مال و ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، و روح انحصارطلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید، و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت ، منتها یک روز ((صاعقه)) آمد و آن باغ را آتش زد، امروز ممکن است آفتهای دیگر، و حتی جنگهای خانمانسوز جهانی و منطقه ای این نعمتها را بر باد دهد.

۱ - انحصار طلبی بلای بزرگ ثروتمندان

انسان خواه ناخواه علاقه به مال دنیا دارد چرا که گذران زندگی او به وسیله آن می باشد، و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست ، مهم آن است که نیازمندان را هم در اموال خود سهیم کنید، نه تنها حقوق واجب الهی را بپردازد بلکه از انفاقهای مستحب نیز خودداری نکند.

مخصوصا در

مورد باغ و زراعت در روایات اسلامی دستور داده شده که به نیازمندان حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه (و آتوا حقه یوم حصاده) (حق آن را به هنگام درو بپردازید) (انعام ۱۴۱) به عنوان ((حق الحصاد)) معروف شده است ، و آن حقی است غیر از زکات معروف ، و منظور از

آن چیزی است که هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه ، یا درو کردن زراعت به آنها پرداخته می شود، و حد معنی ندارد. <۳۴>

ولی هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می شود صورت انحصارطلبی به خود می گیرد، و حتی گاهی بی آنکه خود نیاز به چیزی داشته باشد دوست دارد دیگران از آن محروم باشند! و به تعبیر دیگر از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می برد، و این بلای بزرگی است که مخصوصا امروز هم در جوامع انسانی نمونه های بسیار دارد، و می توان آن را یکنوع بیماری خطرناک شمرد.

داستان ((اصحاب الجنه)) و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده ترسیم روشنی از روحیه انحصار طلبی گروهی از ثروتمندان است که چگونه دست به دست هم می دهند، و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می کشند، و دور از چشم آنها به برداشتن محصول و استفاده های کلان می پردازند، ولی بسیار می شود که آه این محرومان به صاعقه های سوزانی تبدیل می گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصار طلب را به آتش می کشد، و بسیار دیده شده است که این صاعقه ها در شکل انقلابها ظاهر می شود، و

آنچه را آنهـا بـاور نمی کردنـد بـا چشم خود می بیننـد، آه و فریادشان به آسـمان بلنـد می شود و دم از توبه و جبران خطاهای گذشته می زنند اما کار از کار گذشته است .

۲ - رابطه میان ((گناه)) و ((قطع روزی))

از داستان فوق ضمنا استفاده می شود که در میان ((گناه)) و ((قطع روزی))

رابطه نزدیکی است ، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم :

ان الرجل لیذنب الذنب فیدراء عنه الرزق ، و تلا هذه الایه : اذ اقسـموا لیصـرمنها مصـبحین و لا یسـتثنون فطاف علیها طائف من ربـک و هم نـائمون : ((گـاه انسـان گناهی می کنـد و روزی او قطع می شود)) سـپس امام (علیه السـلام) آیات بالا را تلاوت فرمود:

((هنگـامی که صاحبـان بـاغ سوگنـد یـاد کردنـد که صـبحگاهان میوه هـا را بچیننـد، و اجازه ندهنـد حتی یک نفر غیر از آنها اسـتفاده کنـد، امـا بلاـئی از سوی پروردگـارت در حـالی که آنها در خواب بودنـد بر آن باغ مسـلط شـد و آن را نابود کرد)). <۳۵>

از ابن عباس نیز نقل شـده که ((رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشـنتر است ، چنانکه خداوند آن را در سوره ن و القلم (سوره مورد بحث) بیان فرموده))! <۳۶> ۱ - بازپرسی کامل

می دانیم روش قرآن این است که شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می دهد، تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند، و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤ ثر است .

طبق همین روش بعد از ذکر سرنوشت دردناک

((اصــحاب الجنـه)) (صاحبـان بـاغ خرم و ســرسبز) در آيـات گذشـته بـه ذكر حـال پرهيزگـاران پرداختـه مى گويـد: ((براى پرهيزگاران نزد پروردگارشان باغهاى پرنعمت بهشت است)) (ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم).

باغهائى از بهشت كه هر نعمتى تصور شود كاملترين نوع آن در آنجا است ، علاوه بر نعمتهائى كه به فكر هيـچ انسانى نرسـيده است .

ولى از آنجا كه جمعى از مشـركان و ثروتمنـدان خودخواه بودند كه ادعا مى كردند همان طور كه در دنيا وضع ما عالى اسـت در قيامت نيز بسـيار خوب است ، خداونـد در آيه بعد شديدا آنها را مؤ اخذه قرار داده بلكه محاكمه مى كند مى فرمايد: ((آيا ما مؤ منانى را كه در برابر حق و عدالت تسليمند، همچون

مشركان و مجرمان قرار دهيم))؟ (ا فنجعل المسلمين كالمجرمين).

((شما را چه مى شود؟ چگونه داورى مى كنيد))؟! (ما لكم كيف تحكمون)

هيـچ انسـان عـاقلى بـاور مى كنـد سـرنوشت عـادل و ظـالم ، مطيع و مجرم ، ايثارگر و انحصارطلب ، يكسان باشـد؟ آن هم در پيشگاه خداوندى كه همه كارش روى حساب و برنامه حكيمانه است .

در سوره فصلت (آيه - ۵۰) نيز اشارهاى به اين قبيل افراد كرده مى فرمايد: (و لئن اذقناه رحمه منا من بعد ضـراء مسـته ليقولن هذا لى و ما اظن الساعه قائمه و لئن رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى):

((و هرگاه به او رحمتى از سوى خود بعد از ناراحتى بچشانيم مى گويد: اين به خاطر شايسـتگى و استحقاق من بودن است ، و گمان نمى كنم قيامتى برپا شود، و به فرض كه قيامتى باشد

هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداشهای نیک است))!

آری این گروه مغرور و از خود راضی دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می دانند!

سپس می افزاید: ((اگر عقل و خرد، شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از ((نقل)) بر آن دارید ((آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید))؟! (ام لکم کتاب فیه تدرسون).

((که آنچه را شما اختیار می کنید و تمایل دارید از آن شما است))؟!

(ان لکم فیه لما تخیرون). <۳۷>

شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان همطراز مسلمین باشند، این سخنی است که نه عقل به آن حکم می کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است .

در آیه بعد چنین ادامه می دهد: ((اگر شما مدرکی از عقل و نقل بر این ادعا ندارید آیا عهد و پیمانهای مؤ کدی بر ما دارید که تا روز قیامت استمرار دارد که هر چه را به نفع خود حکم می کنید برای شما قرار می دهد))؟! (ام لکم ایمان علینا بالغه الی یوم القیامه ان لکم لما تحکمون)

چه کسی می تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است که تسلیم تمایلات او گردد، و هر امتیاز و مقامی می خواهد بی چون و چرا به او بدهد؟! تا آنجا که مجرمان همردیف مؤ منان شوند. <۳۸>

باز در ادامه این پرسشها که راهها را از هر سو به روی آنان می بندد می افزاید: ((از آنها بپرس کدامیک از آنان تضمین می کنند که مجرمان و مؤ منان یکسان باشند یا هر چه آنها

می خواهند خدا در اختیارشان بگذارد)) (سلهم ایهم بذلک زعیم).

و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید: ((یا اینکه آنها معبودانی دارند که نزد خداوند برای آنان شفاعت و حمایت می کنند، اگر راست می گویند آنها را بیاورند و معرفی کنند))! (ام لهم شرکاء فلیاتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین).

آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر اینکه بتها این جمادات کم ارزش و بی شعور و شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟

بعضی از مفسران ((شرکاء)) را در اینجا به معنی ((شهداء)) (گواهان) گرفته اند.

به این ترتیب در یک جمعبندی از مجموع آیات فوق می توان چنین نتیجه گرفت که آنها برای اثبات مدعای خود که همردیف مؤ منان ، بلکه از آنها برترند، باید به یکی از چهار وسیله متشبث شوند: یا دلیلی از عقل ، یا کتابی از کتب آسمانی ، یا عهد و پیمانی از خداوند، و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان ، و چون پاسخ همه این سؤ الات منفی است بنابراین ادعای مزبور به کلی بی اساس و بی ارزش است . آن روز می خواهند سجده کنند اما قادر نیستند

در تعقیب آیات گذشته که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می داد، در آیات مورد بحث گوشه ای از سرنوشت آنها را در قیامت نشان می دهد تا روشن شود این گروه خودخواه و پر ادعا در آن روز چقدر ذلیل و خوارند؟

می فرماید: ((به خاطر بیاورید روزی را که از شدت ترس و وحشت ساقها برهنه می شود، و آنها را دعوت به سجده می کنند اما قادر بر آن

نیستند)) (یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون). <۳۹>

جمله ((یکشف عن ساق)) (ساقها برهنه می شود) به گفته جمعی از مفسرین کنایه از شدت هول و وحشت و وخامت کار است ، زیرا در میان عرب معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می گرفت دامن را به کمر می زد و ساق پاها برهنه می کرد، لذا می خوانیم هنگامی که از ((ابن عباس)) مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤ ال کردند گفت : هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید، آیا نشنیده اید که شاعر می گوید: و قامت الحرب بنا علی ساق : ((جنگ ما را بر ساق پا نگهداشت)) کنایه از شدت بحران جنگ است .

بعضی نیز گفته اند ((ساق)) به معنی اصل و اساس چیزی است ، مانند ساقه درخت ، بنا بر این ((یکشف عن ساق)) یعنی در آن روز ریشه های هر چیز

آشکار می شود، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

آری در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند، مؤ منان به سجده می افتند، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند! زیرا روحیات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود و در آن روز به روز می کند و مانع می شود که در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند.

در اینجا سؤ الی پیش می آید که روز قیامت روز تکلیف نیست ، پس دعوت به سجود برای چیست ؟

پاسخ این سؤ ال

را می توان از تعبیری که در احادیث آمده است به دست آورد، در حدیثی می خوانیم : ((در قیامت حجابی از نور الهی برداشته می شود، و مؤ منان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند، ولی پشت منافقان آنچنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند))! <۴۰>

و به تعبیر دیگر: در آن روز عظمت خدا آشکار می گردد این عظمت مؤ منان را به سجده دعوت می کند و آنها به سجده می افتند ولی کافران از این سعادت محرومند.

آیه بعد می گوید ((این در حالی است که چشمهای آنها از شدت ندامت و شرمساری به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجود آنها را دربرگرفته است)) (خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله). <۴۱>

افراد مجرم هنگامی که در دادگاه محکوم می شوند معمولا ـ سر خود را به زیر می افکنند، و ذلت تمام وجودشان را فرا می گیرد.

سپس می افزاید: ((آنها پیش از این در دار دنیا دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند))، (و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون).

ولی آنها هرگز سجده نکردند، و روح استکبار و تمرد و سرپیچی را با خود به صحنه قیامت آوردند با اینحال چگونه قدرت بر سجده دارند.

روشن است دعوت به سجود در دنیا هم از طریق پیام مؤ ذنین در موقع نماز و هم اجتماعات نماز جماعت ، و هم از سوی آیات قرآن و احادیث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان معصوم (علیهمالسلام) صورت می گرفت ، این دعوت مفهوم وسیع و گسترده ای دارد

که همه اینها را شامل می شود.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((مرا با تکذیب کنندگان این سخن (یعنی قرآن) رها کن تا حساب همه آنها را برسم))! (فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث).

این تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: نمی خواهد تو دخالت کنی ، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن ، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم !

فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید که بر همه چیز توانا است ، این تعبیر ضمنا مایه دلداری و قوت قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان در مقابل کارشکنیها و توطئه های دشمنان است ،

سپس می افزاید: ((ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (سنستدرجهم من حیث لا یعلمون).

((و به آنها مهلت می دهم ، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است)) (و املی لهم ان کیدی متین).

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : (اذا احدث العبد ذنبا جدد له نعمه ، فیدع الاستغفار فهو الاستدراج): ((گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند خداوند به آنها نعمتی می دهد، آنها از گناه خود غافل می شوند، و توبه را فراموش می کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است)). <۴۲>

از

این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده استفاده می شود که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج ، در مقابل گناهانی که انجام می دهند نعمت می بخشد، آنها تصور می کنند این لطف الهی است که به خاطر شایستگی ، شامل حالشان شده ! و لذا در غرور و غفلت فرو می روند، اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است .

البته این درباره کسانی است که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد، و این لطف خدا در حق آنها است .

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می کند از سه حال بیرون نیست : یا خودش متوجه می شود و باز می گردد، و یا خداوند تازیانه ((بلا)) بر او می نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچیک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می بخشد و این همان ((عذاب استدراج)) است که در آیات قرآن یا

به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است .

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهرا نعمت است ((عذاب استدراج)) گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در اینگونه مواقع در فکر فرو می رفتند، و به بازنگری اعمال خود

می پرداختند، چنانکه در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکند این ((استدراج)) باشد! امام فرمود: ((اگر اینها تواءم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست)) (نعمت است). <۴۳>

تعبیر به ((املی لهم)) (آنها را مهلت می دهم) اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی کند، کسی عجله می کند که می ترسد فرصتها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال این هشداری است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند. <۴۴> در تقاضای مجازات عجله مکن

در ادامه بازپرسیهائی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود، در این آیات دو سؤ ال دیگر بر آن می افزاید: نخست می گوید: ((یا اینکه تو از آنها مطالبه اجر و مزدی می کنی که پرداخت این غرامت برای آنها سنگین است))؟ (ام تسالهم اجرا فهم من مغرم مثقلون).

اگر بهانه آنها این است که شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن بپردازند و آنها قادر بر آن نیستند که این سخن دروغی است ، و تو مطلقا از

آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی کنی ، و نه هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه کردند.

((مغرم)) از ماده ((غرامت)) به معنی ضرری است که به انسان می رسد بی آنکه جنایت و خیانتی کرده باشد، و ((مثقل)) از ماده ((ثقل)) به معنی سنگینی است ، و به این ترتیب بهانه دیگری از دست بهانه جویان می گیرد.

آیه فوق ، و آیه بعد از آن ، عینا در سوره طور (آیه ۴۰ - ۴۱) آمده است .

سپس در ادامه همین گفتگو، می افزاید: ((یا اینکه اسرار غیب نزد آنها است ، و آنها آن را می نویسند و به یکدیگر منتقل می کنند، و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند))؟ (ام عندهم الغیب فهم یکتبون).

این در حقیقت یکی از احتمالات بعیدی است که ممکن است کفار به آن متشبث شوند و قرآن آن را نیز فروگذار نکرده است و آن اینکه ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آنها به عالم غیب مربوطند، و اسرار غیب را بدینوسیله

دریافت می دارند و می نویسند و به یکدیگر می دهند، و از این طریق امتیاز خود را بر مسلمین و یا لااقل مساواتشان را با آنها دریافته اند.

مسلما آنها دلیلی بر چنین ادعائی نیز نداشتند، و این جمله معنی استفهام انکاری را دارد، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از غیب لوح محفوظ است ، و مراد از نوشتن ، تقدیر و قضا بوده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که آنها هرگز ادعا نداشتند که امر قضا و قدر و لوح محفوظ

به دست آنها است .

و از آنجا که سرسختی و بی منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را می فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در آیه بعد پیامبرش را دلداری داده ، و امر به صبر و شکیبائی می کند، می فرماید: ((صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش)) (فاصبر لحکم ربک).

منتظر باش تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد، هرگز برای عذاب آنها عجله مکن ، و بدان این مهلتها که به آنها داده می شود یک نوع عذاب استدراج است .

بنابراین منظور از ((حکم ربک)) فرمان نهائی خدا درباره پیروزی مسلمین است ، ولی بعضی گفته اند: منظور این است که در طریق ابلاغ احکام پروردگار صبر و استقامت داشته باش .

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است چون پروردگارت حکم کرده صابر باش . <۴۵>

ولی تفسیر اول مناسبتر است .

سپس می افزاید: ((و مانند صاحب داستان ماهی (یونس) نباش که برای

مجازات قومش عجله کرد، و گرفتار مجازات ترک اولی شد)) (و لا تکن کصاحب الحوت).

((در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند در حالی که محبوس بود و سینه اش مملو از غم و اندوه)) (اذ نادی و هو مکظوم).

منظور از این ((ندا)) همان است که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده است فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین : ((او در میان ظلمتها صدا زد که معبودی جز تو

نیست ، منزهی تو من از ستمکاران بودم))، و به این ترتیب به ترک اولای خود اعتراف کرد، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((ندا)) همان نفرینی باشد که برای قومش کرد در حالی که مملو از خشم و غضب بود، ولی مفسران تفسیر اول را برگزیده اند از این جهت که تعبیر به ((نادی)) در این آیه هماهنگ است با تعبیری که در آیه ۸۷ سوره انبیا آمده ، که مسلما مربوط به زمانی است که در شکم ماهی محبوس بود.

به هر حال ((مکظوم)) از ماده ((کظم)) (بر وزن هضم) به معنی گلوگاه است ، و ((کظم سقاء)) به معنی بستن دهان مشک است بعد از پرشدن ، به همین مناسبت به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می شوند و خویشتنداری می کنند ((کاظم)) گفته می شود و باز به همین مناسبت این واژه در معنی ((حبس)) نیز به کار رفته ، بنابراین ((مکظوم)) در آیه فوق دو معنی می تواند داشته باشد، مملو بودن از خشم و اندوه ، و یا محبوس بودن در شکم ماهی ، ولی معنی اول چنانکه گفتیم مناسبتر است .

در آیه بعد می افزاید: ((هرگاه نعمت و رحمت پروردگار او به یاریش نشتافته بود از شکم ماهی به بیرون افکنده می شد در حالی که درخور مذمت بود)) (لو لا ان تدارکه نعمه من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم). <۴۶>

می دانیم سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک که قرآن از آن تعبیر به ((عراء))

کرده است افکنـده شـد، ولی این در حالی بود که خـدا توبه او را پذیرفته ، و مشـمول رحمتش قرار داده بود، و هرگز شایسـته مذمت نبود.

در سوره صافـات آیه ۱۴۵ و ۱۴۶ نیز می خوانیم : فنبـذناه بـالعراء و هو سـقیم و انبتنـا علیه شـجره من یقطین ((مـا او را در یک سرزمین خشـک و خـالی افکنـدیم در حـالی که بیمـار بود و کـدوبنی بر او رویانـدیم)) (تـا در سایه برگهای پهن و مرطوبش بیاساید) و ظاهرا منظور از ((نعمت)) در آیه فوق همان توفیق توبه و مشمول رحمت الهی است .

در اینجا دو سؤ ال پیش می آیـد: نخست اینکه : در آیه ۱۴۳ و ۱۴۴ صافات آمده است : فلو لا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون : ((اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند))، و این با آنچه در آیه مورد بحث آمده است منافات دارد.

در پاسـخ این ایراد می تـوان گفت که دو مجـازات مختلف ، یکی شدیـدتر و دیگری خفیف تر، در انتظـار یونس بوده است ، نخست اینکه : تا پایان دنیا در شـکم ماهی بمانـد، و این ببرکـت تسبیح و حمد الهی برطرف شد، و دیگر اینکه : هنگامی که از شکـم مـاهی بیرون می آمـد مـذموم و دور از لطـف خـدا باشـد آن هـم بـبرکت نعمت پروردگـار و رحمت خـاص او برطرف گردید.

سؤ ال دیگر اینکـه : در آیـه ۱۴۲ صافـات آمـده است : فـالتقمه الحـوت و هو ملیم : ((مـاهی عظیمی او را بلعیـد در حـالی که درخور ملامت بود)) ولی

از آیه مورد بحث استفاده می شود که مذمت و ملامتی بر او نبود.

پاسخ این سؤ ال نیز با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه این ملامت مربوط به زمانی است که تازه در شکم ماهی قرار گرفته بود ولی رفع مذمت مربوط به زمانی است که توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت ، و از شکم ماهی رهائی یافت .

لذا در آیه بعد می فرماید: ((پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد)) (فاجتباه ربه فجعله من الصالحین).

و به دنبال آن ماموریت هدایت قومش را مجددا بر عهده او گذارد، و او به سراغ آنها آمد، و همگی ایمان آوردند، و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساخت .

شرح ماجرای ((یونس)) و قومش ، و همچنین مسائل دیگری در ارتباط با ترک اولای او و قرار گرفتنش در شکم ماهی ، و سؤ الات مختلفی را که در این زمینه مطرح است مشروحا در جلد ۱۹ صفحه ۱۵۲ تا ۱۶۸ (ذیل آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات) و همچنین در جلد ۱۳ صفحه ۴۸۴ تا ۴۸۹ (ذیل آیه ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء) آورده ایم . می خواهند تو را نابود کنند اما نمی توانند

دو آیه فوق که پایان سوره ((قلم)) را تشکیل می دهد، در حقیقت تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره درباره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده .

نخست می فرماید: ((نزدیک است که کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می شنوند

تو را بـا چشـمان خود هلاـك كننـد، و مى گوينـد او ديوانه است)) (و ان يكـاد الـذين كفروا ليزلقونك بابصارهم لما سـمعوا الذكر و يقولون انه لمجنون).

((ليزلقونك)) از ماده ((زلق)) به معنى لغزيدن و بر زمين افتادن است و كنايه از هلاكت و نابودى مى باشد.

در تفسير اين آيه نظرات گوناگونى داده اند:

۱ - بسيارى از مفسران گفته اند: منظور اين است كه دشمنان به هنگامى كه آيات با عظمت قرآن را از تو مى شنوند، به قدرى خشـمگين و ناراحت مى شوند، و با عداوت به تو نگاه مى كنند كه گوئى مى خواهند تو را با چشمهاى خود بر زمين افكنند و نابود كنند!

و در توضـيح اين معنى جمعى افزوده اند كه آنها مى خواهند از طريق چشم زدن كه بسـيارى از مردم به آن عقيده دارند و مى گويند در بعضـى از چشـمها اثر مرموزى نهفته است كه با يك نگاه مخصوص ممكن است طرف را بيمار يا هلاك كند، تو را از بين ببرند.

۲ - بعضـى ديگر گفته انـد كه اين كنـايه از نگاههاى بسـيار غضب آلود است مثل اينكه مى گوئيم فلانكس آنچنان بـد به من نگاه كرد كه گوئى مى خواست مرا با نگاهش بخورد يا بكشد!

۳ - تفسـير ديگرى براى اين آيه به نظر مى رسـد كه شايـد از تفسـيرهاى بالا نزديكتر باشـد و آن اينكه قرآن مى خواهـد تضاد عجيبى را كه در ميـان گفته هاى دشـمنان اسـلام وجود داشت با اين بيان ظاهر سازد و آن اينكه : آنها وقتى آيات قرآن را مى شنوند آنقدر مجذوب مى شوند و در برابر

آن اعجاب می کننـد که می خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولا در برابر اموری است که بسیار اعجاب انگیز می باشـد) امـا در عین حـال می گوینـد: تو دیوانه ای ، و این راستی شـگفت آور است ، دیوانه و پریشـان گوئی کجـا و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟.

این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند و چه نسبتهای ضد و نقیضی به تو می دهند؟

به هر حال در اینکه آیا چشم زخم از نظر اسلامی و از نظر علوم روز واقعیت دارد یا نه ؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت .

و سـرانجام در آخریـن آیـه می افزایـد: ((این قرآن چیزی جز مـایه بیـداری و تـذکر برای جهانیـان نیست)) (و مـا هـو الا ـ ذکر للعالمین).

معارفش روشـنگر، انـذارهایش آگاه کننـده ، مثالهایش پرمعنی ، تشویقها و بشارتهایش روح پرور، و در مجموع مایه ، بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است ، با این حال چگونه می توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟

مطابق این تفسیر ((ذکر)) (بر وزن فکر) در اینجا به معنی ((یادآوری)) است ، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی ((شرف)) تفسیر کرده اند، و گفته اند این قرآن شـرافتی است برای تمام جهانیان ، شبیه چیزی که در آیه ۴۴ سوره زخرف آمده که می فرماید: و انه لذکر لک و لقومک ((قرآن مایه شـرف و آبرو برای تو و قوم تو است)) ولی همانگونه که در ذیل آیه مزبور نیز گفتیم ((ذکر)) در آنجا هم به معنی یادآوری و آگاهی بخشی است ، و

اصولا یکی از نامهای قرآن مجید همان ((ذکر)) است ، بنابراین تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

آیا چشم زدن واقعیت دارد؟

بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشمها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کند.

این مساءله از نظر عقلی امر محالی نیست ، چه اینکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشمها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارائی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشمها است .

در دنیائی که ((اشعه لیزر)) که شعاعی است نامرئی می تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست پذیرش وجود نیروئی در بعضی از چشمها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده اند، و افراد یا حیوانات یا اشیائی را از طریق چشم زدن از کار انداخته اند.

لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت .

در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالا تایید می کند.

در حدیثی می خوانیم که ((اسماء بنت عمیس)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می زنند، آیا ((رقیه)) ای برای آنها بگیرم (منظور از

((رقیه)) دعاهائی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگهمیدارند و آن را تعویذ نیز می گویند).

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نعم ، فلو کان شی ء یسبق القدر لسبقه العین ((آری ، مانعی ندارد، اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود))!. <۴۷>

و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤ منان (علیه السلام) فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین ((رقیه)) گرفت ، و این دعا را خواند: اعیذکما بکلمات التامه و اسماء الله الحسنی کلها عامه ، من شر السامه و الهامه ، و من شر کل عین لامه ، و من شر حاسد اذا حسد: ((شما را به تمام کلمات و اسماء حسنای خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی ، و هر چشم بد، و حسود آنگاه که حسد ورزد می سپارم ، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نگاهی به ما کرد و فرمود: ((اینچنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود)). <۴۸>

در نهج البلاغه نیز آمده است العین حق و الرقی حق : ((چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است)). <۴۹>

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسلها به فرمان خداوند جلو تاثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می کند.

این نیز لازم به یادآوری است که قبول

تـاءثیر چشم زخم به طور اجمـال به این معنی نیست که به کارهـای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دسـتورات شـرع است ، و هم سـبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است ، همانگونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تاءثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است .

خداوندا! ما را در پناه خودت از شر اشرار، و مکائد دشمنان محفوظ دار.

پروردگارا! استقامت و صبری مرحمت کن که در پرتو آن بتوانیم رضای تو را جلب کنیم .

بارالها! توفیق بهره گیری از نعمتهای بی پایانت را به ما مرحمت کن پیش از آن که ناشکریها آنرا از ما سلب کند.

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره مبارکه شصت و هشتمین سوره قرآن است، که پس از سوره «علق» بر جان گرامی پیامبر دانش و قلم و فرهنگ و معنویت فرود آمـده، و با این بیان دومین سوره ای است که نازل شده است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، برای آشنایی با حال و هوا و فضای خاص آن به شناسنامه اش می نگریم:

۱ - نام این سوره نام جاودانه و پرجاذبه این سوره، «قلم»، یا سـبمل فرهنگ و تمدن و پیشرفت است، و نه شمشیر! و خدای آن، در آغازین آیه اش به قلم سوگند یاد می کند و به خون جوشان آن، که با گذر بر سـطرها و صـفحه ها آن را رنگین می سازد و سر نوشت فرد، خانواده و جامعه ها را رقم می زند!

آیا این خود از شگفتی های روزگار و معجزه های قرآن و

پیامبر نیست که در عصر حاکمیت خشونت و خیرگی و جنگ و جنون و بی رحمی و قساوت و بیدادگری و اوج پایمال شدن حقوق و حرمت بشر، قرآن در نخستین سوره اش از دانش، بینش، قلم و کتاب سخن می گوید و در دومین سوره ای که بر قلب مصفای محمد (ص) فرود آمده است، به قلم و خون جوشان آن سوگند یاد می کند؟! آیا به راستی این معجزه و سند صداقت پیامبر و درستی پیام او نیست؟

آری، این سوره این گونه آغاز می گردد:ن و القلم و ما یسطرون...

و آن گاه نام آن نیز از همین آیه دریافت می گردد. این سوره را به نام «نون» نیز خوانده اند.

۲ - فرودگاه آن در مورد فرودگاه این سوره دو نظر آمده است:

۱ - گروهی از جمله «حسن»، «عکرمه» و «عطاء» برآنند که آیات دلنواز این سوره در مکّه فرود آمده است.

۲ - امّا برخی دیگر، از جمله «ابن عباس» برآنند که بخش هایی از آیات آن در مکّه و بخش هایی در مدینه بر قلب پاکیزه پیامبر دانش و معنویت فرود آمده است.

۳ - شمار آیه ها و واژه های آن شمار آیه ها و واژه های آن از دیدگاه همه مفسران و قرآن پژوهان ۵۲ آیه است، و این آیات در سال های نخست بعثت نبوی بر آن حضرت فرود آمده است.

این سوره از ۱۳۵۶ واژه، و ۳۰۰۰ حرف پدید آمده است.

۴ - پاداش تلاوت آن در این مورد از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

و من قرأ سوره «ن و القلم» اعطاه ثواب الّذین حسن اخلاقهم.(۲۰)

کسی که سوره «قلم» را با جان و

دل تلاوت کند و در پیام انسان پرور آن بیندیشید، خداوند به او پاداش پرشکوه آراستگان به ارزش های راستین اخلاقی و انسانی را ارزانی می دارد.

و نیز از حضرت صادق آورده اند که فرمود:

من قرأ سوره «ن و القلم» فی فریضه او نافله آمنه اللّه آن یصیبه فی حیاته فقراً ابداً و اعاذه اذا مات من ضمه القبر ان شاء اللّه. (۲۱)

هر کس سوره «قلم» را آن گونه که باید در نمازهای واجب یا نافله بخواند، و آن را مشعل فرار راه زندگی سازد، خدا او را برای همیشه از بلای فقر و نیازمندی به زرپرستان در امان داشته و پس از مرگ او را از فشار قبر و گرفتارهای آن پناه می دهد.

۵ - دورنمایی از مفاهیم آن این سوره مبارکه پس از یاد و نام بلند و الهام بخش خدا، در آغازین آیات روشنگر خویش به قلم و آنچه را به وسیله آن می نگارند سوگند یاد می کند، تا همه عصرها و نسل ها را به سلامت عقلی و روانی و آراستگی اخلاقی و رفتاری پیامبر توجه داده، و ضمن طرح موضوع مهم وحی و رسالت، و پاسخ شایسته به دشمنان ناجوانمرد پیامبر که به جای حق پذیری و ایمان و یا مبارزه منطقی و مسالمت آمیز با آن حضرت، بارانی از تهمت ها و نارواهارا بر او و راه رسم توحیدی و عادلانه و بشر دوستانه اش می باراندند، و با پخش امواج دروغ و تحریف، بر آن بودند تا راه رشد و هدایت را بر مردم ببندند.

جالب است که آیات پایان بخش سوره نیز - پس از طرح معارف انسان پرور و درس های متنوعی در قالب ده ها

آیه با گرامیـداشت پیامبر و نفی تهمت های ظالمان و اصـلاح ناپذیران به پایان می رسد و در میان آن آغاز و این انجام سوره، از جمله با این عنوان ها و مفاهیم رو به رو می گردیم:

به خون جوشان قلم سوگند!

زندگی در پرتو اخلاق،

هشدار از همکاری با اصلاح ناپذیران،

گرامیداشت قلم و پاسداشت حرمت و آزادی آن،

خصلت های نکوهیده اصلاح ستیزان،

بلای بخل و انحصار طلبی،

فرمان شکیبایی،

درس دلیل خواهی در برابر ادعاها،

روز ناتوانی و درماندگی زورمداران، ونکات دیگری که خواهد آمد.

۱ – ن. سوگند به قلم و آنچه می نویسند،

۲ – که تو [ای پیامبر!] به [برکت لطف و] نعمت [گران]پروردگارت، هرگز دیوانه نیستی.

۳ – و به یقین برای تو پاداشی [پرشکوه و] هماره خواهد بود.

۴ – و راستی که تو به [خُلق و] خویی والا آراسته ای.

۵ – پس به زودی خواهی دید و [این تبهکاران خودکامه و اصلاح ناپذیر نیز]خواهند دید،

۶ – که کدام یک از شما دیوانه [و دستخوش جنون است.

۷ – به یقین پروردگارت، خود بهتر می داند که چه کسی از راه او انحراف جسته است؛ و او به ره یافتگان [نیز] داناتر است.

۸ – بنابراین از دورغ شمارندگان [وحی و رسالت فرمان مبر.

۹ – آرزو دارند که تو نرمش [بی جا] نشان دهی تا [آنان هم نرمش نشان دهند.

۱۰ - و از هیچ سوگند خورنده فرومایه ای فرمان مبر...

۱۱ - [از] بسیار عیبجوی سخن چین ...

۱۲ - بسیار بازدارنده از خیر [و خوبی و شایسته کرداری و] تجاوز کار گناه پیشه...

۱۳ - [گستاخ درشتخویی که افزون

بر این [خصلت های زشت و ظالمانه]بی ریشه و تبار است؛

۱۴ – [آری، ای پیامبر! چنین تیره بختی را از آن روی که دارایی [بادآورده و پسرانی زورمدار دارد [فرمان مبر].

۱۵ – هنگامی که آیات [روشنگر] ما بر او تلاوت می گردد، [با غرور و فریبکاری]می گوید: [همه اینها] افسانه های پیشینیان است.

۱۶ – به زودی بر بینی او داغ [ننگ و رسوایی می نهیم.

نگرشی بر واژه ها

سطر: این واژه به مفهوم نگارش و نوشتن و چیدن دقیق و هدفدار و حساب شده حروف، در خطی راست آمده است. و نیز واژه «استطر» به همین معنا آمده است. و واژه «مسطر»، به وسیله نگارش، یا خطکش گفته می شود.

ممنون: این واژه از ریشه «منّ» به مفهوم «قطع» برگرفته شده و هنگامی که با واژه غیر به کار رود، منظور گسست ناپذیر و هماره و پایدار می باشد. و واژه «منین» به مفهوم ضعیف و ناتوان آمده است.

خُلُق: از ریشه «خلقت» به مفهوم سبک و سیره و وصف و ویژگی آمده است، که از انسان جدا نمی شود؛ به همین دلیل آراسته به اخلاق بزرگوارانه آن کسی است که در راه حق و عدالت و تدبیر شایسته و بایسته امور و شئون، بر اساس خردورزی و آگاهی، شکیبایی و پایداری می ورزد و کارها را با نرمش و مدارا و مهر و ظرافت سامان می دهد.

مفتون: این واژه از ریشه «فتنه» به مفهوم آزمون برگرفته شده و به فرد دلباخته و فریفته، و نیز دیوانه «مفتون» گفته می شود. این واژه اسم مفعول است.

مهین: از «مهانه» به مفهوم خواری و ناتوانی است.

همّاز:

از ریشه «هَمز» به مفهوم غیبت نمودن و عیبجویی از مردم و بافتن چیزهایی که در آنان نیست، آمده است.

این واژه در اصل به مفهوم به شدت راندن است و «همزه» حرفی نیز از این ماده می باشد؛ چرا که آن هم حرفی است که از سینه به شدت بیرون می آید.

نمیم: به مفهوم مثال زدن و رد و بدل نمودن سخن در میان مردم به منظور ایجاد خشم و بدبینی، و پدیدآوردن دشمنی آمده است. واژه «نمیم» و «نمیمه» به یک معنا هستند و «نمّام» به مفهوم سخن چینی نیز از همین ریشه می باشد و دارای مفهوم مبالغه است که از نهایت تلاش تخریبی سخن چین برای ایجاد بدبینی و تباهی و دشمنی در میان دو تن و یا چند تن آمده است.

عُتُلّ: این واژه به مفهوم انسان ستمکار و بسیار بدخو و کینه توز و خشونت کیش آمده است. در مفردات این واژه را به مفهوم کسی می دانند که همه چیز را برای خود می خواهد و به انحصار خود در می آورد و دیگران را با خشونت و تندی می راند.

زنیم: انسان بی اصل و نسب و بی ریشه ای که به خانواده و یا گروهی به ناروا پیوند داده شود. این واژه در اصل «زنمه» به مفهوم زنگوله ای است که بر گردن بزغاله آویخته است. و نیز به «بُز» هنگامی که گوش هایش بریده و آویخته باشد «زنیم» گفته می شود.

شاعر در سروده خویش این واژه را به مفهوم فرزند حرام به کار می برد و می گوید:

زنیم لیس یعرف من ابیه بغی الام ذوحسب لئیم فرزند حرامی که پدرش ناشناخته است، و مادرش بدنام و

دارای حسب پستی است.

سنسمه: این واژه از ریشه «وسم»برگرفته شده و به مفهوم داغ نهادن و علامت زدن آمده است.

خرطوم: به بلندی سر بینی - که بوییدن به وسیله آن انجام می شود - گفته می شود. «خرطوم» فیل نیز از همین واژه است. واژه «خرطمه» منظور این است که: بینی او را برید.

تفسیر

به خون جوشان و زندگی ساز قلم سوگند!

این سوره مبارکه از سوره هایی است که با حروف مقطّعه آغاز می گردد؛ با این فرق که در آغاز برخی از سوره ها، چند حرف از آن حروف آمده، اما در آغاز این سوره تنها یک حرف آمده است و می فرماید:

ن در تفسیر این حرف دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور برخی این حرف بسان حروفی که در آغاز برخی از سوره ها آمده، نامی از نام های این سوره است.

۲ - اما به باور «ابن عباس»، «مجاهد»، «مقاتل» و «سدی» حرف «ن» در آغاز این سوره نام آن ماهی شگفت انگیزی است که که زمین و طبقه های متعدد آن بر روی آن قرار دارد!

۳ - پاره ای برآنند که حرفی از حروف «رحمان»است.

۴ - و پاره ای دیگر آن را به «دوات» معنا کرده اند.

۵ - برخی این حرف را به مفهوم لوحی از نور گرفته اند، و روایتی نیز در این مورد از پیامبر گرامی آورده اند.

از امام باقر آورده اند که: این «ن» نام نهری در بهشت پرطراوت و زیبا بوده است که نوشابه ای سپید تر از شیر، و شیرین تر از عسل، در آن جاری بود، اما به فرمان آفریدگارش به «قلم» تبدیل گردید و آن گاه فرمان نگارش به آن

قلم رسید؛ و آن هم هر آنچه بود و تا روز رستاخیز خواهد بود، همه را نوشت.

۶ - و برخی برآننـد که منظور از این «ن» «ماهی» دریاست که از نشانه های قدرت خداست، و به گونه ای پدید آمده است که در دل دریا و امواج آبها زنده و پرنشاط است، اما به مجرد جداشدن از آب، نابود می گردد؛ درست به عکس حیواناتی که در خشکی زندگی می کنند، اما اگر به دریا بیفتند غرق می شوند.

وَ الْقَلَمِ سوگند به قلم، این موهبت بزرگ خدا.

واژه قلم همان نعمت گرانبها و همان وسـیله ای است که با آن می نویسـند، و خـدا بدان دلیل به آن سوگند یاد می کند که از سـویی خیر و برکت بسـیاری بر فرد و جـامعه از رهگـذر آن می بـارد و از سوی دیگر یکی از دو زبـان و وسـیله بیـان انسـان و ترجمان اندیشه و باور و نیت و خواسته های قلبی اوست.

قلم نعمتی است که کـاربرد آن از زبـان هم بیشتر و اثرگـذارتر است؛ چرا که با زبان می توان با مخاطبِ نزدیک سـخن گفت، اما به وسیله قلم می توان مخاطبِ دور و نزدیک را زیر پوشش گرفت.

و نیز به برکت قلم است که دین خدا را می توان از خطر تحریف و توجیه و ابزار سـلطه ساختن و شکستن مقررات آن حراست و حمایت کرد، و امور و شـئون جهانیان را به کمک قلم می توان اصـلاح نمود و به سامان آورد. و به خاطر این برکات وصف ناپذیر موهبت قلم است که خدا به آن سوگند یاد می کند، تا بدین وسیله ارزش والا و نقش و

جایگاه واقعی آن را ترسیم و همگان را به آن توجه دهد.

پاره ای در ترسیم ارزش والای قلم، آن را بیانی دیگر عنوان داده اند و برآنند که: خدا دو بیان و زبان به انسان ارزانی داشته است: یکی نعمت زبان که به وسیله آن می توان سال هایی چند تدریس و سخنرانی کرد و دیگری نعمت قلم که زبان آن جاودانه و ماندگار است.

البیان بیانان: بیان اللسان، و بیان البنان. و بیان اللسان تدرسه العوام، و بیان الاقلام باق علی مرّ الایام.

پاره ای از اندیشمندان در وصف قلم گفته اند: اساس و پایداری درست دین و دنیای مردم به دو چیز است: قلم و شمشیر. آن گاه شمشیر فرمانبردار قلم است و زیرپوشش آن.ان قوام امور الدین و الدنیا بشیئین: القلم و السیف، و السیف تحت القلم.

یکی از شاعران در سروده زیبایش در این مورد می گوید:

ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت حذره الأمم ....کذا قضی اللّه للأقلام مذ بریت انّ السیوف لها مذ ارهفت خدم!

نیروی شمشیری که سرها در برابر آن خضوع می کنند و جامعه ها و حکومت ها از بیم آن در برابرش سر تسلیم فرود می آورند، در خدمت قلم است. قانون مرگ، جهانشمول و هماره است، اما همین مرگ نمی تواند بر نوشته ها و آثار قلمی زنده و با محتوا و هدفدار پیروز گردد.

خدای فرزانه برای قلم از آن روزی که تراشیده و آماده نگارش گردید، چنین مقرر فرمود که شمشیرها هماره خدمتگزار آن باشند و در راه هدف های آن به کار افتند و آن را بتراشند و آماده نوشتن نمایند.

در ادامه آیه می فرماید:

وَ ما یَسْطُرُونَ

سوگند

به قلم و آنچه می نویسند.

در تفسیر این جمله دو نظر است:

به باور پاره ای از مفسران منظور این است که: سوگند به قلم و آنچه به فرشتگان وحی می گردد و آن را به وسیله قلم می نویسند؛ و یا سوگند به قلم و آنچه از عملکرد انسان ها، یا نامه اعمال آنان را به فرمان خدا می نگارند.

۲ - امّا به باور برخی «ما» را مصدریه گرفته اند و از دیدگاه آنان منظور این است که: سوگند به قلم و به نوشتن با آن.

با این بیان در دیدگاه نخست خدا به قلم و فرآورده ای آن، که نوشته ها باشند، سوگند یاد می کند و در دیدگاه دوّم به خود نگارش و نوشتن.

آیه دوم در حقیقت جواب آن دو سوگند است که می فرماید:

ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ

که تو ای پیامبر! به برکت لطف و نعمت پروردگارت، هرگز دیوانه نیستی.

ممکن است منظور این باشد که: سوگند به قلم و آنچه می نویسند، که تو ای پیامبر! نسبت به نعمت های گران پروردگارت جاهل و نادان نیستی.

به باور پاره ای منظور این است که: تو ای پیامبر! به لطف و سپاس خدا دیوانه نیستی.

امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: به برکت آنچه پروردگارت از نعمت ها و موهبت های گران خویش، نظیر: خرد بزرگ، مقام والای رسالت و پیام رسانی و دانش و حکمت به تو ارزانی داشته است، هرگز دیوانه نیستی؛ چرا که خدای فرزانه این مو هبت ها را به دیوانه ارزانی نمی دارد.

و از دیدگاه برخی منظور این است که: به قلم و آنچه می نویسند سوگند که تو ای پیامبر! هرگز دیوانه نیستی،

و نعمت هـایی که به تو ارزانی شـده از آنِ پروردگار توست. این بیان بسان این جمله است که می فرمایـد: «سـبحانک اللّهم و بحمدک» منزّهی تو ای خدای من، و ستایش ویژه توست.

گفتنی است که این آیه و این بیان در واقع پاسخ شرک گرایان و اصلاح ناپذیران است که به جای حق پذیری و ایمان و تفکر در پیام و برنامه ای که پیامبر آورده بود، به آن حضرت اهانت می کردند و او را دیوانه می خواندند.

و می افزاید:

وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ

و بی تردید برای تو ای محمد(ص)! پاداشی پرشکوه و همارہ خواهد بود.

منظور از پاداش در آیه، پاداشـی است که در برابر انجام مسئولیت و به جان خریدن رنج ها و مشکلات آن به پیامبر ارزانی می گردد. و پاداش هماره و جاودانه نیز، عبارت از بهشت جاودانه و نعمت های مانـدگار آن است که از سوی خدا به پیامبر وعده داده می شود.

«ابومسـلم» می گویـد: منظور این است که: و به یقین برای تو ای پیـامبر! در برابر شـکیبایی و پایمردی در انجام رسالت، پاداش پرشـکوه و بـدون هیـچ منتی خواهد بود؛ چرا که منت نهادن به دریافت دارنده نعمت و نیکی، از ارزش کار می کاهد و آن را تباه می سازد و جایی برای سپاس باقی نمی گذارد.

«ابن عبـاس»می گویـد: همه پیـامبران خـدا افزون بر پاداش پرشـکوه رسالت و رسانـدن پیام خـدا به مردم، از پاداشـی که ایمان آوردگان و عمل کنندگان دین او بهره ور می گردند، برخوردار خواهند بود.

شگفت از این اخلاق والا و برجسته!

قرآن پس از نفی بـافته هـای ظالمـانه و تهمت هـای نـاجوانمردانه شـرک گرایان و خودکامگان، اینک در وصف خُلق و خوی پرجاذبه

و خداپسندانه و دگرگونساز پیامبر می فرماید:

وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ

و راستی که تو به اخلاقی والا و پرجاذبه آراسته ای!

به بـاور گروهی از مفسـران پیشـین، از جمله «ابن عبـاس» منظـور این است که: به یقین تو ای پیـامبر! بر دین و آیین پرشـکوه و والایی هستی. در روایت هم آمده است که تو بر اسلام راستین هستی:هو الاسلام.(۲۲)

اما به باور پاره ای منظور این است که: و راستی که تو ای پیامبر، بر اخلاق اسلامی و سبک و سیره برجسته ای هستی.

حقیقت اخلاق از دیدگاه اندیشـمندان، آن است که انسان، درون و باطن خود را به سـبک و شـیوه ای ویژه آراسته ساخته و بر اساس آن زندگی می کند؛ و درست بدان دلیل که این خلق و خو و سـبک و شیوه زندگی، جزء عادت ها و برنامه های هماره او می گردد، بـا واژه اخلاـق و یـا «خلق» که از ماده «خلقت» است وصف می شود، اما در برابر این خودسازی و تربیت نفس و تخلق به اخلاـق و ارزش هـای اخلاـقی، آن وصف هـا و ویژگی هایی است که نه اکتسابی و تربیتی، بلکه از سـرشت و طبیعت انسان بوده و اموری غریزی است.

«جبایی» می گویـد: خلق عظیم یا اخلاق والا و برجسـته، عبارت از شـکیبایی در راه حق و تحقق بخشـیدن به عـدالت، بخشـش گسترده و بهره دهی به دیگران از نعمت ها، تدبیر و سامان بخشـیدن به امور و شـئون بر اساس خردمندی و خردورزی درست، نرمش و مدارا و داشـتن قدرت تحمل در برابر رویدادهای ناخوشایند و خواستن این روحیه از بارگاه خدا، گذشت از لغزش ها و اشتباهات دیگران و سیاست عفو و بخشش، کوشش در

یـاری رسانـدن به خوبـان و شایسـته کرداران و در کنـار این آراسـتگی به ارزش هـا و والا-یی های اخلاقی و انسانی، کوشـش خسـتگی ناپـذیر برای تزکیه جان از ضد ارزش هایی نظیر: حسد، آز، خودخواهی، بداندیشـی، و دیگر ضدارزش ها و صـفات نکوهیده.

«عایشه» می گوید: اخلاق والا و سیره برجسته و مترقی پیامبر درست بسان وصف و ویژگی هایی است که در آیه های دهگانه سوره مؤمنون برای توحیدگرایان رستگار و ایمان آوردگان راستین آمده است.(۲۳)

آن گاه می افزاید: آن حضـرت انسان والایی بود که خدای فرزانه در کتاب آسمانی اش او را به عنوان آراسته به اخلاق والا و برجسته می ستاید؛ آیا چیزی از این برتر و بالاتر ممکن است؟

بـه بـاور پـاره ای خـدا بـدان دلیـل پیـامبر را این گـونه وصـف می کنـد و بزرگ می دارد که بـا مردم بر اسـاس خلـق و خـوی خداپسـندانه و بشردوسـتانه و بسـیار پرجاذبه معاشرت می کرد، اما در همان حال، قلب نورافشانش از مظاهر مادی و بشری جدا بود. او به ظاهر با مردم و همراه آنان می زیست، اما درون نورانی و باطن آراسته و زیبایش با خدا بود و فرودگاه انوار او.

زندگی در پرتو اخلاق از دیدگاه برخی، خدای فرزانه بدان دلیل پیامبر را آراسته به اخلاق والا وصف فرمود که در زندگی به راستی به این برنامه و رهنمود خدا عمل می کرد که: خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلی.(۲۴)

هان ای پیامبر! سیاست گذشت و بخشش پیشه ساز، و به کارهای شایسته فرمان ده، و از نادانان رخ برتاب.

و بدین سان خدا پیامبرش را به زندگی در پرتو اخلاق راستین و انسانی فرامی خواند و آن انسان نمونه و

والا نیز به راستی در پرتو اخلاق و معنویت و رعایت حقوق انسان ها زندگی می کرد.

و از دیدگاه برخی دیگر، بدان دلیل خدا اخلاق برجسته پیامبر را والا وصف می کند که آن حضرت کانون ارزش های انسانی و آداب اخلاقی و سبک و شیوه مترقی و خداپسندانه و پرجاذبه بود؛ و این نشانگر درستی سخن پیامبر گرامی است که می فرمود:

انّما بعثت لأتمم مکارم الاخلاق.(۲۵) من برای کامل و شکوفا ساختن اخلاق و ارزش های اخلاقی برانگیخته شده ام.

و نیز می فرمود:

ادبنی ربّی فاحسن تأدیبی.(۲۶)

پروردگارم مرا ادب و تربیت فرمود؛ و راستی که نیکو ادب آموخت و شکوفایم ساخت.

و می فرمود:

انّ المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار.(۲۷)

راستی که انسان با ایمان می تواند در پرتو اخلاق و رفتار نیکو و پرجاذبه و با معنویت خویش به مقام والای شب زنده داران و روزه گیران پراخلاص نایل آید.

و نیز از آن حضرت آورده اند که می فرمود:

ما من شی ء اثقل فی المیزان من خلق حسن.(۲۸)

در میزان خدا در روز رستاخیز چیزی سنگین تر و ارجمندتر از اخلاق نیکو نیست.

از حضرت رضا آورده اند که پیامبر می فرمود:

علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنه لا محاله، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لا محاله.(۲۹)

شما را به اخلاق نیکو و رفتار مترقی و شایسته سفارش می کنم، چرا که دارنده این اخلاق، سرانجام در بهشت خواهد بود؛ و هشدارتان باد از اخلاق و رفتار نکوهیده، چرا که دارنده آن سرانجام به آتش دوزخ خواهد افتاد.

و نیز آورده اند که فرمود:

احبکم الی اللّه احسنکم اخلاقاً، الموطئون اکنافاً، الّذین یألفون و یؤلفون؛

و ابغضکم الی اللّه المشاؤن بالنمیمه، المفرقون بین الاخوان، الملتمسون للبراء العثرات.(۳۰)

محبوبترین شما بندگان در نظر من، خوش خلق ترین و شایسته کردارترین شماست: آن کسانی که با مردم بجوشند و به آنان مهر ورزند. و دشمن ترین شما نزد من آن کسانی هستند که میان مردم به سخن چینی و افشاندن بذر بدبینی و بداندیشی و خشونت تلاش می کنند، و میان برادران و خواهران نوعی و دینی جدایی می اندازند؛ و نیز آن کسانی که با جاسوس بازی و سرکشیدن به امور و شئون نهانی و شخصی مردم، می کوشند تا لغزش و گناه برای آنان سر هم کنند و برایشان پرونده بسازند و پاکان و خوبان را گناهکار نشان دهند.

در ادامه آیات در همین مورد می افزاید:

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ

پس تو ای پیامبر ما! به زودی خواهی دید، و این خودکامگان دروغزن و اصلاح ناپذیر نیز - که تو را به دروغ و تهمت تراشی دیوانه می خوانند - خواهند دید...

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ

که کدام یک از شما دو طرف دستخوش جنون و دیوانگی است، و یا به وسیله آن آزمون می گردد؛ تو یا آن دروغبافان و ظالمان.

از دیدگاه پاره ای، منظور این است که: به زودی تو خواهی دید و آنان نیز خواهند دید که کدام یک دیوانه هستید.

آری، آنان به هنگام گرفتار آمدن به عذاب و کیفر کارشان خواهند دید که آنان دیوانه بودند که با پیام انسان ساز و رهایی بخش خدا و دعوت پیامبر او به ناروا و به صورت زشت و ظالمانه و خشونت باری به دشمنی برخاسته بودند، نه تو.

و از دیدگاه برخی دیگر، منظور این است که: پس

تو ای پیامبر! به زودی خواهی دید و آن ستمکاران نیز خواهند دید که در میان کدام یک از دو گروه توحیدگرا و اصلاح طلب، یا حق ستیز و اصلاح ناپذیر، دیوانه هایی هستند که شیطان آنان را فریب داده است:

و باز در همین مورد می فرماید:

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ به یقین پروردگار تو بهتر می داند که چه کسی از راه حق و عدالت انحراف جسته است؛

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ

و او راه یافتگان و حق طلبان را بهتر می شناسد و به حال آنان داناتر است، و به همین دلیل هم پاداش و کیفر هر کدام را آن گونه که شایسته است خواهد داد.

در روایات مستندی در این مورد آمده است که: وقتی سرکردگان قریش دیدند پیامبر گرامی، علی(ع) را به دلیل اوج آراستگی به ایمان و اخلاق و ارزش های والای انسانی، بر دیگران مقدم می شمارد و گرامی می دارد، با روحیه ناجوانمردانه و حق ستیز خود به عیبجویی و نکوهش امیرمؤمنان پرداختند و کار را به جایی رساندند که گفتند: محمد(ص) دلباخته و فریفته علی(ع) گردیده است؛ درست در اینجا بود که این آیات بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که:

ن و القلم و ما یسطرون... و هو اعلم بالمهتدین...(۳۱)

و بدین وسیله به قلم و خون جوشان آن سوگند یاد کرد، که ای پیامبر! تو، نه تنها مفتون و دیوانه نیستی و این تهمت و افترای بزرگ به تو نمی چسبد، که تو به خُلق و خوی والا و سبک و سیره ای برجسته آراسته ای، و خدا به حال گمراهان و اصلاح ناپذیران داناتراست و آنان را خوب می شناسد. و نیز راه

یافتگان راستین رابهتر می شناسد، که علی(ع) سرور و سالار و راه یافته ترین هاست.

هشدار از همکاری و همراهی با اصلاح ناپذیران

در آیات هفتگانه پیش، قرآن شریف ضمن نفی دروغبافی ها و تهمت تراشی های ناجوانمردانه شرک گرایان و ظالمان معاصر پیامبر و به تابلو بردن اخلاق برجسته و عملکرد پرجاذبه و شکوهبار آن حضرت در زندگی، اینک به آن پیشوای آزادی هشدار می دهد که از کسانی که دارای این خصلت های نکوهیده هستند، هرگز پیروی نکند.

نخست می فرماید:

فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ

بنابراین از دورغ بافان و تکذیب کنندگان خدا و پیامبر و ناباوران به روز رستاخیز و پاداش و کیفر آن روز، پیروی مکن و آنچه از تو می خواهند مپذیر.

آن گاه می فرماید:

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ

آنان دوست دارند که تو در برابر خواسته های ظالمانه و بافته های خرافی آنان نرمش نشان دهی تا آنان نیز با تو سازش کنند.

به باور «ابن عباس» منظور این است که: آنان دوست دارند که تو ای پیامبر! در دین و آیین آسمانی خویش به سود بافته های پوچ آنان نرمش و سازش پیشه سازی تا آنان هم در دین شرک آلود و خرافی خود به سود شما سازش کنند.

گفتنی است که واژه «یدهنون» از ریشه «مداهنه» از واژه «دهن» به مفهوم«روغن» برگرفته شده و در آیه شریفه، نرمش در دین، بدین وسیله به سازش های ناپسند تشبیه گردیده است.

اما به باور گروهی، همچون: «ضحاک»، «عطاء» و «ابن عباس» در روایتی دیگر، منظور این است که: آنان دوست دارند که از بیدادگری و کارهای زشت آنان چشم پوشی کنی و بگذری تا آنان نیز از تو بگذرند.

از دیدگاه برخی منظور این

است که: آنان دوست دارند که تو دشمنی و نفرت خود را از پرستش های ذلت بار، از آن جمله پرستش بت ها نهان داری و به ظاهر به این شیوه منحط تمایل نشان دهی تا آنان نیز نسبت به دین و آیین تو چنین کنند.

و از دیدگاه «حسن» منظور این است که:آنان دوست دارند که تو در دین با آنان سازش کنی تا آنان نیز با تو بسازند.

در هشدار دوم در این مورد می فرماید:

وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ

و از هر سوگند خورنده فرومایه ای که برای رسیدن به هوای دل خویش و بی توجه به ره آورد دروغبافی و سوگند ناروا، هر دم سوگند می خورد، فرمان مبر.

روی سخن با پیامبر است و به آن حضرت دستور می دهد که از کسانی که به این خصلت های نکوهیده گرفتارند اطاعت نکند و بافته های آنان را نپذیرد.

واژه «مهین» بر وزن «فعیل» از «مهانت» به مفهوم کم خردی و ناآگاهی و فقدان شعور و قدرت شناخت است.

پاره ای نیز آن را به مفهوم فرومایه و پست در پیشگاه خدا و مردم گرفته اند.

اما به باور پاره ای دیگر منظور، انسان دروغزن و دروغباف است و چنین کسی هنگامی که دروغبافی هایش برملا گردید خوار و رسوا می شود.

در پاسخ این پرسش که فرد مورد نظر آیه کیست، دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - از دیدگاه «مقاتل» منظور «ولیدبن مغیره» می باشد که با پیشنهاد ثروتی هنگفت به پیامبر، از آن حضرت می خواست که از دین خدا دست بردارد!

۲ - اما به باور «عطاء» منظور «اخنس بن شریق» است که پیشنهادی نظیر «ولید» داشت!

۳ - و از دیدگاه «مجاهد»

منظور «اسودبن عبد» می باشد.

سپس می فرماید:

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ

از کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است و هماره می کوشد تا برای دیگران عیب بجوید و عنصر آشوبگر و تاریک اندیشی است که برای افشانـدن بذر فتنه و فساد و کشـمکش و درگیری میان مردم و به خطر افکندن امنیت جامعه به سـخن چینی و دو بهم زنی تلاش می کند.

در دوازدهمین آیه مورد بحث ادامه می دهد که:

مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ

همان عنصر تبهکار و تیره بختی که سخت تنگ چشم و بخیل و مال پرست است.

به بـاور «ابن عبـاس» منظـور این است که: همـان فرد تاریـک اندیشـی که بسـتگان و هموطنـان خویش را از شـناخت اسـلام و گرایش به آن بـاز می دارد و بـا دروغزنی و تحریف حقـایق به آنان می گویـد: اگر کسـی به اسـلام و راه و رسم محمـد(ص) روی آورد، به او سودی نخواهم رساند و باید از من قطع امید کند.

مُعْتَدٍ

همو که تجاوزکار و بیداد پیشه است و از مرز مقررات خدا می گذرد و گناه می کند!

أَثِيمٍ همو که گناه پیشه و گناه ورز است.

به بیان برخی منظور این است که: همو که در عملکردش تجاوزکار و حق کش و در اندیشه و عقیده،گناه پیشه است.

اما به باور برخی دیگر، همو که در حق دیگران ستم می کند و نسبت به خود گناهکار است.

در آیه بعـد در بیان دیگر خصـلت های نکوهیـده کسانی که خـدا پیامبرش را از همکاری و همفکری و اطاعت از آنان برحذر می دارد، می فرماید:

عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ

همان عنصر گستاخ و تندخویی که افزون بر همه آن خصلت های هفتگانه ای که برشمردیم،بی اصل و نسب است.

«عکرمه» می گوید: واژه «عُتُلّ» به مفهوم کسی است که سخت کفرگرا و کفرپیشه است و در این بیراهه پافشاری می کند.

اما از دیدگاه «کلبی»به مفهوم بیدادگری است که در دشمنی بی دلیل و ناروا،پرتعصب و کینه توز و خشونت کیش است.

به باور «خلیل» منظور عنصر شکمباره و پرخوری است که همه چیز را به انحصار خویش در می آورد و از بهره وری دیگران جلوگیری می کند.

و به باور پاره ای از دانشمندان، واژه «عُتُلّ» به معنای جلاد و دژخیم و شکنجه گری است که مردم را بازداشت می کند و به دخمه ها و زندان های نشاندار و بی نشان می برد.

این واژه و مشتقات آن در شعر و نثر عرب به مفهوم گرفتن و کشاندن آمده است، نظیر این شعر که می گوید:

فیا ضیعه الفتیان اذ یعُتُلّ ونه...

هان ای نابودکننده جوانان و جوانمردان! آن گاه که او را می گرفتند و به سوی دشت و صحرایی که مرکز شیر درنده است می کشاندند،...

واژه «زنیم» به مفهوم فرزند نامشروع و حرامی است که خود را به گروهی می چسباند.

شاعر نیز این واژه را به همین معنا به کار می برد و می گوید:

زنیم تداعاه الرجال تداعیا.. فرزند حرامی که مردان درباره فرزندی او هر یک ادعا داشتند؛ همان گونه که ادعا در زمین و زمان فراوان است.

«شعبی» می گوید: واژه «زنیم» به مفهوم کسی است که به شرارت و زشتکاری شهرت می یابد؛ به گونه ای که هنگام سخن از بیدادگری و گناه و شرارت، ذهن انسان به سوی او می رود؛ درست همان گونه که بزغاله ای در میان یک گلّه گوسفند به خاطر بریدگی گوش و آویخته شدن آن شناخته می شود.

«سعید بن جبیر» این واژه را به

مفهوم فرومایه ای که به شرارت و شقاوت معروف است، معنا می کند.

و از امیرمؤمنان آورده اند که فرمود: هو الذی لا اصل له.

«زنیم» به مفهوم فردی بی اصل و تبار و بدون ریشه خانوادگی است.

از پیامبر گرامی در مورد دو واژه «معتل» و «زنیم» پرسیدند، که فرمود: منظور انسان نمایی تندخو و گستاخ، شکمباره و پرخور، بیداد پیشه و پایمال کننده حقوق مردم و شکم گنده و بی محتواست.

و نیز آورده اند که آن حضرت فرمود:

لا یدخل الجنه جواظ و لا جغظری و لا عُتُلّ زنیم.

شهوت پرستی که تنها در اندیشه هوای دل خویش است و بدون دلیل از انعقاد نطفه جلوگیری می کند، وارد بهشت نخواهد شد؛ همین گونه، انسان تند خو، و نیز شکمباره گستاخ و بیدادگری که حقوق مردم را پایمال می سازد و بی اصل و تبار است. آری، این چند گروه به بهشت پرطراوت و زیبای خدا وارد نخواهند شد.

«ابن قتیبه» می گوید: نمی دانم خدا هیچ انسانی را بسان «ولیدبن مغیره» به باد نکوهش گرفته است؟ ذات بی همتای او آن عنصر پلید وحق ستیز را به عنوان موجودی دروغپرداز که هر دم به دروغ سوگند یاد می کند، فردی فرومایه و پست، عنصری که در اندیشه عیبجویی از دیگران است، کسی که در سخن چینی و افشاندن بذر کفر و شرک و فتنه و کشمکش در میان مردم هماره در تلاش است، انسان نمایی که بیدادگر، گناه پیشه، خشونت کیش، گستاخ و بی اصل و نسب است، وصف می نماید، با این بیان خدا برای او ننگ و عاری را بر شمرده است که در این سرا و سرای آخرت هماره گریبانگیر اوست و هرگز نمی تواند خود را

از این ننگ ابدی برهاند.

در آیه بعد به پیامبر هشدار می دهد که:

أَنْ کانَ ذا مالٍ وَ بَنِینَ

مباد چنین تاریک اندیشان و ظالمان را، گر چه دارای ثروت و قدرت و فرزندان بسیار باشند، اطاعت کنی و در برابرشان سرفرود آوری!

به باور «زجاج» و «فراء» منظور این است که: چنین عنصر تیره بخت و تاریک اندیشی، گرچه دارای ثروت و فرزندان فراوانی هم باشد، مباد او را فرمان بری.

پاره ای آیه را با استفهام و به صورت پرسشی قرائت کرده اند؛ که در این صورت صله «ما» پس از خودش می باشد، چرا که آنچه در جای استفهام است بر آن مقدم نمی گردد و بر این اساس منظور این است که: آیا آن کسی که به او نعمت ثروت و فرزندان بسیار ارزانی داشتیم و صاحب مال و منال گردید، به جای سپاس نعمت ها، آیات و نشانه ها یکتایی ما را انکار و کفرانگری می کند؟

در چهاردهمین آیه مورد بحث به گوشه ای از تاریک اندیشی و اصلاح ناپذیری دارنده خصلت های چندگانه ای که بر شمرد، اشاره می کند و می فرماید:

إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ

هنگامی که آیات روشن و روشنگر ما بر او تلاوت می گردد، به جای پذیرش حق و اعلام اسلام و ایمان، ضمن واکنشی زشت و ظالمانه می گوید: انیها افسانه ها و داستان های نسل های گذشته است که نوشته شده و بر جای مانده و واقعیت ندارد.

آن گاه در هشداری تکاندهنده به آن عنصر تاریک اندیش و اصلاح ناپذیر و جریانهایی از این گونه و این قماش می فرماید:

سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ

به زودی در روز رستاخیز بر بینی

او داغ ننـگ و عـار خـواهیم نهـاد تـا چهره اش زشت و نفرت انگیز گردد؛ به گـونه ای که هر کسـی او را دیـد، دریابـد که از دوزخیان تیره بخت است.

در آیه شـریفه داغ ننـگ را بـدان دلیـل بر بینی اختصـاص می دهـد که زیبـایی انسان در چهره اش نمایان می گردد و بینی نیز درست وسط صورت قرار دارد. به همین دلیل با داغ ننگ بر خرطوم یا بینی، نمای چهره زشت و نفرت انگیز می گردد.

افزون بر این، بینی در فرهنگ و ادبیات عرب، کنایه از عزت و بزرگواری است که گفته شود:«شـمخ فلان بانفه» او خود را می گیرد و بزرگی می فروشد.

و یا گفته می شود: «ارغم اللّه انفه» خدا بینی او را به خاک مالید.

در فرهنگ فارسـی نیز در تحقیر کسـی می گویند: بینی او را به خاک مالید. با این بیان قرآن چنین فرد سـرکش و تجاوزکاری را در خور نهایت تحقیر و ذلت می نگرد که می فرماید: به زودی بر خرطوم او داغ ننگ و علامت عار و رسوایی خواهیم نهاد.

به بـاور «زجـاج» منظور این است که: به زودی در روز رسـتاخیز و سـرای آخرت بر بینی او نشـانه و علامتی خواهیم نهاد که به وسیله آن شناخته شود که از دوزخیان تیره بخت است.

واژه «سـمه» ممکن است به صورت مفرد و برای مبالغه در معنا بیایـد؛ که در این صورت منظور این خواهد بود که: به زودی بر بینی او داغی از ننگ خواهیم نهاد تا چهره اش زشت و نفرت انگیز گردد، چرا که او در دشـمنی و حق ستیزی با اسلام و پیامبر شهره بود؛ از این رو باید با این علامت ننگ بار از دیگران

باز شناخته شود و رسوا گردد.

«فرّاء» می گوید: بدان دلیل داغ ننگ را ویژه بینی شمرد که بینی در قلب چهره و صورت انسان است و جزیی مهم از کل است؛ با این بیان منظور این است که بر چهره او داغ ننگ خواهیم نهاد.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: به زودی ما در میدان پیکار با شمشیر ستم سوز، ضربتی بر چهره و بینی او وارد می آوریم که اثر آن باقی بماند. و شگفت این جاست که چنین هم شد و در روز «بدر» شمشیری بر «ولید» فرود آمد که اثرش با او بود تا او را به دوزخ کشاند.

و از دیدگاه «قتاده» منظور این است که: به زودی علامت و نشانه ای از عار و ننگ بر او خواهیم زد که همواره با او همراه باشد.

«قتیبی» می گوید: هنگامی که در فرهنگ عرب گفته شود: بر او نشان و علامت بدی نهاد، منظور این است که: بر او علامت ننگی نهاد که هرگز از او نجات نخواهد یافت. و در آیه مورد بحث منظور این است که به زودی بر او داغ ننگی خواهیم نهاد که اثر آن هیچ گاه زدوده نشود و بر چهره اش نمایان باشد.

و پاره ای نیز برآنند که:واژه «خرطوم» گاه در ادبیات عرب به معنای شراب آمده است، نظیر این سروده که می گوید:

اباحاضر! من یزن یعرف زناؤه و من یشرب الخرطوم یصبح مسکراً

هان ای «اباحاضر»! آن که بی عفتی کرد، کار زشت او بر ملا می گردد؛ و کسی که شراب نوشید، مست می گردد.

در این شعر واژه «خرطوم» به معنای شراب آمده است. با این

بیـان مفهوم آیه به بـاور پـاره ای این است که: به زودی او را به کیفر حق سـتیزی واصـلاح ناپـذیری اش به شـراب خوارگی و عواقب رسوایی برانگیز آن خواهیم شناساند.

پرتوی از آیات ۱ - گرامیـداشت قلم و پاسـداشت حرمت و آزادی آن اندیشـمندان زنـدگی انسان بر روی کره زمین را به دو مرحله و دو دوره بسیار متفاوت تقسیم کرده اند:

الف - روزگار پیش از تاریخ و پیدایش خط،

ب - دوران تاریخ.

روزگار ماقبل تاریخ، زمان جهل و عقب ماندگی و انحطاط و بی خبری و کوری و به نوعی مرگ انسان است. به همین جهت هم گویی آن دوره را جزء تاریخ بشر به شـمار نیاورده اند؛ اما با اختراع خط و آمادگی انسان برای نگارش و ثبت رویدادهای زنـدگی و فراز و نشیب های آن برای نسل های آینـده، دورانی است که به عنوان تاریخ زندگی بشـر نامگذاری شده است؛ و این نشانگر اثر ارزشمند و نقش اوج بخش و زندگی ساز «قلم» در حیات فرد و خانواده و جامعه ها و تمدن هاست.

قرآن که کتـاب حیـاتی و برنـامه رشـد و اوج و سـعادت انسـان هاست، در دوران جهالت و اسارت انسان در چنگال شمشـیر و جنـگ و جنون و اسـتبداد و خودکـامگی - که از حرمت قلم و دانش و کتـاب و معنویت اثری نبود - به شاهکـاری شـگرف و معجزه ای جاویـدان دست زد و به حرمت قلم و آزادی قلم و خون جوشـان قلم و واژه واژه هـا و سـطرها و صـفحه هایی که به وسیله آن نوشته می شود سوگند و به عظمت قلم و نگارش و کتاب و تمدن توجه داد. ن و القلم و ما یسطرون(۳۲)

و نیز

در میان بهت و حیرت جامعه آفت زده و بت پرست و عقب مانده و در اسارت جنگ و جنون و تعصب و نادانی، از خدایی سخن گفت که آفریدگار انسان، آموزگار انسان، ارزانی دارنده دو نعمت گرانبها و دگرگون ساز بیان و قلم به انسان، آموزش د هنده چگونگی به کارگیری و بهره وری از بیان و قلم، و خدایی است که گرامی دارنده صاحبان بیان و قلم و پاسدار و ارجگذار راستین آزادی بیان و قلم و حرمت و قداست آن دو موهبت بزرگ زندگی است. اقرأ باسم ربك الّذی خلق ... الّذی علّم بالقلم علّم الانسان ما لم یعلم(۳۳)

و این اوج بخشیدن به قلم و صاحبان قلم به وسیله پیامبر و از زبان انسان والایی بود که خود در جامعه ای زندگی کرده بود که نه امکان مدرسه رفتن برایش بود و نه آموزشگاه و دانشگاهی بود تا آن بزرگوار در آنجا درس بخواند و به وسیله قلم به روشنگری و آگاهی بخشی بپردازد! و این خود داستان دیگری از شگفتی رسالت او و سند انکارناپذیر صداقت دعوت اوست.

راستی چگونه می توان به سادگی از کنار این واقعیت عجیب به آسانی گذشت که انسانی درس نخوانده و آموزش ندیده و قلم و کتاب و آموزگار و معلم را تجربه نکرده - بدون ارتباط با آفریدگار قلم و کتاب و ارزانی دارنده دانش و معنویت - بتواند در جامعه ای در چنگال جهل و جنون و جنگ و خرافه و استبداد و ناآگاهی و بیگانه از قلم و نقش تمدن ساز و انسان پرداز آن، این گونه به قلم بها دهد و بگوید:

اوّل ما خلق اللّه القلم.(۳۴)

نخستین پدیده ای که پدیدآورنده

هستی، پدید آورد موهبت قلم بود!

و یا خبر دهد که:

اوّل ما خلق اللّه تعالی جوهره.(۳۵)

نخستین چیزی را که خدا پدید آورد گوهری ارزشمند بود.

و یا روشنگری نمود که:

اوّل ما خلق اللّه العقل.(۳۶)

و عظمت این روایات هنگامی بهتر دریافت می گردد که انسان به پیوند ویژه و رابطه خاصی که میان این سه نعمت گرانبهاست، بیندیشد و آن گاه در خواهد یافت که بنای تمدن ها و رشد و اوج انسان ها و کمال و جمال بشریت در میان بهره وری شایسته از این سه نعمت خدا ممکن است، و بدون آنها، نه زندگی در خور شأن انسان خواهد بود و نه رشد و پیشرفت و آزادی و امنیت.

پیامبر گرامی در گرامیداشت قلم فرمود:

ثلاث تخرق الحجب، و تنتهی الی ما بین یدی اللّه: صریر اقلام العلماء، و وطی اقدام المجاهدین، و صوت مغازل المحصنات.(۳۷)

سه صداست که همه پرده ها و موانع را می درد و به بارگاه پرمعنویت خدا می رسد:

۱ - نخست طنین گردش موزون و زیبا و دل انگیز قلم دانشمندان آزادیخواه بر روی کاغذ به هنگام نگارش و روشنگری،

۲ - طنین گام های مجاهدان هدفدار و پراخلاص و پرشوری که آگاهانه برای دفاع از آزادی و امنیت و حقوق خود و جامعه به سوی میدان جهاد و تلاش گام می سپارند،

۳ - و دیگر صدای چرخ نخ ریسی یا کارگاه کوچک و دستی زنان شایسته کرداری که برای اداره زندگی و کمک به اقتصاد خانواده به تلاش شرافتمندانه دست می یازند.

گفتنی است که دریافت عظمت قلم در نگرش قرآن و پیامبر گرامی آن گاه دریافت می گردد که دریابیم در آن روزگاری که از حرمت

قلـم و نویســنده و نقش دگرگـون ساز آن بـه ویژه در جهـان عرب اثر و خـبری نبـود ایـن گرامیــداشت از حرمـت قلـم و این بزرگـداشت از نقش سازنـده و دگرگون سـاز قلم و نویسـندگان به عمل آمـد، نه در عصـر فضا و روزگار دانش و دانشـگاه و عصر حکومت قلم بر شمشیر و خشونت در جامعه های مترقی و پیشرفته و مردم سالار و آزاد.

۱۷ – بی گمـان مـا آنـان را به همـان گونه که آن باغـداران [بخیـل و تنـگ چشم]را آزمـایش نمودیم، آزمودیم، آن گاه که سوگند یاد کردند که سپیده دمان [میوه های]آن [باغ را بچینند،

۱۸ – و [بهره ای از آن همه نعمت را برای محرومان جدا نسازند.

۱۹ – پس [شب هنگام در حالی که آنان در خواب بودند، بلایی برگرد آن [باغ به کیفر بیداد صاحبان آن به گردش در آمد،

۲۰ – و بامدادان به صورت کشت درو شده در آمد.

۲۱ – به هنگامه پگاه، یکدیگر را ندا دادند،

۲۲ – که: اگر [باغ را می چینید، سپیده دمان به کشتزار خود روی آورید.

۲۳ – آن گاه [به سوی باغ خویش]به راه افتادند در حالی که آهسته به یکدیگر می گفتند،

۲۴ – که: امروز نباید در باغ هیچ نیازمندی [اجازه یابد که]بر شما وارد شود.

۲۵ – و بامدادان با این پندار که بر بازداشتن [محرومان از حقوق خویش]توانایی دارند [به سوی باغ خود]روی آوردند،

۲۶ – پس هنگامی که آن را دیدند، گفتند: به راستی که ما راه [باغ خود]را گم کرده ایم !

۲۷ – [اما هنگامی که آن را شناختند، گفتند:

نه، این گونه نیست]بلکه ما [به کیفر آزمندی و انحصارگری خویش]بی بهره شده ایم!

۲۸ – خردمندترین آنان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا [خدای یکتا را] به پاکی نمی ستایید؟!

۲۹ – گفتند: پروردگارا! ما تو را به پاکی ستایش می کنیم؛ به راستی که ما بیدادپیشه بودیم!

۳۰ – آن گاه به یکدیگر روی آوردند و برخی دیگری را به باد نکوهش گرفتند.

۳۱ – [و]گفتند: ای وای بر ما! به راستی که ما سرکش بودیم!

۳۲ – امید که پروردگارمان [بر ما ببخشاید و] بهتر از آن [باغ را برای ما جایگزین [آن سازد؛ چرا که [اینک ما تنها به خدا [امید بسته و به بارگاه او شوق می ورزیم.]

۳۳ – [آری،] عذاب [خدا در این جهان این گونه است، و بی گمان عذاب جهان دیگر بزرگتر است، ای کاش می دانستند.

نگرشی بر واژه ها

صریم: این واژه به مفهوم کشت و زراعت درو شده، و میوه چیده شده آمده است.

در ادبیات عرب و سروده های آن، گاه به مفهوم «سیاهی شب»، «شب تار»، «کویر»، «شن زار» و نیز به مفهوم پایان و زوال شب سیاه و دمیده شدن سپیده سحر و روشنایی آمده است، چرا که این واژه از واژه هایی است که دارای مفاهیم و معانی اضداد می باشد. این واژه از ماده «صرم» برگفته شده است.

طائف: به مفهوم «آمیزش در شب» آمده است. و اگر گفته شود: «اطاف به» به معنی آمیزش در شب یا روز است...

این واژه از ماده «طواف» در اصل به مفهوم برگرد چیزی گشتن آمده، اما گاه به مفهوم بلا و فاجعه

که شب هنگام به سوی مردمی می رود نیز آمده است.

حرد: این واژه به مفهوم بازداشتن به همراه خشم و تندی آمده است.

عرب هنگامی که باران نبارد، می گوید:«حاردت السنه» و نیز هنگامی که شتر از دوشیدن شیر جلوگیری کند، می گوید: «حاردت الناقه»

و پاره ای نیز آن را در اصل به مفهوم قصد و آهنگ معنا کرده وگفته اند: «حرد، یحرد، حرداً» بسان «قصد، یقصد، قصداً» می باشد.

تفسیر

بلای بخل و انحصار طلبی در آیات پیش سخن در نکوهش از دنیاداران و دنیاپرستان بود، اینک در این آیات داستان عبرت انگیز و عبرت آموز گروهی از ثروتمندان و باغداران را که دچار بلای بخل و تنگ چشمی و آفت انحصارگری و خود دوستی شده اند، به تابلو می رود تا برای دیگران هشدار باشد.

نخست می فرماید:

إِنَّا بَلَوْناهُمْ بی گمان ما آنان را آزموده ایم.

منظور از آنان، مردم مکّه هستند که به وسیله خشکسالی و قحطی آزمون می گردند

کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ

درست همان گونه که باغداران و بوستانداران ثروتمند و صاحب امکانات را آزمودیم.

«سعید بن جبیر» داستان عبرت انگیز این باغداران ثروتمند و تنگ چشم را این گونه آورده است:

این باغ بزرگ و پرمیوه که در «صروان» یکی از روستاهای نزدیک «صنعا»، مرکز «یمن» کنونی قرار داشت، نخست از آنِ مردی بزرگوار و بزرگمنش بود.

او این باغ پهناور را، آباد و پرطراوت و زیبا اداره می کرد، اما از آن جایی که مالک حقیقی را خدای فرزانه می دانست و خود و خاندانش را امانتدار می شمرد، در برابر تلاش و کوششی که برای اداره باغ می نمود هزینه زندگی خود و خاندانش را بر

می گرفت و بقیه آن را در راه تقرب به خدا به محرومان و پیشوایان می داد و انبوه انبوه دل ها را شاد می کرد.

هنگامی که او جهان را بدرود گفت، فرزندانش دستخوش بخل و خودخواهی شدند و گفتند: ما به دلیل هزینه سنگین زندگی و شمار بسیار خاندانمان برای صرف همه میوه ها و فراورده های زراعی این باغ بزرگ، از همگان سزاوارتریم؛ بنابر این نباید بسان پدر خود، به اندکی از محصول آن بسنده نماییم و بقیه را انفاق کنیم.

آری، آنان بر انحصارگری و بخل تصمیم گرفتند و بر آن شدند که همه چیز را از آن خود سازند و حقوق مالی خویش را نیز ندهند. نقشه خویش را کشیدند و برای برداشت محصول و چیدن میوه ها و محروم ساختن محرومان و گرسنگان آماده شدند، و فرجام کارشان به جایی کشید که داستانشان عبرت دیگران گردید.

در ادامه داستان می فرماید:

إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ

آری، ما آنان را آزمودیم، آن گاه که سوگند یادکردند که همه میوه ها و فراورده های آن باغ بزرگ را بچینند؛

وَ لا يَسْتَثْنُونَ

و در سوگند خویش هیچ استثنایی نکردند.

این بیان ممکن است به این معنی باشد که: آنان در سوگند خویش برای چیدن باغ در سپیده دم و محروم ساختن بینوایان، نگفتند: به خواست خدا بامدادان برای چیدن میوه ها می رویم؛ بلکه به قدرت و توان خویش نازیدند.

و ممکن است منظور این باشد که: آنان سوگند یاد کردند که سپیده دم همه میوه ها را بچینند و چیزی برای محرومان نگذارند.

آن گاه می افزاید:

فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ

اما آن گاه که باغداران بخیل و خودخواه در خواب

بودند، عذابی ویرانگر از سوی پرودرگارت بر کران تا کران باغ فرود آمد و بر گرد آن چرخید و همه چیز را به کام کشید!

به باور «ابن عباس» منظور این است که: شب هنگام که آنان در خواب بودند آتشی شعله ور آن باغ پرمیوه را احاطه کرد و همه چیز را سوزانید!

اما به باور «قتاده» فرشته ای به دستور خدا آن را به آتش کشید.

و «مقاتل» بر آن است که: شب هنگام خدای دادگر آتشی به سوی باغ آنان گسیل داشت و آن آتش شعله ور همه چیزی را سوزانید و به تلی از خاک و خاکستر تبدیل کرد!

سومین آیه مورد بحث گواه سخن اوست که می فرماید:

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

آن آتش سوزان به گونه ای آن باغ را در کام خود کشید که بامدادان، از آن بوستان پرطراوت و زیبا و آن درختان آکنده از میوه، جز خاکستری بر جای نماند!

گروهی از مفسران پیشین، نظیر «ابن عباس»، «ابن عمر» و «ابن علا» بر آنند که: آن باغ پرمیوه شب را به بامداد رساند در حالی که سوخته و سیاه شده و بسان شب تیره گردیده بود.

به شب و روز که از پی یکدیگر آمد و شد می کنند، «صریمان» گفته می شود، چرا که هر یک باعث بریدگی و پایان دیگری می گردد.

اما «جبایی» واژه «صریم» را به مفهوم «مصروم» یا میوه چیده شده گرفته است و می گوید: منظور آیه این است که: و بامدادان آن باغ پرمیوه به صورتی در آمده بود، که گویی تمام میوه های آن چیده شده است.

«حسن» واژه «صریم» را به مفهوم چیزی که خیر و خوبی

آن به پایان رسیده و نیکی از آن بریده شده است، معنا می کند.

«مؤرج» آن را به تلی از ریگ، که از کوه جدا شده است معنا می کند.

و به باور برخی منظور این است که: و بامدادان آن باغ پرمیوه به خاکستر سیاه تبدیل شده بود.

قرآن در ترسیم ادامه داستان می فرماید:

فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ

پس باغداران سپیده دمان یکدیگر را ندا دادند.

واژه «تنادی» از ماده «ندا» برگرفته شده و به مفهوم برآوردن صدا و خواندن بلند آمده است؛ به گونه ای که صدای انسان امتداد پیدا می کند، نظیر:یا الله! یاارحم الراحمین! یا رسول الله!

و گفتند:

أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ

بی درنگ به سوی بوستان خود حرکت کنید، اگر به راستی می خواهید میوه ها را بچینید!

آنان به سوی بوستان و کشتزار خویش به راه افتادند، در حالی که آهسته آهسته سخن می گفتند.

فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ

سخن آهسته آنان این بود که:

أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ

مراقب باشید که امروز فقیر و بینوایی بر شما وارد نگردد.

قرآن در ادامه داستان می فرماید:

وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ

و بدین سان بامدادان به آهنگ حرکت به سوی بوستان پرمیوه خویش، و به قصد محروم ساختن فقیران و بینوایان از حق خویش برخاستند، و اطمینان داشتند که می توانند به گونه ای میوه ها را بچینند که محرومان نرسند، و حقوق خود را نطلبند.

واژه «حرد» به مفهوم جلوگیری قدرتمندانه و با خشونت و تندی آمده است.

و به باور «مجاهد» و «ابوالعالیه» منظور این است که آنان اطمینان داشتند که با قدرت و تلاش می توانند

محرومان را از نزدیک شدن به باغ خود بازدارند.

اما به باور «ابوعبیده» منظور این است که: آنان بر دور ساختن محرومان و جلوگیری از نزدیک شدن آنان به باغ و بوستان خویش جدی بودند.

و به باور «سفیان» آنان بر ایستادگی در برابر خشم و غضب محرومان و جلوگیری از نزدیک شدنشان به باغستان خود توانا بودند؛ اما به باور «ابومسلم» آنان بر انجام نقشه خویش و چیدن میوه ها در هنگامه مقرر اطمینان داشتند.

سرانجام باغداران انحصارگر و خودخواه سپیده دمان، خود را به باغستان خویش رساندند.

قرآن در ترسیم فرازی دیگر از این داستان عبرت انگیز می فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ

اما هنگامی که به باغستان نگریستند، اوضاع را به گونه ای تیره و تار دیدند که گفتند: بی گمان این باغ پرطراوت و پرمیوه ما نیست! و ما راه خود را گم کرده و به بیراهه رفته ایم!

به باور «قتاده» منظور این است که: ما راه باغ خود را گم کرده ایم.

اما به باور پاره ای دیگر منظور این است که: بی گمان ما از حق و عدالت به بیراهه رفته و در کار خود گمراه شده ایم و این نابودی میوه ها و درختان باغ کیفر کار ماست.

آن گاه افزودند:

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

نه، اشتباه نیامده ایم، بلکه درست آمده ایم و این جا همان باغ پرطراوت ماست، اما واقعیت این است که ما از سود و نعمت فراوان آن - به خاطر بداندیشی و تصمیم به راندن محرومان و ندادن حقوق بینوایان و نگفتن «ان شاءالله» برای انجام کار - خود محروم شده ایم!

در این هنگام خردمندترین یا عادل ترین آنان گفت: برادران!

آیا به شما نگفتم: چرا پروردگار توانا و نعمت بخش خود را نمی ستایید؟

قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ

به بـاور گروهی از جمله «ابن عبـاس»، «مجاهـد» و «حسن» عـادل ترین آنـان در گفتـار و سـخن چنین گفت؛ امـا به باور برخی خردمندترین آنان.

برخی برآننـد که برترین آن باغداران این گونه گفت و به سـرزنش آنان پرداخت، اما به باور برخی دیگر کسـی از آنان که از نظر سن و سال میانسال ترین آنان بود چنین گفت.

در مورد گفتار این گوینده نیز میان مفسران بحث و گفتگوست:

۱ - به بـاور «مجاهـد» منظـور این است که خردمنـدترین آنـان بـا سـرزنش برادران خـویش گفت: چرا وقـتی بر چیـدن میوه ها تصـمیم گرفتیـد «ان شاءالله» نگفتید؟ چرا که متوقف و مشـروط ساختن کار به خواست خدا واجازه او، به نوعی توکل و اعتماد بر آن قـدرت بی کران و سـتایش اوست، و در حقیقت اقرار بر این حقیقت است که هیـچ کس توان انجام هیچ کاری را جز با اجازه و یاری و خواست او ندارد، و این تسبیح خدا و ستایش اوست.

۲ - امـا به بـاور پاره ای منظور این است که: چرا خـدای یکتا را با عبادت و پرسـتش خالصانه سـتایش نمی کنیـد و فرمان او را نمی برید؟

۳ - از دیـدگاه برخی منظور این است که: چرا نعمت های گران خـدا بر خویشـتن را به یاد نمی آورید تا در راه سـپاس نعمت های او حقوق محرومان را نیز از مال خویش جدا سازید به آنان بدهید؟!

۴ - اما از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که: چرا ذات بی همتای خدا را از ظلم و

ستم در حق بندگان پاک و منزّه نمی شمارید و نمی ستایید؟ و چرا باور نمی دارید که او، نه به کسی ستم می کند، و نه اجازه می دهد تا شما به محرومان ستم کنید؟

۵ - و برخی نیز برآنند که خردمندترین آن گروه گفت: چرا نماز نمی خوانید؟

در ادامه داستان، قرآن شریف گفتار آنان را به تابلو می برد که:

قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ

آنـان پس از بیـداری وجـدانشان رو به بارگـاه خـدا آوردنـد و گفتنـد: پروردگـارا، ما تو را به پاکی می سـتاییم؛ راستی که ما ستمکار و بیداد پیشه بودیم! آری، ما در تصمیم خویش بر چیدن میوه های باغ به هنگامه سپیده دم و محروم ساختن بینوایان از حقوق خویش ستمکار بودیم، و به همین دلیل هم آنچه بر ما رفته است در حقیقت کیفر ناسپاسی و حق کشی و بیداد ماست و ذات پاک تو نسبت به بندگان ستم روا نمی دارد!

آن گاه آنان رو به سوی یکدیگر آوردند و به سرزنش و نکوهش یکدیگر پرداختند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ

قرآن آن گاه در این مورد می افزاید:

قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ

هنگـامی که به خود آمدنـد فریادشـان به آسـمان برخـاست که: ای وای برما! چرا که ما تجاوزکاریم و از مرز مقررات گذشته ایم.

واژه «ویل» درحقیقت نکوهش خشن و تندی است که تحمل آن بر شنونده دشوار است.

واژه «ویس» در نکوهش خود و یا دیگری از مفهوم ملایم تری برخوردار است، و واژه «ویح» بیانگر نکوهش در حد وسط می باشد.

یکی از مفسران پیشین می گوید: ممکن است این واژه و این سبک سخن باغداران بیانگر توبه و بازگشت

آنان به سوی خداباشد. و نیز ممکن است این سبک نکوهش و سرزنش به گونه ای باشد که یک انسان ناسپاس و کفرانگر آن گاه که در فشار قرار گرفت، بر زبان می آورد.

آن گاه پس از توبه و بازگشت به سوی خدا افزودند:

عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها

امید است که پروردگارمان گناهان ما را ببخشاید و در برابر باغ پرطراوت و بوستان پرمیوه ای که از دست رفت و به خاکستر تبدیل گردید، بهتر از آن را به ما ارزانی دارد.

إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ

چراکه ما با پشیمانی و توبه از عملکرد نادرست خویش، اینک به بارگاه او رو می آوریم و به مهر و لطف بی کران او دل می بندیم و بخشایش خویش و جبران زیان و گرفتاری خود را از او می خواهیم.

واژه «راغبون» از ماده «رغبت» آمده است. این واژه هر گاه با «الی» یا «فی» متعدی گردد، به مفهوم میل و کشش به چیزی آمده، و هر گاه با «عن» متعدی گردد مفهوم انصراف و بی میلی به چیزی را نشان می دهد.

در آخرین آیه مورد بحث می افراید:

كَذلِكَ الْعَذابُ آری، عذاب و کیفر خدا در این جهان برای گناهکاران و ظالمان این گونه است.

وَ لَعَذابُ الْ آخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ

و عذاب و کیفر سرای آخرت برای شرک گرایان و خودکامگان از آن هم سهمگین تر است، ای کاش آنان می دانستند!

از «ابن مسعود» آورده اند که: آن باغداران سرانجام بیدار شدند و گریبان خود را از آفت انحصارگری و بخل نجات دادند، و روی توبه به بارگاه خدا آوردند؛ و خدای مهربان هنگامی که اخلاص و صداقت

آنـان را دیـد، در برابر آنچه از دست داده بودنـد بوسـتانی پرطراوت و پرمیـوه - که انگور و دیگر فراورده هـای آن را بـار می کردند و به بازار می رساندند - به آنان ارزانی داشت.

«ابوخالد» آورده است که: من آن بوستان پرطراوت و پرمیوه را دیدم و فراموش نمی کنم که خوشه های انگور آن بسان مردی سیاه پوست بود که برتاک ها آویخته بود.

۳۴ - بی گمان برای پرواپیشگان نزد پروردگارشان باغ های پرنعمت [بهشت]است.

۳۵ - شما را چه شده است؟![راستی]چگونه داوری می کنید؟

۳۷ - آیا شما کتابی [آسمانی]دارید و در آن [این نکته]را می خوانید،

۳۸ - که: آنچه را بر می گزینید، در آن [کتاب] برای شما[نوشته شده و]موجود است؟

۳ - آیا [عهدهاو] سوگندهایی هماره تا روز رستاخیز، بر عهده ما دارید که آنچه داوری می کنید از آن شماست؟!

۴۰ - از آنان بپرس که کدام یک از آنان ضامن این [ادعای بی اساس]است؟

۴۱ - مگر آنان شریک هایی [برای خدا در نظر] دارند [و برای او همتا می گیرند]؟!

پس اگر راست می گویند: شریک های [ساخته ذهن علیل] خود را بیاورند،

۴۲ - روزی که از حقیقت [هر چیزی] پرده برداشته می شود، و آنان به سجده فراخوانده می شوند اما نمی توانند[سجده کنند].

۴۳ - دیـدگانشان [از شـدت هراس]فروافتاده است، [و] ذلّتی [سـخت]آنان را فرا می گیرد؛ چرا که آنان در حال تندرستی به سجده فراخوانده می شدند [اما در برابر خدا سجده نمی کردند]!

۴۴ - بنابراین مرا با کسانی که این سخن را دروغ می شمارند واگذار؛ به تدریج آنان را

از جایی که نمی دانند نابود خواهیم ساخت.

۴۵ – و به آنان مهلت می دهم، چرا که تدبیر من استوار است.

نگرشی بر واژه ها

زعیم: این واژه به مفهوم ضامن آمده است؛ نظیر واژه های «کفیل»، «قبیل»، «ضمین» که همه بسان هم و به مفهوم ضامن و متعهد آمده اند.

ساق: در فرهنگ واژه شناسان در اصل به مفهوم اصل و اساس هر چیزی آمده، اما در انسان به ساق پا گفته می شود که انسان بر روی آن راه می رود؛ و ساقه درخت همان چیزی است که درخت بر آن قرار دارد. به همین دلیل به هر روییدنی که دارای ساق باشد و در زمستان و تابستان از خزان جان سالم به در برد و بماند، به آن درخت می گویند.

شاعر می گوید:

للفتی عقل یعیش به حیث تهدی ساقه قدمه انسان جوانمرد خردی دارد که به وسیله آن در جهتی که قدم او ساقش را راه می نماید زندگی کند. گواه سخن واژه ساق است که در شعر به کار رفته است. و نیز در فرهنگ عرب می گویند:قامت الحرب علی ساق و کشف عن ساق.که منظور شعله ور شدن جنگ و شدت یافتن آن است. به هر حال واژه ساق در نثر و شعر عرب به مفهوم پایه و اساس و برپاشدن آمده است.

تفسیر

آیا نواندیشان و تاریک اندیشان برابرند؟

در آیات پیش از کیفر کفرگرایان و پایمال کنندگان مقررات خدا و حقوق مردم سخن رفت، اینک قرآن شریف در اشاره ای روشنگر و امید بخش به پاداش پرشکوهی که برای مردم پرواپیشه و رعایت گر حقوق مردم آماده شده است، می فرماید:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

بی تردید برای پرواپیشگان در بارگاه پروردگارشان بوستان های پرنعمت بهشت است، و آنان در میان آن باغ ها و بوستان های پرطراوت و زیبای بهشت از انواع نعمت ها بهره ورند.

آن گاه در قالب یک پرسش انکاری می فرماید:

أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ آیا ما مردم توحیدگرا و دادپیشه را که در برابر حق و عدالت و قانون خدا سرِ فروتنی فرود می آورند، بسان شرک گرایان و ظالمان قرار می دهیم؟

آیه شریفه در حقیقت هشدار می دهد که: این دو گروه در پاداش و کیفر و رسیدن به نعمت و بلا همانند نخواهند بود و شما نیز در دنیا نباید این دو گروه را به یک چشم بنگرید.

این آیه در پاسخ کفرگرایان و خودکامگان عصر رسالت است، چرا که آنان با انکار معاد و جهان پس از مرگ می گفتند: اگر به گونه ای که محمد(ص) می گوید، رستاخیز و پاداش و کیفری هم در کار باشد، باز هم حال و روز ما بهتر خواهد بود، چرا که در دنیا غرق در خوشگذرانی و نعمت هستیم!

و در نفی پندار سست و پوچ آنان در قالب نکوهش و هشدار می فرماید:

ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ شما را چه شده است؟ راستی چگونه داوری می کنید؟ آیا هیچ انسان خردمندی باور می کند که حال و روز ستمکاران و پلیدان بهتر از خوبان و اصلاح طلبان باشد؟ کدام خردی شما را به این داوری زشت و ظالمانه می کشد تا در کفر و بیداد خود تعصب ورزید و پافشاری کنید؟

راستی در قانون حکمت و خرد در هنگامه بازخواست و پاداش، دوست و دشمن وخیرخواه و خودسر و درست اندیش و تاریک اندیش برابرند؟ روشن

است که هرگز؛ بدانید که در روز رستاخیز نیز یکسان نخواهند بود.

و می افزاید:

أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ اگر خرد شما بر چنین مطلب پوچ و بی اساسی حکم نمی کند، آیا کتابی آسمانی دارید و این داوری زشت و ظالمانه را از آن دریافت می دارید؟

به راستی آیا کتابی نزد شماست و در آن این بافته های ظالمانه و پوچ را می خوانید و آن گاه با اعتماد به آن، هر آنچه جز آن کتاب، به سوی آن رهنمون گردد نادیده می گیرید؟

آیا نه این است که قرآن شریف – که در بردارنده دلیل ها و برهان های روشنگر و هدایت بخش می باشد، و معجزه جاودانه آورنده آن تا روز رستاخیز، و گواه راستی دعوت اوست – شما را به واقعیتی جز آن بافته های بی اساس راه می نماید و روشنگری می کند که هرگز دادگران و رعایت کنندگان حقوق خدا و مردم با کفرگرایان و ظالمان یکسان نخواهند بود؟

و نیز می افزاید:

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ آیا کتابی در دست دارید و از آن دریافت می دارید که هر آن چه را شما بخواهید و بر گزینید برای شما خواهد بود؟

آنچه آمد ترجمه آیه است، اما در تقدیر و تفسیر آن دو نظر آمده است:

۱ – برخی برآنند که تقدیر آیه این گونه است: ام لکم کتاب فیه تدرسون بان لکم فیه ما تخیرون. آیا شما کتابی دارید و در آن می خوانید که هر آنچه را شما برای خود برگزینید و هر آنچه بخواهید، برایتان خواهد بود؟

۲ – اما برخی برآنند که: منظور آیه این گونه است: آیا شما کتابی دارید که هر چه

خواسته و برگزیدید برایتان خواهد بود در حالی که واقعیت برخلاف این پندار شماست.

و در آیه بعد ادامه می دهد که:

أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ اگر دلیل خردپسند و آسمانی بر این پندار پوچ خود ندارید، آیا عهدها و پیمان های استوار و هماره تا روز رستاخیز بر عهده ما دارید که هر آنچه به دلخواه خود حکم کردید، خدا آن را برای شما می پذیرد و شما نزد او مقام برتر و کرامت والاتری دارید؟

به باور برخی واژه «بالغه» به مفهوم نهایت درجه درستی و خوبی، که فراتر از آن نیست، آمده است.

در ادامه آیات روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ از آنان بپرس کدامین آنان ضمانت می کند که مردم مجرم و گناهکار با مردم با ایمان و شایسته کردار یکسان باشند و هر پاداشی برای اینان هست برای آنان هم باشد؟

و می افزاید:

أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ آیا آنان شریک ها و معبودهایی دارند که در روز رستاخیز و بارگاه خدا از آنان حمایت می کنند و شفاعت آنان را به عهده می گیرند؟ اگر راست می گویند پس آنها را بیاورند.

به باور برخی منظور این است که: آیا با آنان گواهانی خواهند بود که در روز رستاخیز به همراهشان باشند و بر درستی ادعاهای پوچ و بافته های بی اساس آنان گواهی دهند؟

روز ناتوانی و درماندگی زورمداران پس از نفی پندار پوچ شرک گرایان و ظالمان در برابر کمال طلبان و خداجویان، اینک در اشاره به سرنوشت سیاه این دروغ

پردازان و ناتوانی و درماندگی آنان در روز رستاخیز می فرماید:

یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ روزی را به یاد آورید که از حقیقت هر چیزی پرده برداشته می شود و آنان به سجده دعوت می گردند، اما توان انجام آن را نخواهند داشت!

آنچه آمد ترجمه و دریافتی از ظاهر آیه است و در تفسیر آن دیدگاه ها متفاوت است:

۱ – به باور پاره ای منظور این است که: در آن روز سهمگین و هراس آوری که سختی ها و گرفتاری ها پدیدار می گردد، آری، آن روز آن معبودهای دروغین را بیاورید...

۲ – اما گروهی از جمله «ابن عباس»، «حسن»، «سعیدبن جبیر»، و... برآنند که: روزی که آن رویداد سخت و سهمگین پدیدار می گردد... .

۳ – «عکرمه» آورده است که «ابن عباس» در پاسخ او و از تفسیر آیه گفت: هر گاه چیزی از قرآن شریف و مفاهیم بلندش بر شما پوشیده ماند، در شعر عرب مفهوم آن واژه را بجویید، چرا که قرآن به زبان عرب فرود آمده است. آن گاه افزود: آیا سخن شاعر عرب را نشنیده اید که می گوید:«و قامت الحرب بنا علی ساق» پیکار و رنج و سختی های آن ما را بر ساق پا نگهداشت؟

با این بیان منظور این است که: روزی را به یاد آورید که رنج ها و سختی ها پدیدار می گردد. در این مورد «قتیبی» می گوید: اصل این بیان از آنجا سرچشمه می گیرد که انسان وقتی در برابر کار بزرگ و دشواری قرار می گیرد و به تلاش و کوشش بزرگی برمی خیزد دامان لباس را جمع و کمربند خود را محکم می بندد و با بالا رفتن لباس، ساق پا برهنه

و پدیـدارمی گردد. بـا این بیـان برهنه شـدن سـاق پا نشانه سـختی و سـهمگین بودن کار است و مفهوم آیه این گونه می شود: روزی را به یاد آوریـد که کار بسـیار سـخت می گردد، به گونه ای که بایـد دامان لباس را بالا زد و کمربندها را بست و برای نجات از خدا مدد خواست، آری، آن روز کفرگرایان و ظالمان را به نشان نکوهش و سـرزنش به سجده و فرمانبرداری از خدا فرامی خوانند، اما آنان به کیفر حق ستیزی و بیدادی که در دنیا داشتند، هر چه تلاش می کنند نمی توانند سجده کنند!

پاره ای بر آننـد که دشواری و فشار عذاب آنان را به سـجده فرامی خواند و اگر چه سـجده در روز رسـتاخیز، دیگر برای آنان سودی نمی بخشد، اما از انجام آن ناتوان می گردند.

آن گاه می افزاید:

خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ این ذلت و درماندگی ظالمان در حالی است که چشم های آنان از شدت پیشمانی و شرمساری به زیر افتاده و خواری و سرافکندگی از سر و روی آنان نمایان است!

تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

و ذلت وحقارت و دریغ از زشتکاری و بیداد بر مردم آنان را فرا می گیرد.

وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ چرا که آنان در حال سـلامت و تندرستی به سـجده و فرمانبرداری از خدا دعوت شدنـد، و برایشان ممکن بود که مردمی قانونگرا و حق شـناس و دادپیشه باشـند، اما چنین نکردند و بر خودکامگی و بیداد پای فشردند و بر فاصله خود با خدا و عدالت و آزادگی افزودند.

«سعید بن جبیر» می گوید: آنان مردمی بودند که با شنیدن ندای جانبخش نماز و اذان و دعوت به فلاح و رستگاری،

خود را به ناشنیدن می زدند.

«کعب» می گوید: به خدای سوگند این آیه در نکوهش مردمی فرود آمده است، که حق نماز را رعایت نمی کنند و از شتافتن به سوی نماز جماعت کوتاه می آیند.

از «ربیع » آورده اند که در زندگی، به نوعی بیماری گرفتار گردید که توان ایستادن و رفتن را از دست داد، به گونه ای که دو تن زیر بغل او را می گرفتند تا او را به مسجد برند. به او گفته شد این تلاش و کوشش برای رسیدن به صف نماز چرا؟ مگر نه این است که شما بیمار هستید و عذر شما برای نرفتن به مسجد و نماز پذیرفته است و می توانید نشسته و در خانه نماز بخوانید؟

او پاسخ داد که: دوست من! کسی که ندای «حی علی الفلاح» را شنید، باید به هر وسیله ممکن، گر چه با دست و پا و رفتن بر روی شکم این ندا را اجابت کند.

از دو امام نور حضرت باقر و صادق آورده اند که: این آیه حجت را بر همگان تمام کرده و ترس و وحشت روز رستاخیز بر دنیای وجودشان راه یافته، و دیدگان گناهکاران خیره شده و جان ها به گلوگاه رسیده و ندامت و خواری آنان را فراگرفته و آنان به سجده و فرمانبرداری از حق فراخوانده شده اند و اینک در حالی که در تندرستی و سلامت هستند باید فرمان ها و هشدارهای خدا را به جان بخرند و بدانند که در میدان آزمون هستند و با فرصت و امکانات و عمر و سلامت و توانایی و قدرت شنیدن و شناخت و انجام کار آزمون می گردند .

پاره ای از مفسران

پیشین آورده اند که: در روز رستاخیز اذان گویی به فرمان حق ندای اذان سر می دهد، آن گاه مردم باایمان سجده می کنند و نفاق گرایان و حق ناپذیران نمی توانند سجده کنند؛ چرا که کمر آنان به کیفر بیدادگری و بی اعتنایی به نماز و مقررات خدا در دنیا سخت می شود و خم نمی گردد. آن گاه است که سجده مردم با ایمان برای آنان حسرت و اندوه می آورد و سخت دستخوش ندامت و افسوس می گردند.

در روایت است که پشت منافقان بسان سیخ های آهنین کباب می گردد و در برابر حق خم نمی شود تا سجده کنند؛ و این به کیفر سجده نکردن آنان در دنیاست که گریبانشان را می گیرد.

در ادامه آیات قرآن شریف دگرباره روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدِیثِ هان ای پیامبر! مرا با دروغ شمارندگان این سخن واگذار.

این بیان در حقیقت هشدار است و منظور این است که: همه کارهای این ظالمان و خودکامگان ناروا و بیدادگرانه است؛ از این رو ای پیامبر! آنان را رها کن تا خود کیفرشان کنم. آری، اینان را که قرآن را دروغ می شمارند و آیات رستاخیز و بازخواست و کیفر را انکارمی کنند و حقوق مردم را پایمال می سازند و ... این تبهکاران را به من واگذار و در مورد آنان اندوه به دل راه مده که من آنان را بسنده ام.

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ آنان را به من واگذار تا به تدریج و به گونه ای که نفهمند و از جایی که نمی دانند، آنان را به کیفر کفر و بیدادگریشان نابود خواهیم ساخت.

و به آنان فرصت و مهلت

می دهم و بی درنگ زیر تازیانه عذاب نمی گیرم، چرا که تدبیر من بسیار دقیق و حساب شده است.

وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ كَيْدِی مَتِينٌ از امام صادق آورده اند که فرمود:

«اذا احدث العبد ذنبا جدد له نعمه فیدع الاستغفار فهو الأستدراج».

هنگامی که بنده ای سرمست و سرکش به گناهی دست می یازد، و خدا به جای کیفر او، به وی نعمتی ارزانی می کند، و او از عملکرد زشت خود غفلت می ورزد و آمرزش خواهی و توبه و جبران و اصلاح را وامی گذارد، این همان «استدارج» و گرفتار آمدن در عذاب خداست.

و در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

وَ أُمْلِی لَهُمْ و به آن گناه کاران و ظالمان فرصت و مهلت می دهم و در کیفر آنان شتاب نمی ورزم.

إِنَّ كَيْدِی مَتِينٌ چرا که نقشه ها و تدبیرهای من سنجیده و بسیار حکیمانه و دقیق است. افزون بر این کسی در کیفر و عذاب دیگری شتاب می کند که ناتوان است و می ترسد دیگر بر گناهکار دست نیابد و می دانیم که خدا تواناست و هیچ زورمداری نمی تواند از قلمرو قدرت او بگریزد و عذاب سخت او گریبان ظالمان را سرانجام خواهد گرفت.

پرتوی از آیات

درس دلیل خواهی در برابر ادعاها

بر خلاف سبک و شیوه ظالمان و خودکامگان که در زندگی خویش روحیه دنباله روی بره منشانه و تقلید کورکورانه و همه جانبه را رواج می دهند و روحیه نواندیشی و نوطلبی و چون و چرا گویی و دلیل و برهان خواستن از دیگران را به عنوان پدیده ای منفی و ناپسند به خورد مردم می دهند تا هر آنچه خود خواستند انجام دهند و نظارت و محاسبه ای

را نپذیرند. قرآن شریف در آیاتی که گذشت روشنگری می کند که: انسان ها باید ادعاها را تنها در پرتو دلیل خردمندانه و خردپسندانه بپذیرند و نه بدون درک و شعور و بت پرستانه.

و نیز روشنگری می کند که باید با دلیل و مدرک ادعا کرد و سخن گفت، نه با هوچی گری و دروغ بافی و تحریف حقایق و بازی با واژه ها و نفی و پذیرش بدون برهان؛ برای نمونه قرآن از ظالمان و خودکامگان و انحصارگران عصر رسالت که مدعی برتری خود بودند و می گفتند با همه جنایت هایی که انجام داده اند با مردم قانون گرا و حق طلب و کمال جو و نواندیش در روز رستاخیز برابر خواهند بود، می پرسد دلیل این دورغ شما چیست؟

آیا بر این ادعا دلیلی خردپسند دارید؟

آیا دلیلی از کتاب های آسمانی دارید؟

آیا با خدا پیمان بسته اید که هر سخن بی دلیلی گفتید از شما بپذیرد؟

آیا حمایت گر و شفاعتگری دارید که می تواند شما را از کیفر و عذاب عادلانه خدا نجات دهد؟ ۴۶ - آیا [برای رسالت خود]پاداشی از آنان می طلبی که آنان از[به گردن گرفتن]تاوانی [سنگین]،گرانبار شده اند؟!

۴۷ - یا[علم]غیب دارند که [بر اساس آن چیزی را برای مردم]می نگارند؟!

۴۸ - پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی پیشه ساز و بسان همدم آن ماهی نباش، آن گاه که [خدا را]با دلی آکنده از اندوه ندا داد.

۴۹- اگر نعمتی از سوی پروردگارش او را در نیافته بود، نکوهش شده در بیابان افکنده می شد.

۵۰ - آن گاه پروردگارش او را برگزید و وی را از شایستگان قرار داد.

۵۱ - و آنان که کفر ورزیدند، هنگامی که

قرآن را می شنوند، چیزی نمانده است که تو را چشم بزنند؛ و می گویند: بی گمان او دیوانه است.

۵۲ – در حالی که این [قرآن پرشکوه]جز اندرزی [رسا و زندگی ساز]برای جهانیان نیست.

نگرشی بر واژه ها

مغرم: این واژه از ریشه «غرامت» به مفهوم زیان و ضرر و یا وام و بدهی ناخواسته ای است که، در پرداخت آن پافشاری می گردد. گاه این واژه به مفهوم پرداخت لازم و به جا و یا عذاب لازم نیز آمده است، که در قرآن می فرماید: انّ عذابها کان غراما.(۳۸)

پرودگارا! عذاب دوزخ را از ما بازگردان که عذابش سخت و لازم و ماندگار است.

در ادبیات عرب نیز این واژه به همین مفهوم آمده است، برای نمونه شاعر می گوید:

یوم الجفار و یوم النسار

کانا عذاباً و کانا غراماً

روز «جفار» و روز «نسار» دو روز سخت و لازم بودند.

مثقل: از ریشه «ثقل» به مفهوم بار سنگین و یا گرانی و گرانباری آمده است.

این واژه در سنگینی وام، پرشماری و سنگینی خانواده، و سنگینی حقوق وتعهداتی که بر گردن کسی می باشد به کار می رود.

مکظوم: از ریشه «کظم» در اصل به مفهوم بازداشته شدن از دخالت و تصرف در کارها آمده است. و از این باب و از همین واژه است که: کظمت رأس القربه اذا شددته» سر مشک را، آن گاه که به دقت بستم از بیرون ریختن محتوای آن جلوگیری کردم. و نیز «کظم غیظ» که به مفهوم فروبردن خشم و جلوگیری از فوران آن آمده، از همین باب است.

عراء: به مفهوم زمین خشک و بی آب و گیاه آمده است.

تفسیر

فرمان شکیبایی به پیامبر

در این آیات خدای فرزانه روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و در نکوهش کفرگرایان و ظالمان می فرماید:

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ هان ای پیامبر! آیا تو برای رساندن پیام خدا و روشنگری راه بر مردم، از آنان مزد و پاداشی می خواهی که آنان از به گردن گرفتن تاوانی سنگین گرانبار شده اند؟

گفتنی است که آیه مورد بحث، به آیه أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ عطف شده است.

آن گاه می افزاید:

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ یا این که اسرار و آگاهی های نهان نزد آنان است، و با این آگاهی به درستی و یا نادرستی گفتار و پندار خویش، آن را می نویسند و این اسرار و علم غیبب را از یکدیگر به ارث می برند؟ اگر چنین است باید آن را آشکار سازند.

سپس در راه آرامش خاطر بخشیدن و قوت قلب دادن به پیامبر می افزاید:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ بنابر این در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی پیشه ساز و در راه رساندن پیام او به مردم پایمردی و ایستادگی نشان ده و در برابر گفتار و رفتار زشت و بی ادبانه آنان به تلافی جویی بر نخیز.

به باور پاره ای «لام» در «لحکم» بجای «الی» آمده و منظور این است که: بنابر این شکیبایی پیشه ساز و تحمل و مدارا و پایداری ورز تا فرمان خدا و یاری او بر پیروزی دوستان خویش فرا رسد و ستمکاران و ظالمان به کیفر شرارت خویش برسند.

اما به باور پاره ای دیگر منظور این است که: پس برای رسیدن فرمان پروردگارت شکیبایی پیشه ساز، تا او موانع را از میان ستمکار

و ستمدیده بردارد، و دست مظلوم برای گرفتن انتقام از ظالم و دفاع از حقوق و آزادی و امنیت خویش در برابر او باز گردد، و آن سرآمد مقرر فرارسد.

وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ و بسان پیامبر بزرگ خدا «یونس»، صاحب و همدم آن ماهی مباش که برای رسیدن کیفر جامعه و ستمکاران روزگارش شتاب کرد و آنان را به نشان اعتراض ترک کرد. آری، تو ای پیامبر! شکیبایی پیشه ساز و بسان «یونس» بدون رسیدن فرمان خدا و عذاب او، جامعه خود را ترک مکن، و از میان این مردم بیرون مرو؛ بلکه با تحمل و مدارا و صبر و بردباری مقررات خدا و پیام های او را به آنان برسان و با همه وجود بکوش تا در دل آنها راه یافته و در اندیشه آنها تحول مطلوب پدید آوری.

إِذْ نادی وَ هُوَ مَكْظُومٌ آن گاه که خدای خویشتن را در حالی که در درون شکم آن ماهی زندانی، و از انجام هر کاری باز داشته شده بود، ندا داد.

آن انسان خداجو و یکتاپرست این گونه با خدا به راز و نیاز پرداخت:

لا إله الاّ انت سبحانک انی کنت من الظالمین.

هان ای پروردگاری که خدایی جز ذات پاک و بی همتای تو نیست؛ تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّهی و راستی که من از ستمکاران بودم.

گفتنی است که پاره ای از مفسران واژه «مکظوم» را به مفهوم کسی گرفته اند که دلی پر از اندوه دارد، و غم گلوی او را گرفته، و راهی برای بیرون ریختن آن نمی یابد.

در ترسیم پرتو دیگری از داستان «یونس» می افزاید:

لَوْ لا أَنْ تَـدارَكَهُ نِعْمَهٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ و اگر مهر و رحمتی از سوی پروردگارش به یاری او نرسـیده بود و او را در نمی یافت و دعای او به هدف اجابت نمی رسـید، نکوهش شده در بیابان افکنده می شد، اما خدا دعای او را شنید و وی را زنده نگاه داشت و با مهر به او بی آنکه در خور نکوهش باشد او را نجات داد.

در ادامه آیات در این مورد می فرماید:

فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِینَ آن گاه پروردگارش او را به رسالت و پیام رسانی از سوی خود به بندگانش برگزید.

و از شایسـتگان و شایسـته کرداران بارگـاه خویش قرارش داد، چرا که آن بزرگوار همـاره در انجام فرمان خـدا کوشا بود و از گناهان دوری می جست.

دل قوی دار که خدا یار و یاور توست قرآن بار دیگر روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و می فرماید:

وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ

بی گمـان کفرگرایـان و اصـلاح ستیزان هنگـامی که آیات روح بخش قرآن را از تو می شـنوند چیزی نمانـده است که وجود گرانقدر تو را چشم زخم برسانند و چشم بزنند.

در تفسیر آیه شریفه دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به بـاور «ابن عبـاس» منظور این است که: بی گمان کفرگرایان هنگامی که آیه های قرآن را از تو می شـنوند، به جای حق پذیری و هدایت نزدیک است به وسیله چشمان خود تو را بکشند.

۲ - اما «کلبی» بر آن است که: چیزی نمانده است که تو را به زمین زنند.

۳ - به باور «سدی» منظور

این است که: نزدیک است با چشمانشان به تو آسیب برسانند.

با وجود تفاوت دیدگاه ها همه مفسران پیشین در یک نکته همرأی هستند، و آن این است که کفرگرایان و خودکامگان بر آن بودند که به پیامبر چشم زخم بزنند و از این راه به او صدمه ای سخت برسانند، اما خدا پیام داد که: ای پیامبر! دل قوی دار وبرای نجات و آزادی مردم از هیچ روشنگری و هدایتی فروگزار مکن، که خدایت یار و یاور توست.

در این میان پاره ای بسان «جبایی» چشم زخم را نپذیرفته اند و آن را نادرست می دانند.

اما «رمانی» در پاسخ آنان می گوید: دیدگاه «جبایی» که چشم زخم را نمی پذیرد، دیدگاهی سست و بدون دلیل است، چراکه از کجا می توان به یقین رسید که موضوع چشم زخم بی اساس است؟ افزون بر این مگر امکان ندارد که خدا به دیدگان انسان بر اساس مصالحی چنین اثر و قدرتی داده باشد؟

با این بیان به گونه ای که از ظاهر آیه دریافت می گردد، چشم زخم محال نیست، و مفسران نیز آیه را همین گونه تفسیر کرده اند و خرد و خردمندان نیز آن را ناممکن نمی شمارند.

در روایت است که «اسماء» دختر «عمیس» و همسر «جعفر طیار» به پیامبر گفت: سرورم! به فرزندان جعفر چشم زخم رسیده است، به همین جهت دعایی مرحمت کنید تا شرارت بدخواهان را از آنان دور سازد.

پیامبر فرمود:

نعم، فلو کان شیی ء یسبق القدر لسبقه العین.(۳۹)

آری، خوب است، اگر چیزی می توانست جلو قضا و قدر را بگیرد همین چشم زدن بود.

برخی از مفسران، نظیر «فرّاء» و «زجاج» در مورد چشم زخم زدن سردمداران شرک و بیداد آورده اند که: هر گاه یکی از آنان

می خواست رفیق خود را چشم زخم زند، سه روز گرسنه می ماند، آن گاه به سبک ویژه ای به وصف فرد مورد نظر می پرداخت و او را با شگفتی بسیار وصف می کرد و با همین کار او را به زمین می زد.

فردی که می خواست دیگری را به زمین زند و یا مال و دام او را نابود سازد، به گونه ای خاص به وصف او می پرداخت و می گفت: راستی که بسان این آدم ندیده ام! او چقدر نیرومند، زیبا، تماشایی و صاحب ثروت است. و یا در مورد شتر و گوسفند او می گفت: وه! که شتری به این خوبی و یا گوسفندی به این زیبایی و چاقی ندیده ام.

«زجاج» در مورد چشم زخم زدن آنان به پیامبر می گوید: کفرگرایان و حق ناپذیران به هنگام تلاوت آیات روح بخش قرآن به وسیله پیامبر و بیان معارف و مفاهیم دلنشین آن به مردم با نگاهی سخت دشمنانه و بدخواهانه و آکنده از کینه و انکار به آن حضرت می نگریستند و بر آن بودند تا با چشم زخم و نگاه لبریز از تعجب و کینه او را بر زمین زنند. این سبک نگاه و این تعبیر از بیان، در زندگی روزمره مردم نیز هست. گاه فردی می گوید: او به گونه ای به من نگاه می کرد که چیزی نمانده بود مرا به زمین زند، و یا به گونه ای بر من خیره خیره می نگریست که نزدیک بود مرا ببلعد و بخورد؟

کوتاه سخن این که تأویل همه این دیدگاه ها این است که: او به گونه ای به من نگاه می کرد که اگر برایش امکان داشت مرا بر زمین می زد و یا می خورد.

در ادامه آیه شریفه می فرماید:

وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

و کفرگرایان می گویند او دیوانه است.

آنـان از روی کینه توزی و دشـمنی بـا همه شـگفت زدگی از عظمت روحی و معنوی و انسانی پیامبر و کتاب و رسالت او، باز هم به او تهمت جنون می زدند و آن خردمند بی همتا را دیوانه مارک می زدند.

خدای فرزانه در دفاع از آن حضرت و رسالت و کتاب آسمانی او فرمود:

وَ ما هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ او پیام آور است و این قرآن پرشکوه که به او فرو فرستادیم، جز پنـد و انـدزری زندگی ساز، تا روز قیامت برای جهانیان نیست.

به باور پاره ای منظور این است که: و وجود گرانمایه محمد(ص) مایه شـرف و عظمت و سـرفرازی برای جهانیان است. اوست که مردم را از گمراهی و سرگشـتگی به شاهراه هدایت و نجات و از اسارت بیداد و ستم به فراخنای عدالت و آزادی راه نمود، و کفرگرایان و اصلاح ستیزان با این وصف به او مارک جنون می زدند!

امـا به بـاور پاره ای دیگر منظور این است که: آن حضـرت به وسـیله قرآن شـریف آنان را به یاد روز رسـتاخیز و جهان پس از مرگ و حسابرسی و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می انداخت.

از «حسن» آورده اند که می گفت: تلاوت این آیه شریفه درمان و دوای چشم زخم است و آن گاه به تلاوت آیه می پرداخت که:

وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ...

پرتوی از سوره مبارکه به لطف خدا از کنار سوره دیگری از قرآن شریف نیز گذشتیم و در آستانه سوره دیگری قرار گرفتیم.

اینک اگر بخواهیم فهرست وار و به صورت بسیار فشرده، مفاهیم و

معارفی را که در آیات پنجاه و دوگانه این سوره دیدیم، به تابلو بریم، از جمله با این مفاهیم الهام بخش روبه رو می شویم:

نعمت ارزشمند قلم و نگارش،

اخلاق شکوهبار پیامبر مهر و آزادی،

زندگی در پرتو وجدان و اخلاق،

هشدار از همکاری با خودکامگان،

گرامیداشت قلم و حرمت و آزادی آن،

خصلت های نکوهیده اصلاح ستیزان،

داستان باغداران خود خواه،

بلای بخل و انحصار طلبی،

پرتوی از نعمت ها و موهبت های خدا به شایسته کرداران،

حال خوش و سعادتمندانه خوبان در سرای آخرت،

صحنه هایی تکاندهنده از رستاخیز و حال و روز زرومداران و تجاوزکاران در آنجا،

روز درماندگی زورمداران،

ویژگی شکیبایی در زندگی،

درس دلیل خواهی و نواندیشی در برابر ادعاها،

شکوه و عظمت قرآن،

نفی تهمت ها از کتاب خدا و پیامبر او،

و نکات دیگری که گذشت.

تفسیر اطیب البیان

سوره قلم ، غرض سوره :تسلیت و دلخوش نمودن رسولخدا ص از جهت تهمتهای ناروایی که مشرکان به آنحضرت نسبت می

دادند و نیز امر نمودن آنحضرت به شکر و عدم سازش و مداهنه با آنان و صبر نمودن در برابر حکم پروردگار.

(۱)(ن و القلم و ما یسطرون):(نون ، سوگند به قلم و آنچه می نویسند)(ن) از حروف مقطعه و رموز قرآنست که گفته شده اشاره به نصرت خداست .(قلم) وسیله نوشتن و (سطر) صفی از کلمات نوشته شده است .می فرماید: قسم به قلم و آنچه با آن می نویسند، و این امر از بزرگترین نعمتهای الهی است که موجب حفظ معارف بشری می شود .البته بعضی مفسرین مراد از قلم را قلم اعلی یا قلم آفرینش دانسته و(مایسطرون)را به اعمالی که فرشتگان کرام الکاتبین

می نویسند تفسیر نموده اند وبعضی دیگر آن را به لوح محفوظ تعبیر کرده اند.

(۲)(ما انت بنعمه ربک بمجنون):(که تو به خاطر لطف و نعمت پروردگارت ، دیوانه نیستی)

(۳)(و ان لک لاجرا غیر ممنون):(و برای تو اجری غیر منقطع و بی منت است)

(۴)(و انک لعلی خلق عظیم):(و بدرستی که تو بر ملکات اخلاقی بزرگی مسلطهستی)

(۵)(فستبصر و یبصرون):(بزودی خواهی دید و آنها نیز خواهند دید)

(۶)(باییکم المفتون):(که کدامتان مبتلا به جنون هستید)خطاب به رسولخدا و در جواب قسم سابق می فرماید: تو به جهت نعمتی که خدا به تو ارزانی داشته (مجنون نیستی و مراد از این نعمت ، نعمت نبوت است وادله ای که دلالت بر نبوت آنحضرت می کنند، او را از هر اختلال روانی و عقلی بری می سازند و آنچه کفار به آنحضرت تهمت می زنند، صحت ندارد) و همانا تو از بابت رسالت اجر و منتی غیر منقطع و نامحدود داری ، پس زحمات رسالت را تحمل کن و بدان که اجر وزحمتت به هدر نمی رود.و همانا تو ای رسول ما، سجایای اخلاقی و ملکات نفسانی و صفات کمالیه عظیمی داری که البته اعمال و افعال تو نیز از همانها نشأت می گیرد.پس حال که معلوم شد تو دیوانه نیستی و دارای مقام نبوت و ملکات عظیم نفسانی هستی و از ناحیه پروردگارت اجری عظیم داری ، بدان که بزودی اثر دعوتت آشکارخواهد شد و برای همه معلوم می شود که مفتون به جنون کیست و فتنه در کدامیک ازشماست ، در جانب تو و یا مکذبانی که به تو تهمت دیوانگی می

زنند؟

(۷)(ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین):(همانا‌پروردگارت داناتر است به اینکه چه کسی از راه او دور و گمراه شده و چه کسانی راه یافته اند)

(۸)(فلاتطع المکذبین):(پس از تکذیب کنندگان اطاعت مکن)

(۹)(ودوا لؤ تدهن فیدهنون):(آنان همین را می خواهند که تو سازش کنی و آنهاهم با تو بسازند)می خواهد بفرماید، تهمت زنندگان به رسولخدا ص خودشان گمراهند ورسولخدا ص و پیروان او هستند که هدایت رایافته اند و خدا بهتر می داند که چه کسی از راه او به بیراهه رفته و چه کسی راه او را یافته است ، چون راه ، راه اوست و هدایت هم فقط بدست اوست ، آنگاه خطاب به رسولخدا ص می فرماید:حال که معلوم شد این تکذیب کنندگان خودشان گمراه و مفتونند، پس تو به هیچ وجه نه زبانی ونه عملی باایشان موافقت مکن ،این تکذیبگران دوست می دارند که تو با نزدیک شدن به دین آنان به آنها روی خوش نشان دهی ، تا ایشان هم کمی به دین تو نزدیک شوند، یعنی تو ازتعرض به آنها دست برداری و آنها هم از تعرض به تو دست بردارند، کما اینکه درحدیث هم این پیشنهاد از قول کفار نقل شده ، اما صاحبان عقیده حق در امر حق مسامحه ومصالحه نمی کنند، به عکس صاحبان عقیده باطل که به انواع دلایل ومعاملات دوجانبه متمسک می شوند تا به حد وسط و طریق فی ما بین برسند.

(۱۰)(ولا تطع کل حلاف مهین):(و از هر فرومایه عیبجو که بیهوده سوگندمی خورد پیروی نکن)

(۱۱)(هماز مشاء بنمیم):(و کسی که در بین

مردم سخن چینی و افساد می کند)

(۱۲)(مناع للخیر معتد اثیم):(و کسی که مانع رسیدن خیر به مردم می شود ومتجاوز و گنه کار است)

(۱۳)(عتل بعد ذلک زنیم):(و علاوه بر همه اینها، بد دهن و خشن است و مردم پدری برایش نمی شناسند)

(۱۴)(ان کان ذا مال و بنین):(کسی که تنها مایه غرورش این است که صاحب مال و فرزندان است)

(۱۵)(اذا تتلی علیه ایاتنا قال اساطیر الاولین):(وقتی که آیات ما بر او خوانده شود، می گوید:اینها افسانه های قدیمی است)

(۱۶)(سنسمه علی الخرطوم):(ما به زودی بر بینی اش علامت می گذاریم)(حلاف)یعنی کسی که برای هر امر حق یاباطلی سوگند می خورد و عظمتی برای صاحب سوگند یعنی خدای متعال ،قائل نیست ،(مهین)یعنی حقیر الرای و کوتاه فکر یابسیار شرور و دروغگو،(هماز)یعنی عیبجو و طعنه زننده .(مشاء بنمیم)یعنی نقل کننده سخن دیگران به قصد سعایت و دوبهم زنی وافساد،(معتد)یعنی متجاوز در ظلم و بیداد و کسی که از حد خود تجاوز کرده .(اثیم) یعنی کسی که بسیار گناه کند بطوریکه کاری به غیر از گناه و فساد از او سرنزندو دست از گناه برندارد.(عتل)یعنی سخن خشن و درشت که در اینجا به معنای شخص بد اخلاق و جفاکار وکسی است که در راه باطل به سختی خصومت می کند.(زنیم)یعنی بی اصل و نسب و یا زنازاده و لئیم و شرور.خدای تعالی این نه صفت رذیله را نام می برد و به این وسیله بعضی از دشمنان پیامبر ص را که او را به مداهنه دعوت می کرده اند توصیف می کند و این صفات

درواقع جامع همه رذایل است و ظاهرا شخص مورد نظر که به پیامبر پیشنهاد کرده تا دربرابر گرفتن مالی دست از دعوت خود بردارد،(ولیدبن مغیره یا اخنس بن شریق و یا اسودبن عبد یغوث) بوده است و خدای متعال به پیامبراکرم ص دستور می دهد که هرگزنباید از او اطاعت کرده و یا به او اعتنایی بنماید.در ادامه می فرماید: آنچه موجب این اعمال و کفر و طغیان او شده ، مالداری وافتخار و دلبستگی به مال و فرزند است و او به جای اینکه شکر خدا را در برابر این نعمات بجا بیاورد و نفس خود را اصلاح کند، کفران می ورزد و وقتی که آیات واضح الدلاله ما بر او تلاوت می شود، می گوید اینها خرافات است و همان افسانه های گذشتگان می باشد.پروردگار عالم هم در برابر این غرور و تکبر او بر بینی اش علامت می گذارد، یعنی اورا بی نهایت خوار می سازد و ذلتی واضح و با نشانه به او می دهد به گونه ای که هر کس اورا ببیند،باآن علامت وی را می شناسد و ظاهرا این علامتگذاری در آخرت واقع می شود.

(۱۷)(انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنه اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین):(ماایشان را می آزمائیم ، همچنانکه صاحبان آن باغ را آزمودیم که قسم خوردند که فردامیوه باغ را بچینند)

(۱۸)(و لا یستثنون):(بدون اینکه انشاءالله بگویند و یا سهم فقرا را استثناء کنند)

(۱۹)(فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون):(در نتیجه بلایی فراگیر از جانب پروردگارت باغ را دور زد، در حالیکه آنها خواب بودند)

(۲۰)(فاصبحت کالصریم):(در نتیجه باغ سوخت و چون شب سیاه شد)(بلاء)یعنی

امتحان و پیش آوردن مصیبت (صرم)یعنی چیدن میوه از درخت وکلمه (استثناء)یعنی مستثنی وجدا کردن بعضی از افراد از یک کل و نیز به معنای گفتن کلمه (ان شاء الله) می باشد.(طائف عذاب) آن عذابی است که در شب رخ دهد و (صریم) یعنی درختی که میوه اش چیده شده ، از این آیه تا هفده آیه ، تکذیبگران رسولخدا ص را تهدید می کندو تشبیهی که در اینجا آمده کنایه از این است که این مکذبان هم به طور قطع عذاب خواهند شد، اما ماجرای صاحبان باغ ،ظاهرا ایشان مردمی اهل یمن بوده اند که در آنجاباغی داشته اند و مطابق روایت پدر این افراد فردی بسیار منصف و اهل انفاق بوده که همیشه هنگام میوه چینی سهم فقراء را کنار می گذاشته ، اما پس از مرگ او، فرزندانش که پنج پسر بودند قرار گذاشتند میوه باغ را بچینند، اما به احدی از فقراء چیزی از میوه هاندهند و یا به جهت اتکاء و اعتمادی که به نفس خودشان داشتند، انشاءالله نگفتند، وفقط به طور قطع گفتند: فردا میوه ها را می چینم ، پس بلایی فراگیر از جانب پروردگارشبانه آن باغ را احاطه نمود، در حالیکه آن پسران در خواب بودند و آنوقت باغ مانanddرختی شد که میوه اش را چیده باشند ویا در اثر آتشی که خدا بسوی آن فرستاد، مانندشب تار سیاه شد و سوخت

(۲۱)(فتنادوا مصبحین):(صبح زود، قبل از بیدار شدن فقرا، یکدیگر را صدا زدند)

(۲۲)(ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین):(که اگر قصد چیدن میوه ها رادارید بامداد بسوی زراعت خود بروید)

(۲۳)(فانطلقوا

وهم یتخافتون):(این راآهسته می گفتندوپنهانی بسوی باغ روانه شدند)

(۲۴)(ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین):(تا در آن روز هیچ مسکینی واردباغشان نشود)

(۲۵)(و غدوا علی حرد قادرین):(و به قصد نیامدن فقرا و زیاد شدن درآمدسحرگاه بیرون شدند)

(۲۶)(فلما راوها قالوا انا لضالون):(وقتی که باغ را دیدند گفتند: ما محققا راه راگم کرده ایم و عوضی آمده ایم)

(۲۷)(بل نحن محرومون):(یکی از آنها گفت : نه ، بلکه محروم شده ایم)

(۲۸)(قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون):(آنکه میانه روتر و عاقلتر از همه بود، گفت : مگر به شما نگفتم که چرا خدا را تسبیح نمی گویید و باغ را روزی دهنده خودمی دانید؟)

(۲۹)(قالوا سبحان ربنا انا کنا ظالمین):(گفتند: منزه است پروردگار ما از اینکه دررازقیت شریکی داشته باشد و ما براستی از ستمکاران بوده ایم)

(۳۰)(فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون):(آنگاه روی به جانب یکدیگر کرده وهمدیگر را ملامت کردند)

(۳۱)(قالوا یا ویلنا انا کناطاغین):(گفتند: وای بر ما، به راستی ما مردمی طغیانگربوده ایم)

(۳۲)(عسی ربنا ان یبد لنا خیرا منها انا الی ربنا راغبون):(امید است پروردگارمان باغی بهتراز آن به مابدهد، مابه سوی پروردگارمان مشتاق و راغب هستیم)

(۳۳)(کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لو کانوا یعلمون):(اینچنین است عذاب و البته عذاب آخرت بزرگتر است ، اگر که می دانستند)(تنادوا)یعنی یکدیگر را صدا زدن و (اصباح) یعنی صبح کردن و داخل در صبح شدن (صارمین)یعنی کسانیکه میوه می چینند،(حرث)یعنی کشت و درخت ، (تخافت)یعنی پنهان کردن ،(حرد)یعنی منع و(قادرین)از ماده ،(قدر) به معنای اندازه گیری وتقدیر است .در ادامه می فرماید: صبح

زود آنها یکدیگر را صدا زدند و گفتند: اگر قصد میوه چیدن دارید، برخیزید و به سوی باغ روانه شوید، پس به راه افتادند، در حالیکه مخفیانه با هم مشورت می کردند و می گفتند:آهسته بروید تا فقرا و مساکین خبردار نشوند وگرنه مجبور می شوید سهمی هم برای آنها منظور کنید و صبح زود به راه افتادند در حالیکه قرارشان بر این بود که فقرا را از بهره باغ منع کنند و با خود چنین فرض و تقدیر می کردندکه به زودی میوه ها را خواهیم چید و چیزی از آن را به فقرا نمی دهیم ، ولی همینکه باغ را با آن وضع مشاهده کردند با خود گفتند: ما چه گمراه بودیم که می خواستیم میوه ها رابچینیم و چیزی به فقرا ندهیم و یا فکر کردند که راه باغ را عوضی آمده اند و این باغ ، آن باغ مورد نظر آنها نیست (۱۱۳)، و گفتند: نه تنها گمراهیم ، بلکه از رزق هم محروم شدیم .اما از میان آنها، آن برادری که عاقلتر و میانه روتر بود و آنها را به راه حق یادآوری می کرد (هر چند که عملا از آنها پیروی می نمود) به ایشان گفت : آیا به شما نصیحت نکردم و نگفتم ، که چرا تسبیح خدا را نمی گویید و او را از داشتن شرکاء منزه نمی داریدو چرا به اسباب ظاهری اعتماد می کنید و قسم می خورید که میوه ها را فردا حتمامی چینیم ، بدون اینکه متوجه تأثیر مشیت خدا در امور باشید و انشاءالله بگویید، این امرشرک است و من شما را

از ارتکاب آن هشـدار دارم و چنانچه منظور از اسـتثناء کنار گذاشـتن سـهم فقرا باشـد، در این صورت اینکه آن برادران بعد از متوجه شـدن اشـتباه خود،خـدا را تسبیـح می گوینـد، یعنی اینکه خـدا رایـاد کرده و به درگـاه او از بابت نیت پلیـدشان که می خواسـتند مسـکینان را محروم سازند، توبه نمودند و اگر هم (استثناء)به معنای انشاءالله گفتن باشد، در این صورت صاحبان باغ پس از اینکه متـوجه خطـای خود شدنـد، خـدارا تسبیـح کردنـد، یعنی او را از شـرکائی برایش در نظر می گرفتنـد و به اسـباب ظاهری اعتماد و اتکاء داشـتند، منزه می دارند و اعتراف می کنند که با این اعمال شـرک آمیز برنفس خود ستم کرده اند و نیز اعتراف می نماینـد که آنها در حق فقراء و مساکین ظلم وسـتم نموده اند.آنگاه رو به یکدیگر نموده و هر یک دیگری را متهم کرده و ملامـت می کنـد، سـپس همگی اعتراف می کننـد که مـا براستی متجـاوز از حـد بنـدگی بوده ایم و طغیان نموده ایم ، ماامیـد داریم که پروردگارمـان بهتر از آن باغی که سوخت ، چیزی به ما بدهـد، چون مادیگر از همه اسـباب ظاهری قطع امید کردیم و اعراض نمودیم و فقـط دل به او بسـته ایم واو را عبـادت و اطـاعت می کنیم .در انتهـای این ماجرا خـدای سـبحان می فرمایـد: آری عـذاب دنیوی که ما بشـر را از آن زنهار می دهیم مانند همین عذاب صاحبان باغ است و سـنت جاری ما در میان همه اقوام گذشته و آیندگان اینست که آنها را با اعطاء مال و فرزند آزمایش می کنیم و اغلب آنهاطغیان کرده

و جرأت بر معصیت می یابند و به جای شکرگزاری ، کفران می کنند و ما هم آنها را هلاك می سازیم ، اما اگر می فهمیدند، متوجه بودنـد که عـذاب آخرت قطعـا بزرگتراز عـذاب دنیـاست ، چون عـذاب قیامت از قهر خـدا نشأت گرفته و کسـی يارای مقاومت دربرابر آن یا خلاصـی ازآن را نـدارد و حتی مرگ را هم بدنبال ندارد تا بوسیله مرگ ازعذاب رهایی حاصل شود و عذاب آخرت از تمامی جهات محیط به فرد می شود و دائم و بی انتهاست ، به خلاف عذاب دنیا که در نهایت تمام می شود.

(۳۴)(ان للمتقین عنـد ربهم جنـات النعیم):(بـدرستی که اهل تقوی نزدپروردگارشان ، بهشـتهای جاویـد و پر نعمت دارنـد)در مقابله با وضع کفار و مکذبان در اینجا به اهل تقوی بشارت می دهد که درآخرت چه وضـعی دارند، اهل تقوی کسانی هستند که همـواره متلبس و ملازم عبـادات وطاعـات بوده انـد و از نواهی پروردگـار اجتنـاب کرده انـد و ربوبیت را در دنیـا منحصـر درخـدا می دانسـتند و عبادت را فقط خالصانه برای او انجام می دادند، بنابراین پروردگار ومدبر امر ایشان در قیامت بهشـتهایی غرق در نعمت و خالص در آن ، به آنها اعطاء می کنـدنه آنکه لـذتش آمیخته با الم و نعمتش آمیخته با نقمت باشـد و بزودی در تفسیر سوره تکاثر خواهیم گفت که مراد از آن ، جنت ولایت است .

(۳۵)(افنجعل المسلمین کالمجرمین):(آیا ما مسلمانان را مانند مجرمان قرارمی دهیم ؟)

(۳۶)(ما لکم کیف تحکمون):(شما را چه می شود و چگونه حکم می کنید؟)

(۳۷)(ام لکم کتاب فیه تدرسون):(آیا کتابی دارید که از آن

درس فرا می گیرید؟)

(۳۸)(ان لکم فیه لما تخیرون):(بدرستی که آنچه را شما در آن اختیار می کنید ازآن شماست ؟)

(۳۹)(ام لکم ایمان علینا بالغه الی یوم القیمه ان لکم لما تحکمون):(یا بلکه ماسوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خودمان یاد کرده ایم ، که تا روز قیامت می توانید هرحکمی برانید؟)

(۴۰)(سلهم ایهم بذلک زعیم):(از آنها بپرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده)

(۴۱)(ام لهم شرکاء فلیتأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین):(یا بلکه شرکایی دارندکه در قیامت با شفاعت آنهابا مسلمین مساوی می شوند، اگر راست می گویند، پس شرکایشان را بیاورند)

(۴۲)(یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون):(روزی که شدت به نهایت می رسد و خلق به سجده فرا خوانده می شوند، ولی اینها نمی توانندسجده کنند)ظاهرا خدای متعال در صدد رد ادعای تکذیب کنندگان است که خطاب به مؤمنین می گفتند: اگر هم مسأله بعث و معادی در بین باشد، ما در آنجا نیز مانند این دنیا متنعم خواهیم بود و عاقبت خوبی خواهیم داشت ، همچنانکه در جای دیگر از قول آنها نقل می کند:(و ما اظن الساعه قائمه و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی من گمان نمی کنم قیامتی برپا شود و به فرض هم که به سوی پروردگارم باز گردم ، نزد او هم زندگی خوبی خواهم داشت)لذا اینجا در پاسخ آنها می فرماید: آیا گمان کرده اید ما مسلمین را با گنه کاران یکسان قرار داده ایم و با آنها به یک نحو معامله می کنیم ، ابدا اینطور نیست و شما را چه شده که چنین حکمی

می کنید؟ چون احترامی که مسلمانان نزد خدا دارند مانع از این تساوی است و مسلمین کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند و جز آنچه او اراده کرده ، پیروی نمی کنند، به خلاف مجرمین که مرتکب معصیت و گناه گشته و مطیع فرمان خدانمی باشند.سپس با چند استفهام انکاری به طرح حجت بر علیه ایشان می پردازد، با این بیان که یکسان بودن مجرمین و مسلمانان (مطابق پندار کفار)یا ازجانب خدای تعالی و موهبت ورحمتی از ناحیه اوست و یا نیست ، اگر از ناحیه او باشد، باید عقل بشر هم این امر را تأییدکند در حالیکه چنین نیست ،(ما لکم کیف تحکمون)پس لزوماباید دلیل نقلی بر آن وجود داشته باشد، که البته چنین دلیلی هم وجود ندارد،(ام لکم کتاب ...) و یا این است که دلیل این حکم کفار نه عقل است ونه نقل ، بلکه گفت و شنودی شفاهی است که خداوند با آنان کرده و آنها از خدا قول گرفته اند که در قیامت با آنها مطابق مسلمانان رفتار کند، این هم که عادتا محال است ، چون فقط انبیاء لیاقت دریافت وحی وهمکلامی با خدای متعال را دارند، تا اینجا سه احتمال رد شد، احتمال چهارم این که ،اصلا آن حکم از جانب خدا نباشد، در این صورت اگر این حکم یک حکم جدی باشدسه حالت دارد:۱) یا حکمشان مستند به خودشان است یعنی خودشان کارگردان صحنه قیامت باشندکه هرگز چنین نیست ،(سلهم ایهم بذلک زعیم)، ۲) و یا این است که حاکم در این خصوص شرکاء و خدایان ایشانند که در این صورت قرآن می فرماید:

اگر راست می گویید شرکاء خود را احضار کنید، ۳)و یا زمام غیب را به دست خود می دانند،بطوریکه هر چه آنها اراده کنند همـان انجـام شود (ام عنـدهم الغیب فهم یکتبون ،که این هم واقعیت نـدارد.حال اگر این حکم یک حکم جـدی نباشـد، بهانه ایست برای فرار از مسئولیت ونپـذیرفتن دعوت حق ، چون می ترسـند که مبـادا رسولخـدا ص از آنها اجر و مزدی درخواسـت کند و در اثر سنگینی این غرامت از ایمان می گریزند،(ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم مثقلون در حالیکه چنین نیست و رسولخدا ص از آنهـا مزدی درخواست نکرده و این هفت احتمال همه احتمالاتی است که خداونـد آنها را یکی یکی مطرح نموده و رد کرده است .به هر جهت خداونـد می فرمایـد: چطور شـما چنین حکمی می کنیـد؟ یعنی عقل از چنین حکمی امتناع دارد و نیز هیـچ دلیل نقلی هم بر این حکم وجود نـدارد، چون هیـچ کتاب آسـمانی از ناحیه خدا نیامده که در آن این حکم باشد و شـما آن را فراگرفته باشید وخوانده باشید که : شما در دنیا وآخرت هرچه دلتان خواست بکنید و اختیار سعادت شمابا خودتان است .در ادامه می فرماید: چنین هم نیست که خدابا عهد وسوگندی شفاهی ومؤکد چنین پیمانی با شـما بسـته باشد و پیمانی گرفته باشـید که تا قیامت دوام داشـته باشد که ما با شـمامطابق مسـلمین رفتار کنیم .آنگاه خطاب به رسولخدا ص می فرماید: از آنها بپرس کـدامیک از ایشان مسـئول این امر تساوی و متصدی انجام آن است ؟ در واقع می خواهد بفرماید: بطلان این ادعاآنقدر واضح است که کسی بجز

دیوانگان چنین سخنی نمی گوید.سپس در رد ادعای دیگر آنها که ممکن است بگویند شرکایشان شفاعت آنها رامی کنند و آنـان را با مسلمین یکسان قرار می دهند، می فرماید: اگر آنها شرکائی دارند ودر ادعایشان راستگویند، پس آن شرکاء را بیاورند، یعنی اولاـ) معبودهای آنها معبودنیستندوثانیا)در امر ربوبیت شریک نمی باشندوثالثا)هرگز قدرت بر چنین شفاعتی ندارند.در ادامه می فرماید: روزیکه شدت امر به نهایت می رسدو این کفار دعوت می شوند که برای خدا سجده کنند، نمی توانند، چون حالت خضوع را در دل ندارند وملکه استکبار در باطن آنها مستقر شده و آنروز هم روز آشکار شدن باطنهاست ، (یوم تبلی السرائر.

(۴۳) (خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون):(در حالیکه علائم ذلت از چشمها و سراپایشان نمودار می شود و به تحقیق آنها در دنیا که سالم بودند، دعوت به سجده می شدند، ولی اجابت نمی کردند)در این آیه و آیه قبلی می خواهد بفرماید: خدای تعالی شریکی ندارد و تنها راه کسب سعادت در آخرت سجود است ، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و اقرار به یگانگی او در ربوبیت ، اما این مکذبان در دنیا هم که سالم بودند و قدرت بر سجودداشتند، خدا را سجده نکردند و دعوت انبیاء را نپذیرفتند، بنابراین امروز هم در قیامت قادر بر سجده نیستند و چشمهایشان از شرم به زیر افتاده و ذلت سراپای آنها را فرا گرفته .

(۴۴)(فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لایعلمون):(پس کیفر این کسانی که قرآن را تکذیب می کنند به من واگذار، ما بزودی آنهارا از جایی که

خودشان نمی فهمند استدراج کرده و تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم)در مقام تسلیت به رسولخدا ص از بابت تکذیب آنها و نیز در مقام تهدید کفارخطاب به رسولخدا ص می فرماید: من به تنهایی برای عذاب آنها کفایت می کنم ، لذا توامر آن افرادی را که قرآن را دروغ می شمارند به من واگذار نما و مطمئن باش که بزودی پله پله از جایی که نمی فهمند آنها را بسوی عذاب می کشانم تا جایی که شقاوت وهلاکت برایشان حتمی شود.(استدراج)یعنی ذره ذره ، درجه کسی را پایین بیاورند و در اصطلاح قرآن اعطاءنعمت پس از نعمت دیگر است که در نتیجه موجب سرگرمی و غفلت فرد می شود تاجایی که به کفران نعمت دچار شده و منعم را از یاد می برد، در نتیجه به ورطه هلاکت می افتدواینکه فرمود:ازجائیکه نمی فهمندآنهارااستدراج می کنیم ،بدلیل آنست که این هلاکت ازراه نعمت فراهم می شودکه کفارآن راخیروسعادت می پندارند،نه شروشقاوت

(۴۵)(و املی لهم ان کیدی متین):(و به آنها مهلت می دهم ، همانا مکر من سخت ماهرانه است)می فرماید: من به کفار مهلت می دهم تا در اثر نعمتهای فراوان غرق در غفلت و گناه شوند و هر جور دلشان خواست عمل کنند، یعنی اجلشان را تأخیر می اندازم واین درواقع نوعی مکر و حیله بسیار محکم و استوار است ، چون نعماتی مانند سلامتی ، طول عمر و سایر نعمتها البته مستوجب شکر و طاعت است ، اما آنها به سبب غره شدن ودلبستگی به نعمات ، منعم را از یاد برده و با سوء اختیار، کفران

را بر گزیده اند.

(۴۶)(ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم مثقلون):(نکند تو از ایشان مزدی خواسته ای و ایشان در این بدهکاری خسارت سنگین دیده اند؟)

(۴۷)(ام عندهم الغیب فهم یکتبون):(و یا از عالم غیب اختیاردار و نویسنده قضاو قدر گشته اند؟) همچنانکه گفتیم این دو آیه فروع و احتمالات دیگر از حجت سابق الذکر در نفی ادعای تساوی مسلمین و مجرمین از سوی کفار است .می فرماید: بلکه تو از اینها مزدی طلب کرده ای و اینها گمان کرده اند باید غرامت سنگینی بپردازند که از ایمان روی گردانند و این حرفها را می زنند و یا نکند مسلط برامور غیبی هستند و امر قضاء و قدر به دست اینهاست که بتوانند هر طور بخواهند حکم برانند و در قیامت خود را برابر با مسلمین قرار دهند؟و چون چنین نیست و هیچ یک از این احتمالات واقعیت ندارد، بنابراین ادعای آنهامبنی بر تساوی با مسلمین سخنی بیهوده و بدون دلیل است (و گفته شده : چه بسیار کسانی که بوسیله احسان و نعمت استدراج می شوند و چه بسیار کسانی که بوسیله ستایش و تملق فریفته و مغرور می گردند و چه بسیار افرادی که به واسطه ستر و پرده پوشی مغرور وگستاخ می شوند)(۱۱۹).

(۴۸)(فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم):(پس در برابر حکم پروردگارت صبر کن و مانند یونس صاحب ماجرای ماهی نباش که دلگیرو خشمگین ندا کرد)

(۴۹)(لولا ـ ان تدارکه نعمه من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم):(و اگر نعمتی ازناحیه پروردگارش او را در نمی یافت ، هرآینه باحالتی نکوهیده دربیابانی بی سقف می افتاد)

(۵۰)(فاجتبیه

ربه فجعله من الصالحين):(ولی پروردگارش او را برگزید و ازصالحین قرار داد)می فرماید: ای پیامبر تو در برابر قضایی که پروردگارت رانده که مکذبان مجرم را ازراه استدراج و امهال هلاک کند، صبور باش و مانند یونس ع نباش که مالامال از خشم و غیظ بود و برای آمدن عذاب بر سر قومش خدا را ندا کرد و در نزول عذاب تعجیل نمود، تا مجبور نشوی مثل او به ظلم خود اعتراف کنی و به تسبیح خدا بپردازی ، کمااینکه یونس در شکم ماهی فرمود:(لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین)هیچ معبودی جز تو نیست ، تو منزهی و من از ستمکارانم).آنگاه در تعلیل این نهی می فرماید: اگر نعمت توبه ای از جانب پروردگارش یونس را درنمی یافت و خدا توبه او را نمی پذیرفت و مافات را جبران نمی کرد، او در بیابانی بی آب و علف و بی سایبان افکنده می شد، در حالیکه به جهت عملی که کرده بود موردمذمت و نکوهش قرار می گرفت ،از مقایسه این آیه باآیه ۱۴۴۱۴۳سوره صافات ،معلوم می شود که بیرون رفتن یونس با حالت خشم از میان قومش و نفرین بر آنها اقتضاءمی کرده که او تا ابد در شکم ماهی باقی بماند، اما تسبیح دائمی او مانع از این قضا شد وتقدیر او بر این قرار گرفت که در بیابانی خشک وبی سایبان افکنده شود و مورد مذمت قرار بگیرد، اما توبه او و توبه و نعمت پروردگار نسبت به او مانع از این قضا گردید ونه تنها یونس مذموم نشد، بلکه پروردگارش او را بر گزید

و از صالحین قرارداد و(صلاح شی ء) یعنی موافقت آن بر طبق آن وضعیتی که باید داشته باشد.

(۵۱)(و ان یکاد الـذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سـمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون):(و محققا نزدیک است کسانی که کافر شده اند بعد از شنیدن قرآن تو را با چشم زخم خود آسیب رسانند و می گویند او دیوانه است)(ان)مخففه از مثقله است ، یعنی مخفـف (ان) می باشـد و (زلـق) بـه معنـای لغزش است و (ازلاـق)یعنی صـرع و کنـایه از کشـتن و هلاـک کردن می باشـد.می فرمایـد: محققـا کافران وقتی قرآن را شـنیدند نزدیک بود با چشم زخم خود تو رابه زمین انـداخته و هلاک کننـد، و چشم زخم نوعی تأثیر نفسانی است که روایاتی هم برطبق آن وارد شـده و دلیل عقلی بر نفی آن نداریم که آن را انکار نموده و بگوئیم یک عقیده خرافی است ، بلکه به عکس حوادثی دیده شده که بر چشم زخم منطبق است .بعضـی مفسـرین گفته اند: معنای آیه این است که وقتی کفار قرآن را می شـنوند از شـدت کینه و خشم به گونه ای به تو نظر می کننـد که می خواهند با همان نگاه تیز و بغض آمیزشان تو را بکشند(۱۲۴).

(۵۲)(و مـا هـو الاـ ذکر للعـالمین):(در حـالیکه قرآن جز تـذکری برای عالمیـان نیسـت)یعنی اینکه کفـار به پیـامبر ص نسـبت دیوانگی می دهند و قرآن را الفاظ جنیان وشـیاطین می دانند، سـخت در اشـتباهند، بلکه قرآن فقط یک تذکری برای جهانیان است ، ودر واقع هر کس که بخواهد به راه راست هدایت شودودرصراطمستقیم قراربگیرد،از تذکرات قرآن بهره

مند می شود، همچنانکه فرمود:(ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم .

تفسیر نور

کلمه «ممنون» اگر از «مَنّ» به معنای قطع باشد، به معنای پاداش بی انقطاع است و اگر از «منّت» باشد به معنای آن است که الطاف الهی بدون منّت است. ظاهرا معنای اول منظور باشد زیرا به رخ کشیدن نعمت از جانب خداوند عیب نیست، بلکه انگیزه ای برای شکر و اطاعت از

و می شود.<۳۴۹>

نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، درهم و دینار، شهرت و فرزند بیشتر است. زیرا قلم تجربه قرنها را به هم منتقل می کند و فرهنگ را رشد می دهد. افراد را با قلم می توان خواب یا بیدار کرد. ملّتی را می توان با قلم، عزیز یا ذلیل کرد. قلم یک فریاد ساکت است. قلم سند ر

ی است. قلم گزارشگر تاریخ است.

سوگند به قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است. رابطه با قلم رابطه با علم است. در میان تمام صداها، سه صدا امتیاز دارد: صدای قلم دانشمندان، صدای پای مجاهدان و صدای چرخ ریسندگان. آری امّتی عزیز است که علم و قدرت و اقتصادش

یا باشد و اگر امروز بخواهیم این سه صدا را نقل کنیم، باید بگوییم: صدای چاپخانه، توپخانه و کارخانه. و یعنی قدرت علمی، نظامی و اقتصادی.

قلم ها و نوشته ها، حافظ علومند. در حدیث می خوانیم: «قیّدوا العلم بالکتابهِ»<۳۵۰>

کسی به قلم و نوشته سوگند یاد می کند که در تمام عمرش یک سطر ننوشت: <<لا تخطّه بیمینک>><۳۵۱>. به قول حافظ:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

در نسبت جنون به افراد برجسته تعجب نکنید قران می فرماید: <<کذلک

مـا اتی الّـذین من قبلهم من رسول الاّـ قـالوا ساحر او مجنون>><<۳۵۲> هیـچ پیامبری به سـراغ مردم نیامـده، مگر آنکه به او گفتند: ساحر یا دیوانه ای.

پاداشــهای الهی را سـاده ننگریـد. <<اجر کـبیر>><<۳۵۳>، <<اجر عظیـم>><<۳۵۴>، <<اجر کریـم>><<۳۵۵>، <<اجر غیر ممنون>><<۳۵۶>، <<اجراً حسنا>><<۳۵۷>، <<اجره علی اللّه>><<۳۵۸>.

اخلاق در اسلام

در میـان صـفات و ویژگی هـای پیـامبر، قرآن بر اخلاـق آن حضـرت تکیـه کرده و آن را «خلـق عظیم» خوانـده است. به همین مناسبت، سخنان برخی از پیشوایان دینی در این زمینه را از کتاب میزان الحکمه، باب خلق نقل و ترجمه می کنیم.

حضـرت علی علیه السـلام فرمود: «رُبّ عزیز اذلّه خلقه و ذلیل اعزّه خلقه» چه بسـیارند عزیزانی که به خاطر بـداخلاقی ذلیل می شوند و ذلیلانی که به خاطر حُسن خلق عزیز می شوند.

امام حسن علیه السلام فرمود : «حُسن الخلق رأس کلّ بِرّ» خوش اخلاقی سرآمد هر کار نیک است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «انّما تفسیر حسن الخلق ان اصاب الدنیا یرضی و انّ لم یصبه لم یسخط» حسن خلق به این است که اگر کامیاب شدی راضی باشی و اگر نشدی عصبانی نشوی .

حضـرت علی علیه السـلام فرمـود: «ان العبـد المسـلم یبلـغ بحسن خلقه درجه الصـائم القـائم» انسـان در اثر حسن خلـق به درجه نمازگزاران روزه دار می رسد.

امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: مکـارم اخلاـق ده چیز است: یقین، قنـاعت، صـبر، شـکر، حلم، حسن خلق، سـخاوت، غیرت، شجاعت، جوانمردی.

حضـرت علی علیه السـلام فرمود: «من مکـارم الاخلاق، ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفوا من ظلمک» از مکارم اخلاق آن است که هر کس با تو قطع رابطه کرد، تو با او رابطه برقرار کنی و اگر تو را

محروم کرد، تو به او عطا کنی و اگر به تو ظلم نمود، او را عفو نمایی

امام صادق علیه السلام فرمود: «الخلق الحسن یمیت الخطیئه کما تمیت الشمس الخبیث» اخلاق نیکو سبب نابودی گناهان است همانگونه که خورشید خباثت ها را می میراند.

همچنین فرمود: «حسن الخلق یثبت المودّه» اخلاق نیکو علاقه ها را محکم و استوار می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «خصلتان لا یجتمعان فی المؤمن، البخل و سوء الخلق» در افراد باایمان بخل و بداخلاقی جمع نمی شود.

به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفته شد: فلان زن، اهل عبادت ولی بداخلاق است و همسایه اش را با زبان می رنجاند. حضرت فرمود: «لا خیر فیها هی من اهل النار» او اهل دوزخ است.

در روایات آمده است، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سعدبن معاذ را دفن کرد. به خاطر بداخلاقی او در منزل فشار قبری بر او وارد شد.

خُلق عظیم

کلمه خُلق به صفاتی گفته می شود که با سرشت و خوی انسان عجین شده باشد و به رفتارهای موسمی و موقّت گفته نمی شود. تفسیرهای مختلفی درباره «خلق عظیم» شده است، از جمله:

الف) عایشه گوید: اخلاق پیامبر، متضمّن ۱۰ آیه اول سوره مؤمنون است و بالاتر از این مدح، مدحی نیست.

ب) مراد، تخلّق به اخلاق اسلام و طبع بزرگ است.

ج) مراد، صبر بر حق و تدبیر امور بر اقتضای عقل است.

د) برخی از کتب لغت، خلق را به معنای دین و آئین گرفته اند، چنان که در حدیثی از امام باقرعلیه السلام می خوانیم که آن حضرت فرمود: مراد از خلق عظیم آئین اسلام است.<۳۵۹>

ه) مراد، برخورد بزرگوارانه با مخالفان است. چنان که خداوند او را به این شیوه، مامور ساخته بود:

<<خذ العفو و امر بالعروف و اعرض عن الجاهلین>><۳۶۰>

و) مراد، مکارم اخلاق است. چنانکه از آن حضرت روایت شده که فرمود: «انّما بُعثت لاتمّم مکارم الاخلاق» و فرمود: «ادّبنی ربّی فاحسن تادیبی»<۳۶۱> پروردگارم مرا تربیت نمود و چه خوب تربیت نمود.

ز) عایشه درباره اخلاق پیامبر گفت: «کان خلقه القرآن»<۳۶۲> اخلاق پیامبر، تجسم قرآن بود.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان (ج ۶، ص ۱۸۳)، حدود ۲۷ صفحه در زمینه اخلاق و سنن و آداب زندگی پیامبرصلی الله علیه وآله روایاتی را نقل کرده است، که به برخی از آنها فهرست وار اشاره می کنیم:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کفش خود را می دوخت.

۲- لباس خود را وصله می زد.

۳- گوسفند را خودش می دوشید.

۴- با بردگان، هم غذا می شد.

۵ - بر زمین می نشست.

۶- بر الاغ سوار می شد.

۷- حیا مانعش نمی شد که نیازهای خود را از بازار تهیه کند.

۸ - به توانگران و فقرا دست می داد و دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد.

۹- به هرکس می رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می کرد.

۱۰- اگر چیزی تعارفش می کردند، آنرا تحقیر نمی کرد، اگرچه یک خرمای پوسیده بود.

۱۱- کم خرج، کریم الطبع و خوش معاشرت بود.

۱۲- بدون اینکه قهقهه کند، همیشه تبسّمی بر لب داشت.

۱۳- بدون اینکه چهره درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می رسید.

۱۴- بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود.

۱۵- بدون اینکه اسراف ورزد، سَخیّ بود.

۱۶- بسیار دل نازک و مهربان بود.

۱۷- هرگز دست طمع بسوی چیزی دراز نکرد.

۱۸- هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را در آینه می دیـد، موی خود را شانه می زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می داد.

۱۹-

هیچ گاه در مقابل دیگران پای خود را دراز نمی کرد.

۲۰- همواره بین دو کار، دشوارتر آن را انتخاب می کرد.

۲۱- هیچ وقت به خاطر ظلمی که به او می شد در صدد انتقام بر نمی آمد مگر آنکه محارم خدا هتك شود که به خاطر هتك حرمت خشم می کرد.

۲۲- هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نکرد.

۲۳- هیچ وقت شخصی از او چیزی درخواست نکرد که جواب (نه) بشنود و حاجت حاجتمندان را رد نکرد.

۲۴- نمازش در عین تمامیّت، سبک و خطبه اش کوتاه بود.

۲۵- مردم، آن حضرت را به بوی خوشی که از او به مشام می رسید، می شناختند.

۲۶- وقتی در خانه مهمان داشت،اول کسی بود که شروع به غذا می کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می کشید تا مهمانان راحت غذا بخورند.

۲۷- بر سر سفره، همیشه از غذای جلوی خود میل می کرد.

۲۸- آب را با سه نفس می آشامید.

۲۹- جز با دست راست چیزی نمی داد و نمی گرفت و غذا نمی خورد.

۳۰- وقتی دعا می کرد، سه بار دعا می کرد و وقتی سخن می گفت در کلام خود تکرار نداشت.

۳۱- اگر اذن دخول به خانه مردم می گرفت، سه بار تکرار می کرد.

۳۲- کلامش روشن بود به طوری که هر شنونده ای آنرا می فهمید.

۳۳- نگاه خود را بین افرادی که در محضرش بودند تقسیم می کرد.

۳۴- هر گاه با مردم سخن می گفت، در حرف زدن تبسم می کرد.

۱- خداوند به مال و قدرت و شمشیر، سوگند یاد نکرده ولی به قلم و نوشته سوگند یاد کرده است.<<والقلم و ما یسطرون>>

۲- هر قلم و نوشته ای که وسیله رشد و تکامل باشد، ارزش دارد و قابل سوگند است. <<والقلم و ما یسطرون>>

۳- سوگند به قلم به جای

سوگند به بیان، تشویق سوادآموزی و مقام دانش پژوهی است. (مبارزه با بیسوادی و ترغیب به نوشتن و خواندن از برنامه های اولویّت دار اسلام است.)(والقلم و ما یسطرون)

۴- عصمت و مصونیّت پیامبر در سایه لطف الهی است. <<ما انت بنعمه ربّک بمجنون>>

۵ - آنچه در برابر فشار تهمت،انسان را پایدار می کند توجه به لطف و پاداش الهی است. <<انّ لکَ لاجراً غیر ممنون>>

۶- اگر از پاداش مردم چشم پوشی کنیم، به پاداش های پایدار الهی می رسیم. <<لاجراً غیر ممنون>>

۷- پاداش ابدی برای کسی است که خُلق او عظیم باشد. <<لأجراً غیر ممنون... . لعلی خلق عظیم>>

۸ - تسلّط بر اخلاق عظیم، مقارن تسلط بر راه مستقیم است. <<انّک لعلی خلق عظیم>> (و در جای دیگر می فرماید: <<انّک لمن المرسلین علی صراط مستقیم>><۳۶۳>)

۹- کمالات پیامبر جزو ذات اوست، و او بر آنها تسلط دارد. <<لعلی خلق عظیم>>

۱۰- دفاع از شخصیت های مذهبی که مورد تهمت و تحقیر قرار می گیرند، لازم است. <<ما انت بنعمه ربّک بمجنون - انّک لعلی خلق عظیم>>

در روایات آمده است: هنگامی که قریش دیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را بر دیگران مقدم می شمرد، گفتند: محمد مفتون او شده است که این آیات نازل شد.<۳۶۴>

در سوره قمر نیز مشابه این لحن را می خوانیم: <<سیعلمون من الکذّاب الاشر>><۳۶۵> فردا خواهند دانست دروغ پرداز و هواپرست کیست؟ در این آیات نوعی بشارت به پیروزی پیامبر اسلام بر کفّار نیز هست.

۱- خداوند پیامبرش را در برابر دشمنان دلداری می دهد. <<فستبصر و یبصرون>>

۲- آینده حقایق را روشن می کند. <<فستبصر و یبصرون>>

۳- کفّاری که با علم و عمد، دلائل روشن انبیا را نپذیرند، سزاوار لقب مجنون

هستند. <<بايّکم المفتون>> (همان گونه که ایمان آگاهانه نشانه خردورزی است.)

۴- نسبت گمراهی به دیگران و یا ادعای هدایت برای خود کارساز نیست. خداوند است که گمراه واقعی و هدایت یافته واقعی را می شناسد. <<هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین>>

«تدهن» از «دُهن» به معنای روغن و مراد، روغن مالی و سازش و انعطاف پذیری است.

«هَمّاز» از «هَمز» به معنای عیب جو و مرادف کلمه «عَیّاب» است.

«مَشّاء بنَمیم» یعنی برای سخن چینی و نمّامی، بسیار تکاپو می کند. مراد از «مَنّاع للخیر» شاید بخل در مال باشد. چون قرآن درباره مال،کلمه خیر را به کار برده است.<۳۶۶>

«زَنیم» به کسی گویند که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده نمی شود (زنازاده). امام صادق علیه السلام فرمود: «عُتلّ» کفر بزرگ و «زنیم» کسی است که در کفر خود حرص و ولع دارد.<۳۶۷>

قرآن، بارها رسول خدا را از پیروی منحرفان با جمله <<لا تطع>><۳۶۸> و <<لا تتّبع>><۳۶۹> نهی فرموده است.

برای نجات مردم، دشمن را با تمام ابعادش معرفی کنید. در این آیات حدود ده خصلت نقل می کند که به خاطر یکی از آنها پرهیز از آنان لازم است، تا چه رسد به اینکه تمام این خصلت ها در گروه یا فردی باشد.

رهبر جامعه که مورد اطاعت و پذیرش مردم است باید سرچشمه نشاط و امید و وحدت و تقوی باشد و صفاتی همچون عیب جویی، سخن چینی، بخل، تجاوز، خشونت که هریک عامل دلسردی و تفرقه است در رهبر ممنوع است و در این آیات، فرمان بری از صاحبان این خصلت ها نهی شده است.

آیات قران، بارها مورد انواع تهمت ها قرار گرفته است؛ با تعبیراتی از قبیل <<اساطیر الاولین>>

افسانه های پیشینیان، <<اضغاث احلام>><۳۷۰> خواب هـای پریشان، <<ام یقولون افتراه>><۳۷۱> دروغ هایی که به خدا نسبت داده شده، <<لقلنا مثل هذا>><۳۷۲> سخنانی که

نیز مثل آن را می توانیم بگوئیم، <<یعلّمه بشر>><۳۷۳> انسانی این حرف ها را به او یاد داده، <<اعانه علیه قوم>><۳۷۴> گروهی پشت پرده به او کمک می کنند.

در روایات می خوانیم: خداوند به حضرت شعیب فرمود: من جمعیّت صد هزار نفری را گرفتار قهر خود می کنم با اینکه چهل هزار نفرشان بد و شصت هزار نفرشان خوبند و این به خاطر آن است که خوبان غیرت دینی ندارند و با گناهکاران مداهنه می کنند.<۳۷۵>

مخفی نماند آنچه مورد انتقاد است سازش از موضع ضعف است که نامش مداهنه است ولی کوتاه آمدن از موضع قدرت که نامش مداراست مانعی ندارد، نظیر پدری که به خاطر رعایت حال کودکش آهسته راه می رود.

«همّاز، منّاع، معتد و اثیم» از صفات کفّار است و هرگاه مسلمانی دارای این صفات شد به کفّار نزدیک شده است.

۱- به شکرانه نعمت های الهی، از منحرفان پرهیز کنید. <<انّک لعلی خلق عظیم فلا تطع المکذّبین>>

۲- اخلاق نیکو همراه با دافعه و پرهیز از منحرفان است. <<لعلی خلق عظیم فلا تطع المکذّبین>> (آری معنای حُسن خلق، سازش با افراد فاسد نیست.)

۳- انبیا نیز به تذکّر الهی نیازمندند. <<فلا تطع المکذّبین>>

۴- به سوگند مخالفان اعتباری نیست و هر چه بیشتر سوگند خورند بی اعتبارتر است. <<لا تطع کلّ حلاف>>

۵ - در جامعه اسلامی، افراد بی نسب و فرومایه <<مهین>>، عیب جو <<نمیم>>، و کسانی که بخل، تجاوز، گناه و خشونت جزء ذاتشان شده است، جایگاه اجتماعی، سیاسی، مدیریّتی ندارند. <<فلا تطع...>>

۶- از نقشه های دشمن غافل نشوید. دشمنان تلاش می کنند تا شما

را به سازش بکشانند. <<ودّوا لو تدهن...>>

۷- به دشمن امتیاز ندهید، حتّی اگر آنان با دادن امتیاز، چراغ سبز سازش را روشن کردند. <<ودّوا لو تدهن...>>

۸ - عقب نشینی از اصول، خواسته دشمن است. <<ودّوا لو تدهن>> (تسامح و تساهل نسبت به اصول ممنوع)

۹- سازش با دشمن، به منزله اطاعت از اوست. و مرا از اطاعت نکردن، همان سازش نکردن است. <<فلاـ تطع... ودّوا لو تدهن فیدهنون>>

۱۰- دشمن از سوگند و نام های مقدّس سوء استفاده می کند. <<حلّافٍ>>

۱۱- سوگند زیاد نشانه پستی و بی مبالاتی است. <<حلّاف مهین>>

۱۲- فرومایگی درونی و برخورداری از امکانات بیرونی، دو عامل فتنه و فساد است. <<مهین... ذا مال و بنین>>

۱۳- دارا بودن ثروت و نیرو کفّار نمی تواند دلیل سازش باشد. <<لو تدهن... ان کان ذا مال و بنین>>

۱۴- خط اول مخالفان انبیا، سرمایه داران بی درد هستند. <<ذا مال و بنین ... قال اساطیر الاولین>>

۱۵- خداوند کیفر متکبران را به گونه ای می دهد که آثارش در بدنشان باقی می ماند. <<سنسمه>>

۱۶- کیفر تحقیر کننده، تحقیر شدن است. <<سنسمه علی الخرطوم>>

مراد از «طائف»، آفت و بلایی است که بر گرد باغ چرخید و آنرا سوزاند و خاکستر کرد.

«صرم» به معنای قطع و چیدن میوه است و مراد از «صریم» برچیده شدن و قطع تمام درختان با قهر الهی است.

«تنادوا» به معنای ندای افراد برای اجتماع در یک محل و مشورت و هم فکری است.

قهر الهی، گاهی به افراد می رسد. همان که فرعون و لشکرش غرق شدند، <<اغرقناه و جنوده>><<۳۷۶>، گاهی به مال می رسد مثل این آیات که باغش سوخت ولی خودشان سالم بودند و گاهی به افراد و مال، هر دو می رسد، نظیر

قارون که خودش و خانه اش و سرمایه اش به خاک فرو رف

<<فخسفنا به و بداره>><۳۷۷>

در این سوره دو بار از بخل انتقاد شده است. یک بار در آیه <<منّاع للخیر>> و یک بار داستان این آیات.

سنّت های خوب نیاکان را باید ادامه داد امّا در این داستان وارثان تصمیم گرفتند راه پدر را کنار و فقرا را محروم کنند.

گناه، سبب محرومیّت است. امام باقر علیه السلام فرمود: «انّ الرجل لیذنب الذنب فیدرء عنه الرزق»<۳۷۸> مردی که گناه می کند، به همان میزان از رزق الهی محروم می شود. چنانکه در روایت آمده است: گاهی انسان به خاطر گناه از نماز شب محروم می گردد.<۳۷۹>

ارزش مال تا جایی است که فکر را منحرف نکند وگرنه به حکم خداوند مسجد ضرار خراب می شود و گوساله طلایی سامری را می سوزاند. <<لنحرقنّه ثمّ لننسفنّه فی الیم نفسا>><۳۸۰>

داستان باغ سوخته

مرد باغداری که هر سال از میوه های باغش به فقرا انفاق می کرد از دنیا رفت. وارثان تصمیم گرفتند فقرا را محروم نمایند، تنها یکی از وارثان مخالف بود ولی اکثر آنان بخل ورزیدند و برای محروم کردن فقرا تصمیم گرفتند که سحرگاهان به باغ روند و میوه ها را بچینند

ا فقرا آگاه نشوند. به باغ رفتند، آن را یک تخته خاکستر دیدند. گفتند: ما راه را گم کرده ایم، این باغ ما نیست. امّا دیگری گفت: ما از راه درست پدر منحرف شدیم، و تصمیم گرفتیم فقرا را محروم کنیم، لذا خودمان محروم شدیم. آن فرزندی که از روز اول با بخل مخالف

گفت: آیا به شما نگفتم این فکر غلط است؟ به هر حال آنان قهر الهی را دیدند و متنبّه شدند و یکدیگر را ملامت کردند.

۱- آزمایش

یکی از سنّت های الهی است. <<انّابلوناکم کما بلونا>>

۲- قران، نمونه های مختلف اتحاد الهی را بیان می دارد تا ما با شیوه آزمون الهی آشنا شویم. <<کما بلونا اصحاب الجنه>>

۳- طرح هایی که به محروم کردن فقرا بینجامد ناکام است. <<اقسموا...و لا یستثنون... فاصبحت کالصریم>>

۴- هر سوگندی ارزش ندارد. <<اقسموا لیصرمنّها مصبحین>>

۵ - قهر الهی مخصوص آخرت نیست بلکه گاهی در دنیا و بسیار سریع واقع می شود. <<فطاف علیها طائف من رتب... فاصبحت کالصریم>>

۶- تنبیه و کیفر از شئون ربوبیّت است و جنبه تربیتی دارد. <<طائف من ربّک>>

۷- هیچ کس نمی تواند بر خدا پیشی بگیرد. (اینها صبح زود برای چیدن میوه ها برخاستند ولی خداوند سحر باغ را سوزاند.) <<و هم نائمون>>

۸ - کیفر و جرم باید متناسب باشد. چون فقرا را محروم کردند پس محروم شدند. <<لا یستثنون... فاصبحت کالصریم>>

۹- فکر و تدبیر انسان در برابر تدبیر خدا بی رنگ است. (در اینجا وارثان تصمیمی گرفتند و خداوند اراده دیگری فرمود.) <<اقسموا لیصرمنّها مصبحین... فاصبحت کالصریم>>

۱۰- خداوند حامی فقراست. با اینکه فقرا از تصمیم وارثان خبر نداشتند ولی خداوند به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند. <<لا یستثنون... فاصبحت کالصریم>>

۱۱- کامیابی های انسان در انحصار محاسبات او نیست. در این داستان محاسبات به گونه ای بود امّا نتیجه چیز دیگر شد. <<لیصرمنّها مصبحین... فاصبحت کالصریم>>

۱۲- نیّت بد، اگر همراه با برنامه ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، کیفر دارد. <<و لا یستثنون... فاصبحت کالصریم>>

۱۳- ثروتی که محرومان از آن بهره مند نشوند، نبودنش بهتر است. <<فاصبحت کالصریم>>

۱۴- حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی شود. <<لا یستثنون... فاصبحت کالصریم>>

«حَرد» به معنای بخل و منع دیگران است. <<غدوا

علی حرد>> یعنی صاحبان باغ به قصد محروم کردن فقراحرکت کردند.

حرص و بخل، انسان را سنگدل می کند،تا آن جا که به مسکین و فقیر رحم نمی کند. <<لا یدخلنّها الیوم علیکم مسکین>>

«اَوسط» به کسی گویند که معتدل و به دور از افراط و تفریط باشد.<۳۸۱>

رسیدگی به مساکین مستحب نیست، بلکه واجب است، زیرا خداوند به خاطر ترک مستحب کسی را کیفر نمی دهد. در این آیه محروم کردن مسکین سبب سوختن باغ در دنیا شد و در آخرت نیز، دوزخیان، دلیل دوزخی شدن خود را بی اعتنایی به محرومان می دانند. <<ما سلککم فی سقر... لم

نطعم المسکین>><۳۸۲>

رسیدگی به فقرا، مخصوص فقرای مؤمن نیست. در این ماجرا سخنی از ایمان و کفر فقیران نیست بلکه سخن از بخل و حرص بعضی و گرسنگی و فقر دیگران است.

گاهی برای تغییر فکر و فرهنگ، باید فرد یا گروهی خطاکار در جامعه رسوا شوند تا موجب عبرت دیگران گردند. خداوندی که «اظهر الجمیل و ستر القبیح» است پرده برداری می کند و ماجرای باغی که سوخت تابلوی تاریخ می شود.)

در دعا و گفتگو با خداوند کلمه «ربّنا» را زیاد بکار ببریم. در این آیات چند بار این کلمه تکرار شده است. <<ربّنا انّا کنّا ظالمین... عسی ربّنا ان یبدلنا... اِنّا الی ربّنا راغبون>>

قهر خدا که آمد همه را می سوزاند. با اینکه یکی از وارثان مخالف محروم کردن فقرا بودسهم او نیز سوخت.

نمونه های عذاب دنیوی عبارت است از:

الف) سلب نعمت. ب) سلطه اشرار. ج) سلب توفیق. د) سلب امنیّت و آرامش.

ولی عذاب آخرت شدید، الیم، عظیم و کبیر است. <<و لعذاب الآخره اکبر لو کانوا یعلمون (P) >>

۱- خداوند، گفتگوهای مخفیانه و توطئه آمیز را

برملا می سازد. <<و هم يتخافتون>>

۲- هرچه قصد سوء بیشتر باشد، خطر بیشتر است. <<لا يدخلّنها>>(گفتند: احدی از فقرا وارد باغ نشود، خداوند هم تمام باغ را سوزاند.)

۳- حرص و بخل گاهی به قدری شدید می شود که فرد حاضر نیست حتّی یک فقیر را بهره مند سازد. <<مسكين>> در قالب مفرد آمده است.

۴- روحیه حریصانه <<لا يستثنون>>، تصمیم مخفیانه <<يتخافتون>> و اقدام قدرتمندانه <<قادرين>>، هیچ یک کاری از پیش نمی برد. (بل نحن محرومون)

۵ - از فواید حوادث تلخ، بازگشت به خویشتن است. <<فلما رأوها قالوا انّا لضالّون>>

۶- اگر دیگران را از یک جهت محروم کنیم، از چند جهت محروم می شویم. <<بل نحن محرومون>> (محروم از میوه، محروم از پاداش الهی، محروم از دعای فقرا، محروم از رضایت روح پدر، محروم از عزّت اجتماعی)

۷- حرف حق را بگویید، گرچه در اقلیّت باشید. <<قال اوسطهم الم اقل لكم...>>

۸ - اعتدال و خردمندی، سبب دستگیری از مستمندان و مانع حرص و بخل است. <<قال اوسطهم>>

۹- در شیوه تبلیغ، از فرصت ها استفاده کنید. کسانی که دیروز حاضر به شنیدن حرف حق نبودند، امروز حاضر به شنیدن شدند. <<قال اوسطهم الم اقل لكم...>>

۱۰- در تحلیل و بررسی ناگواری ها به کوتاهی های خودمان اعتراف کنیم و خداوند را منزّه بدانیم. <<سبحان ربّنا انّا كنّا ظالمين>>

۱۱- آنچه را دیروز انجام نداده اید، امروز جبران کنید. <<لولا تسبّحون - قالوا سبحان ربّنا>>

۱۲- ریشه محرومیّت از الطاف الهی، ظلم انسان به خویشتن است. <<بل نحن محرومون... انّا كنّا ظالمين>>

۱۳- اگر اتّحاد بر اساس تقوا نباشد، سرانجام به تفرقه تبدیل می شود. (برادرانی که پیش از این برای محروم کردن همدست بودند، امروز یکدیگر را ملامت کرده و گناه را

به گردن یکدیگر می اندازند.) <<فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون>>

۱۴- ندادن حق دیگران، ظلم به خویش و طغیان به دیگران است. <<انّا کنّا ظالمین - انّا کنّا طاغین>>

۱۵- در برابر خداوند، هر چه بیشتر به ضعف و زشتی عمل خود اعتراف کنیم. <<انّا کنّا ظالمین - انّا کنّا طاغین>> (چنانکه علی علیه السلام در دعای کمیل می گوید: «معتذراً نادماً، منکسراً مستقیلاً، مستغفراً منیباً مقراً مذعناً معترفاً»)

۱۶- به هنگام از دست دادن اموال دنیوی، به لطف و رحمت الهی امیدوار باشید که بهتر از آن را به شما بدهد.<<عسی ربّنا ان یبدلنا خیراً منها>>

۱۷- دست خداوند برای تأمین و جبران باز است. گناهکاران مایوس نباشند و خود را برای همیشه شکست خورده نپندارند. <<یبدلنا خیراً منها>>

۱۸- هیچ وقت برای بازگشت به خدا دیر نیست. <<انّا الی ربّنا راغبون >>(صاحبان باغ با مشاهده باغ سوخته، از خواب غفلت بیدار شدند و توبه کردند و به سوی خدا روی آوردند.)

۱۹- شکستن دل فقیر، کیفر دنیوی و اخروی دارد. <<کذلک العذاب و لعذاب الاخره>>

۲۰- ایمان به کیفر و عذاب قیامت، مانع بخل و طغیان و ظلم است. <<ولعذاب الاخره اکبر لو کانوا یعلمون>>

گروهی می گفتند: قیامتی نیست و اگر باشد، در آنجا نیز ما در رفاه کامل خواهیم بود. <<و ما اظنّ الساعه قائمه و لئن رجعت الی ربّی اَنّ لی عنده للحسنی>><۳۸۳> این آیات، پاسخ آن تفکر باطل است.

۱- در تربیت و ارشاد، باید همراه هشدار، تشویق نیز باشد. <<ولعذاب الآخره اکبر - انّ للمتّقین>>

۲- باغ های بهشت مملو از نعمت است،بر خلاف باغ های دنیوی که در کنار نعمت هایش دردسرها و آفت هایی است.(جنات النعیم)

۳- کیفر و پاداش، بر اساس

عدالت است. <<افنجعل المسلمین کالمجرمین>>

۴- عدالت را هر وجدان و فطرت سالمی می پسندد. <<افنجعل المسلمین کالمجرمین>>

۵ - استناد واستدلال باید یا به کتاب آسمانی باشد که حجّت است: <<ام لکم کتاب>> و یا به عقل <<ما لم کیف تحکمون>> یا بر اساس تعهّد و پیمان <<ام لکم ایمان بالغه>>

۶- کتاب های آسمانی تابع تمایلات لجام گسیخته انسان ها نیست. <<ام لکم کتاب... انّ لکم فیه لما تخیّرون>> (در هیچ کتاب آسمانی نیامده که هر چه خواستید بشود.)

۷- خداوند، هیچ تعهّدی نداده که حقیقت همان چیزی است که شما حکم می کنید. <<ام لکم ایمان... انّ لکم لما تحکمون>>

مراد از<<یُکشف عن ساق>> همان اصطلاحی است که در فارسی می گوییم: کارد به استخوانش رسیده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: در آن روز بر دهان ها مهر زده شود، ترس تمام وجود را فرا گیرد، چشم ها خیره و جان ها به حنجره ها رسد.<۳۸۴>

در سوره فرقان آیه ۶۰ می خوانیم: <<و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن النسجد لما تأمرنا>> هرگاه به آنان گفته شود: در برابر خدای رحمان سجده کنید، گویند: رحمن کیست؟ آیا به آنچه دستور می دهی سجده کنیم؟ آیه مورد بحث که می فرماید: <<کانوا یدعون

ی السجود>> اشاره به آن آیه دارد.

مراد از دعوت به سجده در دنیا <<کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون>> یا ندای اذان است که مردم را به نماز و سجده دعوت می کند یا آیاتی که فرمان عبادت دارد و یادستوراتی که عمل به آن، نوعی سجده و تواضع و فروتنی در برابر خداوند است، بگذریم که سجده اوج عباد

است.

۱- قیامت، روز بُروز سختی ها است. <<یکشف عن ساق>>

۲- قیامت، تجسّم دنیاست. آن

که در دنیا اهل سجده نبوده است، در قیامت، توان سجده ندارد. <<یدعون الی السجود فلا یستطیعون>>

۳- کسانی که از فرصت اختیار و سلامتی استفاده نکنند، در انتظار روزی باشند که هیچ یک از این فرصت ها را نخواهند داشت. <<یدعون الی السجود و هم سالمون>>

۴- مجرم، رویی برای سربلند کردن و نگاه کردن ندارد. <<خاشعه ابصارهم>>

۵ - ذلت قیامت فراگیر است. <<ترقهم ذله>>

۶- کسی که خشوع انتخابی در برابر خدا را نپذیرد، در آن روز خشوع و ذلت اجباری را خواهد پذیرفت. <<خاشعه... ترهقهم ذلّه>>

کلمه «استدراج» یعنی نزدیک شدن درجه درجه و گام به گام و مراد آن است که خداوند گروهی را گام به گام به گونه ای که متوجه نشوند به ورطه سقوط نزدیک می کند.

در قرآن آیات زیادی است که می فرماید ما به گناهکاران مهلت می دهیم و آنان خیال نکنند که ما آنان را دوست داریم یا فراموششان کرده ایم.

امام صادق صلی الله علیه وآله فرمود: اگر گناهی انجام گرفت و گناهکار همچنان در رفاه و نعمت بود، این نشانه استدراج الهی در کیفر است.<۳۸۵>

۱- تکذیب کنندگان، با خدا طرفند. <<ذرنی و من یکذّب>>

۲- خداوند، به پیامبرش دلداری می دهد. <<ذرنی و من یکذّب>>

۳- تکذیب قرآن، کیفری بس بزرگ دارد، زیرا خداوند می فرماید: آنان را به من واگذار. <<فذرنی و من یکذّب بهذا الحدیث>>

۴- قرآن، مملو از سخنان جدید و تازه است. <<بهذا الحدیث>> (حدیث = سخن نو)

۵ - زود قضاوت نکنید و هر رفاهی را نشانه سعادت ندانید. (حیوانات را به چراگاه می برند و آنها فربه می شوند، ولی پایان کارشان کشتارگاه است.) <<سنستدرجهم من حیث لا یعلمون>>

۶- بزرگترین خطر، آن است که انسان از آن

غافل باشد و به فکر چاره نباشد. <<من حیث لا یعلمون>>

۷- خداوند امهال دارد ولی اهمال ندارد. <<سنستدرجهم... ان کیدی متین>>

۸ - مهلت های الهی، تدبیر خدا برای هلاکت کفّار است. <<اُملی لهم انّ کیدی متین>>

۹- توطئه های بشری خنثی می شود ولی تدبیر الهی محکم است. <<انّ کیدی متین>>

«مَغرم» از «غرامت» به معنای ضرری است که به انسان می رسد بدون اینکه جنایت یا خیانتی کرده باشد.

«مُثقلون»، از «ثِقل» به معنای سنگینی است، خواه مادی باشد، خواه روحی.

«مَکظوم» به کسی گویند که از غم و اندوه پر شده باشد.

آیات، ۴۶ و ۴۷ این سوره، شبیه آیات ۴۰ و ۴۱ سوره طور است.

خداوند در قرآن، حدود بیست مرتبه پیامبرش را به صبر دعوت کرده است زیرا ارشاد مردم صبر و مقاومت لازم دارد.

در سوره شعراء، شعار تمام انبیا این است که ما از شما مردم مزد نمی خواهیم. <<وما اسئلکم علیه من اجر>><۳۸۶>

کفّار در آیه ۴۵ با جمله <<انّ کیدی متین>> تهدید شدند، پس خداوند برای آنان حکم و برنامه ای دارد، تو صبر کن و در نفرین عجله نکن. <<فاصبر لحکم ربّک>>

سؤال: مراد از «نعمت پروردگار» که یونس دریافت کرد چه بود؟

پاسخ: هم نعمت مادی به او رو کرد، زیرا او غرق نشد و ماهی او را بلعید، در شکم ماهی زنده ماند و سپس او را بیرون آورد.

و هم نعمت معنوی که توفیق عذرخواهی و پذیرش توبه او باشد، زیرا هیچ توبه و اطاعتی از انسان سر نمی زند مگر با توفیق الهی.

سؤال: با اینکه حضرت یونس مورد لطف قرار گرفت، پس چرا باز هم به بیابان خشک پرتاب شد؟ چنانکه در سوره صافات می فرماید: <<فنبذناه بالعراء و هو سقیم

و انبتنا علیه شجره من یقطین>><۳۸۷> ما او را در بیابان خشک فرو نهادیم در حالی که او بیمار بود و بوته ای از

و بر بدن او رویاندیم (تا شفا یافت).

پاسخ: پرتاب به بیابان همراه با درمان بیماری، لطف است، ولی پرتاب با توبیخ مذمّت ابدی قهر است.

۱- انبیا از مردم پاداش نمی خواستند. <<ام تسئلهم اجراً>>

۲- به طور طبیعی، مردم از عالم دینی که هدف مادی داشته باشد فرار می کنند. <<فهم من مغرم مثقلون>>

۳- صبر و مقاومتی مورد سفارش است که برای فرمان خدا باشد، نه از روی یکدندگی و لجاجت بی جا. <<فاصبر لحکم ربّک>>

۴- رهبر جامعه نباید در هیچ شرایطی امّت را رها کند. <<لا تکن کصاحب الحوت>>

۵ - دعا و مناجات، زمینه تدارک الهی است. <<نادی .. تدارکه>>

۶- توفیق توبه، نعمت الهی است. <<تدارکه نعمه من ربّه>>

۷- توبیخ، ملامت و آوارگی در بیابانهای خشک، تنها کیفر یک بی صبری است. <<لنبذ بالعراء و هو مذموم>>

۸ - فریاد و ناله ای ارزش دارد که برخاسته از درون باشد وگرنه انفاق است. <<نادی و هو مکظوم>>

۹- توبه و گفتگو با خداوند، راهی است برای دریافت نعمت های ویژه. <<اذ نادی و هو مکظوم... فاجتباه ربّه>>

۱۰- به جای آنکه افراد را به خاطر یک لغزش طرد کنیم، آنها را تدارک کنیم، ضعف ها را برطرف و به آنان مسئولیّت دهیم. <<تدارکه نعمه من ربّه... فاجتباه ربّه>>

۱۱- انتخاب پیامبران تنها بدست خداست. <<فاجتباه ربّه>>

در آغاز این سوره به تهمت جنون به رسول اللّه صلی الله علیه وآله اشاره شد و در این آیه که پایان این سوره است به این نسبت تصریح شده است. <<و یقولون انّه لمجنون>>

<<لیزلقونک>> از ماده «زلق»

به معنای لغزیدن و به زمین افتادن و کنایه از هلاکت و نابودی است.

آیه ۵۱، بیانگر شدّت غضب کفّار است که به هنگام شنیدن آیات قرآن می خواهند با چشمانشان تو را نابود کنند و مراد از آن، یا نابود کردن طریق چشم زخم است و یا کنایه است، همان طور که می گوییم فلانی بانگاهش می خواست مرا بخورد.

بغض و کینه انسان را به تضادگویی وادار می کند. از یک سو قرآن را عظیم می داند به نحوی که حسادتش می خواهد پیامبر را نابود کند و از سویی دیگر او را به پریشان گویی و دیوانگی متّهم می کند.

دشمن با دست می جنگد، با زبان تهمت می زند، و با چشم قصد نابودی دارد.

آغاز سوره، سخن از قلم و نوشتن بود و پایان سوره، بیداری تمام جهانیان. شاید اشاره به این باشد که کلید بیدار شدن جهانیان، ابزار فرهنگی است.

چشم زخم

پیامبر فرمود: «انّ العین حقّ و انّها تُدخل الجمل والثور التّنور» چشم زخم حق است و به قدری کارساز است که شتر و گاو را داخل تنور می کند.<۳۸۸>

چشم زخم لازم نیست از دشمن باشد. گاهی دوست از دوست خودش به خاطر داشتن کمالی تعجب می کند و لذا در حدیث داریم که اگر از دوست خود چیزی دیدید که تعجب کردید، خدا را یاد کنید تا بلای چشم زخم دفع شود و چه بسیارند کسانی که به وسیله چشم زخم هلاک شده و جان داده

ند.<۳۸۹>

البتّه حق بودن شوری چشم به این معنا نیست که ما به بعضی افراد سوءظن داشته باشیم و آنان را متهم به چشم شوری کنیم. و یا کوتاهی های خودمان را در موارد مختلف به حساب چشم زخم بگذاریم. در روایات

می خوانیم: صدقه، دعا، خواندن سوره های ناس و فلق و امثال آن می اند مانع تأثیر چشم زخم شود.

۱- کینه دشمن جدی ست، باید به هوش بود. <<و ان یکاد الّذین کفروا لیزلقونک>>

۲- قرآن، از توطئه های دشمن پرده برمی دارد. <<و ان یکادالّذین کفروا>>

۳- لبه تیز حمله دشمن رهبرجامعه اسلامی است. <<لیزلقونک>>

۴- چشم زخم یک واقعیّت است. <<لیزلقونک بابصارهم>>

۵ - در برابر تهمت به اولیای الهی باید دفاع کرد. در برابر <<یقولون انه لمجنون >>خداوند فرمود: <<ما انت بنعمه ربّک بمجنون>>

۶- قرآن، وسیله غفلت زدایی است. <<ان هو الا ذکر>>

۷- قرآن، محدود به زمین و زمان خاصّی نیست، کتابی است جهانی و جاودانی برای همه ملت ها. <<ذکر للعالمین>>

«والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

.Nun is an abbreviated letter. See commentary of Baqarah: ۱

According to some commentators it would be an appropriate link with pen, mentioned in this verse, if nun is taken as ink or ink-holder. They imply knowledge and learning. The wisdom of countless men from the beginning of civilisation is available today and will be there in every age in future in the form of written words. It is a continuous .source of knowledge importance of which might have been referred to here

Some commentators say that the pen and the writing refer to the source of knowledge revealed through revelation to the Holy Prophet who only spoke words, revealed to him, full of meaning which unfolds itself in innumerable aspects to countless generations in all ages. The Holy Prophet was the living grace and mercy of Allah and he was exalted above abuse and persecution of ignorant men like

.the heathens of Makka

:Aqa Mahdi Puya says

Nun, according to some traditions from the Ahl ul Bayt and Ibn Abbas, is ink or ink-holder because of the mention of pen. However neither the pen nor the ink, mentioned in this verse, refers to the tools of writing used by man. They refer to the recording of events taking place in this world by the angelical agencies. By inference it .lays great emphasis on learning and knowledge

The Holy Prophet, as said by Imam Ali, ever since his birth received guidance, wisdom .and inspiration from Allah to condition and regulate all aspects of his life

(see commentary for verse ١)

A continuous and abundant flow of Allahs grace and mercy always surrounded the Holy Prophet from all sides in every moment of his life. It was a reward not like an earthly reward that is used up or depleted, but one that was interwoven as part and parcel of the very core of his being which enabled him to do that which was right and .proper in any circumstances

He stands on a most exalted standard of character and his life is an incomparable living illustration and explanation of the Quran. It is more appropriate if said that the Quran is a mirror of his most honoured being. His life pattern is now the standard for .his followers

The life account of the "mercy unto the worlds" cannot be reported in few pages. In the light of the recorded events of his life, even the worst enemies of Islam, accept the fact

.that no man better than him ever lived on the earth

Refer to the commentary of Baqarah: ١٩٠ to ١٩٣ to the answer to the criticism; based upon prejudice and conjecture, by the enemies of Islam. The sublime moral and spiritual excellences of the Holy Prophet manifested in every aspect of his private as well as public life. He lived among the people without making known his ministry for forty years in order to first establish his truthfulness, reliability, kindness, highmindedness, tolerance and wisdom, so that when the announcement of his prophethood would be made, they should have no hesitation in accepting the invitation given by him to worship one God, but those who called him al amin and al sadiq vehemently opposed his mission. Al amin bears a comprehensive range of meanings. Al in the Arabic language denotes exclusive distinction and refers to the person who alone owns the quality mentioned after it. Amin refers to a person who can be trusted beyond any suspicion in whatever he does or undertakes to do. So it was a divine plan to bind the people with their own judgement. The Quran is the only scripture which asserts that its teacher is the perfect model or ideal for the whole mankind, therefore the people must believe in the message he has conveyed to them. See commentary of Ahzab: ٢١ and ٢٢. Since he was the last prophet, perfection in every aspect of life, material as well as spiritual, was illustrated in him. Refer to the commentary of Ali

Imran: ۸۱, Baqarah: ۲۵۳ and ۲۸۵, and Bani Israil: ۱, to know about the superiority of the Holy Prophet over all other prophets of Allah. See commentary of Baqarah: ۲ and Ya Sin: ۱۲ to know that the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt are the reflection of the Quran or the Quran is the reflection of their lives. Refer to the hadith al thaqalayn on page ۶. Also refer to the commentary of Baqarah: ۱۴۳; Nisa: ۴۱; Ahzab: ۴۵ and ۴۶ to know that .the Holy Prophet is a witness over all other witnesses

(see commentary for verse ۳)

It is mentioned in Minhajus Sadiqin that Abdullah bin Masud and Kab bin Alzah were present in the company of the Holy Prophet when he enumerated the following :excellences of Imam Ali

.i) Ali is the foremost Muslim among you)

ii) Alis highest degree of faith is much greater and superior than the combined faith of) .all of you

.iii) None among you comes near him in self-control and forbearance)

iv) He is severe only in matters of faith, never on account of his personal dislike, and) .in this none of you is equal to him

.v) I have taught him all the aspects of wisdom. His knowledge is my knowledge)

.vi) All that concerns the faith has been entrusted to him by me)

.vii) He is my successor, my executor and my vicegerent)

The hypocrites among the listeners whispered to each other that in love of Ali, .Muhammad has lost his balance of mind. Then these verses were revealed

The enemies of the Holy

Prophet were ultimately duped and deluded, and became the laughingstock on .account of their disbelief

Men set up false standard of judgement about men and matters. The right standard is that of Allah, because His knowledge of every thing in the universe, seen and unseen, is complete, perfect and all-embracing. He knows all hidden motives. He knows the past history in which the roots of present actions are planted as well as the future consequences of present actions. For example people praise whom they like without taking into consideration the actual worth of those who are praised. Allah praises those whom He has thoroughly purified. So, in all fairness, intelligent men must follow .those whom Allah has purified and glorified

(see commentary for verse ۵)

(see commentary for verse ۵)

The enemies of truth, in order to save their skin and to cling to their fast disappearing privileges, try to make compromise with the upholders of truth, but the rightly guided believers who submit their wills to the will of Allah do not ever choose the easy path of .compromise

The hateful qualities mentioned in verses ۱۰ to ۱۳ made the enemies of the Holy Prophet peculiarly despicable, as was Walid ibn Mughayra, a ringleader of those who .used to belie and slander the Holy Prophet

Zanim means the son of an adulteress. When this verse was revealed, Walid, very proud of his high position among the Quraysh, in anger and desperation, went to his mother and demanded the truth about his birth. His mother said: "Your father was a very

rich man, but as he was impotent we did not have any child; and I did not want his ".brothers sons to own our wealth, so I cohabited with a slave and you were born

(see commentary for verse ٨)

(see commentary for verse ٨)

(see commentary for verse ٨)

(see commentary for verse ٨)

(see commentary for verse ٨)

Pay not attention, if you are a true believer, to despicable men simply because they happen to have wealth, influence and man-power (children), on account of which they became violent, cruel and arrogant. In the eyes of Allah such men are condemned .transgressors

.Refer to the commentary of An-am: ٢٥

To have a mark of stigma on the nose, the most prominent part of the face, is a sign of utmost ignominy. The term khurtum, which signifies the proboscis of an elephant, is applied to its nose because it is regarded as ugly. The culprit is contemptuously compared to a beast. It refers to Walid bin Mughayra on whose nose a wound he .received in the battle of Badr remained as a mark of shame and disgrace till his death

In a township near Yemen, there was a garden owned by a God-fearing man who used to distribute its fruits among the poor and the needy. When he died two of his sons decided not to give to the poor and the needy any portion from the produce they would collect next day. They even did not say: "If Allah wills," at the time of making ,plans to gather the harvest. The third son

who disagreed with them and wanted to do as their father used to do, was silenced by his two brothers. They kept the whole operation a closely guarded secret lest the needy came for taking what they used to get. As they did not subordinate their will to the will of Allah and decided to have all the produce exclusively for themselves, ignoring the needs of their fellow beings, the garden was destroyed altogether. Then the third son who had warned them before hand reminded them that had they remembered Allah and acted as commanded by Him they would not have lost everything. Then they turned to Allah in repentance. If the repentance is sincere, there is hope. Allah turns evil into good. If repentance is not sincere, it becomes hypocrisy. Ibn Abbas says that their repentance was true and Allah gave them a better garden which yielded abundant produce. The points allegorised in the parable of the people of the garden not only illustrate the conduct of the hypocrites but also demonstrate how Allah gives respite to the wrongdoers so that they may have the opportunity to repent and make amend at any stage before the mercy shown to them is withdrawn after which there is no remedy save eternal punishment in the .hereafter

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

(see commentary for verse ١٧)

see）

(commentary for verse ۱۷

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

The greatest spiritual joy for those who safeguard themselves against evil with full awareness of divine laws, in the garden of delight, is the sense of nearness to Allah .and obtainment of His pleasure

The disbelievers reject faith in Allah and set up their idols-priests, gods, or godlings, even God-given faculties like intellect and achievements of intellect. It is clearly against rational judgement that men of wisdom, righteousness and belief should have the same end as men of sin, ignorance and disbelief. It is impossible under the rule of a just and truthful Lord. Neither Allah has made a promise to the disbelievers nor is .there any who will come to their rescue

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

The shin shall be laid bare" means all pretences shall vanish and all secrets will be" .made public. Every individual will stand fully exposed

According to Ibn Abbas the Holy Prophet said that on the day of judgement every oppressor will be examined in front of those whom he had oppressed, persecuted or defrauded. As said in Bani Israil: ٧١, every people will walk behind their leader unto hell .or paradise

When the light of the glory of Allah will manifest the sincere believers will bow in adoration but the disbelievers whose past deliberate refusal, when they had freedom

to believe and yet disbelieved, will stand in their way and their past memories will fill them with deepest dismay and humiliation, and the sure punishment shall surround .them from all sides

Salimuna (whole) indicates that the disbelievers were in full possession of the power .of judgement in their lives on the earth, yet they did not believe

:Aqa Mahdi Puya says

Uncovering the shin" also means "a grievous and terrible calamity reaching its" .decisive stage." It refers to the day of resurrection

(see commentary for verse ۴۲)

As "mercy unto the worlds" the Holy Prophet desired all human beings to follow the right path and attain salvation, therefore the obstinate deviation, hypocrisy and disbelief of the people made him unhappy. He is advised by Allah not to grieve over the fate of such people. Allah shall deal with them as He wills. He may give them respite for a while (see Ali Imran: ۱۷۸) or ruin them step by step, as mentioned in Araf: .۱۸۲. Allahs plan is so decisive that they will never be able to escape from it

(see commentary for verse ۴۴)

See Tur: ۴۱ and ۴۲. It cost the disbelievers nothing to hear the preacher, for the Holy Prophet not only did not ask for any recompense for guiding them to the right path but also suffered many hardships for bringing them into the fold of the true religion of Allah. Neither the disbelievers were burdened with any obligation to pay a price for obtaining the benefits of following the right path, nor had they the knowledge

of the unseen and the divine guidance save what was revealed to the Holy Prophet. So they must have followed what the Holy Prophet told them because he said and did .(only that which was revealed to him (Najm: ۳ to ۶

(see commentary for verse ۴۶)

The companion of the fish" refers to Zun-nun, known as Yunus-(Jonah in the Bible)." .See commentary of Anbiya: ۸۷ and Saffat: ۱۳۹ to ۱۴۸ for the account of Yunus

:Aqa Mahdi Puya says

Law la (had not) in verse ۴۹ is used not only to clear prophet Yunus from all possible .blames but also to choose him and give him yet greater rank and station

(see commentary for verse ۴۸)

(see commentary for verse ۴۸)

When disbelievers found themselves helpless against the force of the Quran, in the intensity of their hatred, they looked at the Holy Prophet as if they would "eat him up" or trip him up, or disturb him from his position of stability. They used all sorts of terms of abuse in frustration-mad, possessed etcetera-but the true message of Allah .prevailed, and it is made an eternal source of guidance to all mankind

(see commentary for verse ۵۱)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹